منشآت نواب ابو[illegible]
میرزا محمد طاهر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

مثنوی مصحوب الآیات جناب قلیچ سلطان حسین پسر نخودکار زرد مرو شاه

انامل القدم محمدت قدیر مفتاح چه نقال تقالید بود که مانند انفاس جمعی که بر سبیل تعاقب
و حاتم کاخ وجود انسان خاکی پنهان میکرد و دولت اخلاف سلاطین والا مقام بعد از رحلت
اسلاف کرام جنان انام نظام تمام لا تمام میکرداند و نسیم سالی معنی مالک الملکی بر ده
و نقاب جمال محمدات از نما اظهار علت گشود که فصل سی نقاب
سلطنت قبا از خاتم فرمانروای اعاظم نشانند و در وصیح جاخشش بخشش کلمات
محمدی حدیقه نعت سرور مهر جاموشی از زبان بلبل عندلیب خنش احاجی
طراز تواند برداشت گر زیر شناسای نکات همچنان گلدسته بسته اید محفله کرد
و تیغ بیان از چهره آرایش بر بر دستی معجزات باهرات کشید صلوات الله علیه
و علی ابن عمه و اخیه اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب

واهم المتمیز

مظهر العجائب و مفرق الکتائب امیر المؤمنین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب و آله
و اصحابه اجمعین الی یوم الدین بعد از طی طریق محمدت جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا
زمرات ضمیر مهر نمیر خجسته و دلشاد و والاجاه و اسلام پناه و القابه منقطع میکرداند در
گلشن امکان و حدیقه کون غنچه آمال و شادمانی و اندوه و کامرانی چنین اند و دو گلهای رعنا
از شاخسار زندگانی هم شکفته و شدت و رخا مانند بادام دو مغز در اغصان عیش هم حقیقت
بمقتضای حکم محتوم قضا و محوی حکمت العه خالق ارض و سما بر گلزار مرحوم
فراش و سلطان بهاری و گره مرمجالی سحاب ابر چمن را از شنحنده و شادیست گلهای
شت لعل شتاب دو آشت جا بجا اشکبار کشایند و اقدام سوسول بهاری
از قطره زردانه داوریست که نشو و نمای نو نهالان افزایند دار انجامت
پیامان نمود عیش و آفاق گر چین در ملالت صفا تماشای حسن و وقوع احکام قضا میتوانند
ازما گوار مقدمات و الیه مضاعفه زمرات انمود فاتحه بکلادت تاریخ کی
کام شکر الهی باشند و لله الحمد و المنه که کز حضرت ذوالجلال وقوع قصه جانگزائی
سلطان خلد آشیان جنت مکان بحنت برالم غمام عموم صبح عیش و عشرت تان
صاف اعتقاد را تیره گردانیده اما از اشتو ان شمس سپهر عظمت و کامکاری

و مهر سما برتری و والا تباری بر وسط السما دولت جاوید و مر شوق روشن
در باغ آرزو گلشن شد هرچند سابقه شیوه دوستی و ولا و مناسبت شیمه صدق و صفا
آن بود که بعد از اصغای این قضیه مرضیه و ارتقای آن اختر برج یمن و اقبال بر ذروه
ترقی در تمهید مبانی دلی و رسمه مهمی مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی
محفل کلام گردد اما شرح که سامعه افروز محرمان سرادق عظمت و اجلال است
در تمهید بوسیله انتزاع ملک موروثی را یادی شعله قبل از ایام جلوس
این دوست صادق الولا بر اورنگ سلطنت اقلیم بسبب جد بعض ابنای انحراف
تصرف والی هندوستان در آمده بود معین الاکرده مخذول و زنرا
و مموله مشغول محاربه و تلاش نموده و در سنه سابقه که از انجا ...
و ناکامی با جهان جهان پناهی مرجعت نموده بودند محاربه کرده بدستور
استرداد دار القرار قندهار شکانه فرو ... کرده ... عنایت
حضرت رحمن و نیروی الطاف سبحانیات ملک مذکور در صدد محاربه ... کرده مدا
پرده در آن ... عنه ... صرصر جمعیت آن لشکر ...
و در ایام که میان توقیعات ... جمع ... دست ... شعار ...

القوم

۲

آن قوم تعیین نموده از جانب مجادله و محاربه تیره روزان هندوستان فراغت
حاصل شد چون مقتضی توقیعات محبان حسن ارشاد ابتهاج دوستان گردد از اعلام
رسوخ محبت و صداقت و استحکام قواعد التیام و مواقفت لازم دید که اعلام
این عطیه ... علاوه آن امر واجب الرعایه ساخته معتمد ... و الا و جاه
معلی نماید و چون فرستادن نمودی از ... کشور فتوحات لازم بود ... محل
که تماشای آن نوخوان در حقیقت مطالعه نسخه صنع الهیست بعض جواهر ... تحفه
فتح الفضائی ... رسم ارمغان ارسال محضر خلد مشاکل گردید تا شروح یکانگی
و صداقت و مصافات و مودت را کلبعلی سلطان ... که حامل صحیفه الوداد
... ارم نظیر ... نقش ... روشنان ...
پیوسته لوح آمال و صحیفه اقبال ... جاه و جلال ...
حصول آرب مقصود ... آن خسرو عدیم المثال را اقتباس و مشکوه
فیها مصباح منور دارد مکتوبی در ... سلطان ... مشکوه ...
... مسوده شده ... دو ...
دوستی و اتحاد ... دلی و وداد ... ائتلاف و اتفاق ...

عراپ هم

پیش هم

مودت و وفاق اعز گرامی مکتوب بدیع اسلوب فلان در ساعتی مسعود و زمانی
محمود که شاهد کام مهجوری را تمامی در بر و ساقی آمال را باده وصول و حصول در
ساغر بود فیض ورود ارزانی داشته ذائقه نشاط و انبساط را شیرین و محظوظ ساخت مشاکل را
تنگنا را گشاده گردانید و کیفیت باده رسید رسیدن آن نیز فرح بخش و بهجت افزا
بحوالی ممالک گلشن چمنستان هواخواه دماغ اشتیاق را دو بالا رسانید ازان جا افزاید
از مکتوبات دوستداران که فیض صحبت تمام یاران بود مکتوب ایشان را انچه
ادوار روزگار و شورش احوال و اوضاع بعد دوستان و نیرنگی چرخ گردان
خامه فصیح البیان شرح بوده در مرآت ضمیر والا جلوه عیان نمود در خاطر خطیر معلی که مرآت
حقایق نمای اشیاست روشنست که مهر فروزان از وقوع کسوفات و حجاب غیوم
سراکمات که بعضی اوقات احتمال انقباض حرکات ناهنجار چرخ دوار را حاجات
موجب انتقاص ضیا و بها و منشاء زوال فروغ جهان آرا نمی شود و از این گونه عوارض
هیچ وجه رنگ چهره اقتدارش نمی گردد خاطر والا لغایات خالی از حسن و صفا و دوستی
دوستان صادق الولا مطمئن داشته شرب عذب و گل را غبارآلود کلفت نگرداند
که بمحض الطاف الهی طلوع صبح پرنور از شبهای دیجور ناچار و ناگزیر است که برای ترک

مدور از چهره مهر عالم افروزی ابتسامات شرحی در باب فرستادن عساکر ظفر
ملک بهتکه زبان خامه اظهار جاری شده بود مسامع اطلاع و آگاهی رسید چون شوق ملاقات
فایض الانوار و دیدن مراد بخشنده لازوال بغایت مناسب شمه وداد و اعلام
طریق دوستی و اتحاد چنان می نماید که در بزم افروزی محفل انس یا ترتیب مستعد مجدد
والاشان نماید که بعد از شاهها کیفیت ملاقات سعادت نشان و سیر منتزهات
ملک گلشن ایران از وقوع محاوره دوستداره بعضی عنایات خالی از حسن و جمال سمت
خاطر والا الطریق احسن بحصول موفق در باب آوردن بعضی از اسباب ابزار شکار فرمود
که خاطر متعلق آوردن آنها بشرف رقم شرف نامه ختم الفضال خان صادر شده در آن باب
انچه لازم داشته بعمل آورده و انشاءالله تعالی بعد از تاسیس اساس تمهید خاطر جمعیت
گوشه محصور گردانیده شده در باب آن واقف امور سلطنت و جلالت ابهت عظیمه
منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود بجهه سرانجام اسباب سلطنت و نگاهداری رشته
رسوم و آداب حضرت فلان که از طرز لان بهم جاه و جلالت تعیین شرف سعادت
احراز این سعادت خواهد نمود ضمیر انور و طبع فیض گستر از شوائب وقوع
حوادث مکدر نداشته خوشوقت خواهند بود آفات حصول آمال از اتفاق

اقبال مصنف از اختلال طالع ولامع با تشویق سوره شده بود که محمد خان بیگ بعد از

رواده شدن اسمعیل آقا مسعود آقای امجد خواهد که ازروم بر دو در تا احوال

او در وقت شیر دو دستان شر کلدسته بهارستان کامکاری والتیام و شمامه جامعه حسن آغاز

وانجام منتخب مجموعه دوستی وولا ثمره شجره همیشه بهار صدق و صفا اعنی نامه نامی عنوان

مودت ختامه اعلیحضرت آسمان رفعت قضا قدرت خورشید طلعت مشتری رای سلطان

وساده ذات سعادت جهانبانی زینت بخش اریکه والای سلطنت و خاقانی مرتبی

تیغ ظلم زدای غزاوت و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد مصقل زدای زنگ آینه حقیقت نمای

ملت چمن آرای حدیقه همیشه بهار دین و دولت بهار جام افروز بستان عدل [illegible]

شکار رخابات شهامت و بسالت حارس گوهر فخر فرا و ام خضرت حالی [illegible]

محمد معالی و آمال قسمه اخلاق سلطان البرین و خاقان البحرین ثانی اسکندر

ذوالقرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان شاه [illegible] برافراشته

لازال کاسمه محمد در مناعی سعادات ارضی و سماوی شخص و رای منصوصات الهی

مقرون [illegible] ابواب بیت المعمور حصین مقاصد و ارباب مطالب الطاف حالی بهمان این

بروی اولیای دولت ابد قرین گشوده و رنگ زنگار عوایق و موانع بالکلیه بصقیل [illegible]

گویا کمتر از حلاوت جمال شاهد مرام روزی ده دور گردون [illegible] آمد در و

طالب خصت روبا ده کشان محض اطاعت از دوام و دوام نشئه باده گساری نمود

بوساطت زبان و دل این مزروداستانی حق تحکیم دلی و اتحاد [illegible] الامل و علم الاولی

اسمعیل آقا زید قدره نشر روایح مصادقت و مؤالفت موده مشام محبت [illegible]

و برم دوستی وولا را ارم رزمی گر دانید و بگزارش کلمات محبت آمیز و احوال اصل

اگر باعث تشیید صدق محکم بنا و ترسیس اساس دوستی وولا گردید چنین از روح از این

ان گلستان خلت و شجر مودت و محبت چنین استشمام شد حال آن

صحیفه اعجاز طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت نشیب و فراز طرق و بعد و صعوبت

آن فتح عمیق [illegible] از خدمت والا دور خورشید سیمای آسمان اساس جدا

و نسیم خاطر دوستی ذخایر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیه

السجایات قرب [illegible] استحبار کرده شود لهذا مقرب الحضرت شیخ محمد خان

بیک [illegible] استعلام این مطلب اهم و امر اهم تعیین یافت که مجدد

احوال و اقبال نشئه یافته و جوه که شامل و مانع او گردد با هم [illegible] تمام

و چنین سررشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نموده و در فضه

اختیار رمه بر دوا فتد از سنین و شهور و کار پرداز مصالح جمهور دولت شاهی
شدن مقرب الحضرت میر ابوالخیر جلت فرزانه دوری یوم الشور اعز والی الامرات
هندوستان از هم متلاشی گشت و شورش و اختلاف در اولاد پادشاه مرحوم و شیوع
فتور در ممالک مملکت هندوستان سامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض
صدق و کذب مشتبه بود بعد از آنکه عیب ان بحث وقوع رسید مقرب الحضرت مرا نور
توقف فرمودیم و در این ایام که شاه جهان پادشاه صدق مشتبه شده شایستگی نرم اعلام بهم سانیده
و عساکر نصرت توامان مالی رو نمود کار سلطان مرادبخش لقا به که از مریدان معتقدان و
دودمان خلافت نشان است و بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه مدد و اعانت
این جانب رسید در کار دولت پیامی روان و بعضی قشه روانه کرده مند و از ملتمس [illegible] مرا نور و ارسال
لشکر سیلاب سرعت دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب الحضرت مرا نور تو
خرم و الا گشت مولاکوکب سعادت و اقبال از افتاب عنایت ملک متعال بیبصی
و ستیزها در جواب مکتوب سلطان مرادبخش نسیم بهارستان حدائق و مرحاوی دلی انجمن سمع
افروز اما فروع الفاظ و معانی خلف صدق ابر دانش و افهات فرصت فروغ
بخش و [illegible] اعنی نامه مودت ختامه در وقت ورود الوان فیضان الهی حر ر

امانی و آمال از زوار ها رحدائق کامجویی در استر زود فیض و ورود از رای دانشمند مرم
تحمیر اعنبر شمیم و محضر کاملی را خالیه نسیم کرده انچه در باب قضیه ها گزیر پادشاه
عفران خانه خلد آرامگاه ز زبان خامه مطلب نگار رشته بود موجب ملال ضمیر اسمان اساس
قدرشناس گردید از آنجایی کاخ مردم نشیب هستی را تراب روال عمرکده انها ده دو امم
و افراد موجودات و آحاد کونات را اصلا عام ارتحال و نقل داده هر کاه نظر
تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده شود این امور گرویده نماد رکار خانه حکمت بالغه مصلحت
شیخ امور محض خیر و عین صواب چه اگر بیان الکلام بدت نشیم جاری
چاک کرده ود از اوج عزت مباحر جاد و معاک زود شکوفه از اکلیل
اعتبار زبر که اشته و سبزه در اعلم سبز زخاک بر دانشه میکردد و از اندود
الفاس کلام مدت که کرد وجود دانسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی
در بر شنیده باقی روی خالی دوخته شده و متفرق میکرد و در این حال شود پلدار و دلال
دانش امور دانست که در حین وقوع اعظم امور سهل عذب تسلیم و رضا را
بسبب اضطراب و شورمیکی کل آلود و کدورت آمود کرده اند خشم و فرمان حضرت
زردان ملل و جان از خلل خالیست و زبان مجلس کمالی و مستأمند ز چاه

کبریا کشاینده اشعاری در باب مراعات مبانی صداقت شیده و تعیین کوبک
و مدد کرده شده بود بعضی عنایت آنحضرت نوعی که همت والا متکفل آن گشته بود عام
عنقریب کسوت وقوع پوشد و قبل از ورود والا رسیده بود عنقریب جمعی از
عساکر نصرت نشان بسرکردگی فدویان جانفشان در ممالک خراسان جمعیت داشته اند
و سوی جماعت مزبور سرقوت پست نزار از خود جان شاه نصر ادرار
فندها چنانچه بوضوح مطلع اند توقف دارند و در حین ورود با معه اعجاز طراز الازم الاعزاز
ما مشیر فراهن اطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر نموده ام
که کل عساکر منصوره در الکاء خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله در حین کوچ
سعود متوجه نخسند و در کرده حاضر و مهیا بوده باشند بهمه جهت خاطر آسمان
پیوند را مطمئن و خرسند خواهند داشت که هیچ جهت من الوجوه خود دار تحول ایام و ستم
زبان دانی نیز جهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعیین فرموده ام که عما قریب اسرع
احوال احرار سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده ام حقیقت
نماید که آنچه لازمه مراتب یکانگی بوده بشرح معمول آید متعاقب وارد بزم حضور انور
سرور خواهد کرده بد مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلب برکت حاسدان

بهره

بهره دوستی اقبال بزوال شکسته و باطل باد **کیوتی بوالی پیجاپور نوشته** سلاطین
اقبال و خسروان میمون فال را در ارض مقدسه نوع انسان حال کواکب درخشان آسمان
پیدا شد و چنانچه جمهور ذرات از اجرام آن تقاطع نور و حاملان رسیدن شعاع شوکت
و انعمی فیض مهر و ماه دیده وران روشن همچنین شمایل صداقت مخایل سلطنت
فلاک باوجود بعد مسافت و وقوع مودت بمیمن نظر فیض گستر خورشید آثار
دوستی و ائتلاف بهجه و لحظه از پیش دیده و حقیقه شناس اکسیر خواص حیات نموده همگی
همت والا نهمت خاطر خطیر آسمان رفعت باوجود اشتغال اشغال سلطنت گیتی
ستانی و جهانبانی تخصیص در بکام رسیدن آن سلطنت پناه بجاه و عزت و مظاهره و معاضدت
قوت قبه مردی از رتبه اطاعت خصم ثعالب خدیعت کشیده و تقلیم زبان
تیغ رقم خامه خود را بر اوراق خلود دهور الی آخر ایام لیالی و شهور و اعوام مثبت
و مرقوم کرده اند مصروف و معطوف انتظام امور سلطنت آن والا جاه و حرمت
و کوتاه نمودن دشمنان عدا را مد کرده را سپرده خاطر حقیقت مناظر الطاف گستر آن
و کثرت وعدت کاه ملک حماه از آن رخ شوقت ساخته در تسوید اوراق
سلطنت دارای هندوستان نمود گشتند طوفان رسیده و منابر ملک دارایی آن اقطار

اشتیاق

اعطار تعاقب حوادث گل نم دیدست و صبا که گوهری از انهال شمامه
کمیات نعمتم شمرده چنانچه آثار کلام آن والامقام در تحصیل کام و حصول غرض
شهرت و نام با فرمانفرمایان ذکر شده و تار ساز هم آهنگ و مخالف شاهین و شهباز
رفیق جنگ بوده اند اتحاد و یگانگی شعار و دثار ساخته و دست همت از دامن
واجب الاداء تلافی و تدارک سبکبار ساختم و چون در نوع سلطنت شاه موسی الیه
محرک سلسله دوستی و دم گرم بود فلان التقاء از طرف قرین الشرف نواب کامیاب
همیون با تحفه رصیص و ترین این بنا شد شده فراش بستر تجدد دروازه الکلام و دسیسه خیال
تصور نماند که از طرق جستی و یگانگی سلطنت شاه موسی الیه سالک شاهراه اتحاد و ولا
این منظور انظار عنایات کردگار کرده اند و حلاوت اثمار ولای حدیقه سلطنت دولتمندان
خلاف کام مطلب روای اکثر سلاطین ازان شیرین تعمیه بر چون چشمه شهد و شهبال
نقش حاصلت چو مردی عنایات خالق جاعل ارضین و سموات بخشیده بمقاصد و مرادات
عساکر میمنت پیشه از انتخاب و اطفار شراره دولت اشرار خاکسار کار از مرادات
وسیلاب بهار خواهد بود و همین اوقات خوش مرغیات انتفاح السنه اقلام عنبر فام
و دو فغان موفور رسالت و پیغام مفتوح داشته که گونا ضمیمه محبت تحمیر و تحریر دوست

خاطر دوستی فخایر را موقوف ابلاغ و اعلام ساخته که ایستادگان پایه سریر کیهان
با نجاح و اسعاف آن ماورث نماینده بمراد او بس کامجوی تازه و صیت بلند
آوازه باد **مکتوب دیگر به والی دکن نوشته** از اظهار بوقت و ضخامت نصب و از اغصان
یگانگی و موالفت اعنی ما به محبت آغاز بود به انجام و بکوب اتحاد و اسلوب عنایت
نظام فلان التقاء که پیرایه عرایس و داد سابق و شید مبانی معاضدت لاحق است
گیاه ولی و دوستی باده کامیابی و کامرانی بوساطت عنایات سبحانی در جام مرور و نشاط روان
تمام بود و نشر روایح مطالب نمود و سلسله جنبان جوش قدیم و اسرار محبت کلبای
گلستان خاطر عنایات شمیم گردید چون از گلهای حروف و نقوش آن گلستان دقایق
حقایق روایح استعانت فراح و ماح استشمام موجب انبساط خاطر ملک و طبع
والای سپهر اساس سماکشت انجا که رسائل جامعه بندی دوستان محبت عبارت بود
دوستی ساخته شد مناسب انجمن خیال نمود و او که اعادت با دو همه عبارت و فا و
نمود و بدست و قاحت رده از رخسار پرده کتمان افعال زشت کشیده بود در بنزال
استمداد و اعانت موسوم و دمان خلاف نشان گردید نشان اعمال کدورت و سر بر دادی
و قایت و حمایت عساکر نصرت آثار پرده پوش خسار ان خوش منظر آن گرامی

گردد که پیشتر زانه بر مؤالفت و یکجهتی سلاطین سلف در حقیقت تأسیس اساس برگی
و شرف است امتاب جوینده که معاندانرا از کلک و دست جرأت کسیده و بساط
جمعیت نوردیده گردد هارا جمیع تلافی مافات میسور و تدارک کرده مقدورات مطلعات
الطاف تکلیف صاحب بیزدی و قوی بار و باشند در اوقات توام سریر سلطنت فرمانروای
هندوستان متزلزل و لباس دارای و والی آن دیار متغیر و متبدل است سال همت
غرت امین فرمانروس سلطنت جمعیت کیش است که نظر و عصاو … درحل
المتین الطاف جاعل سمت آن و زیر و خان … و خطیر عجب زوالای عقل کرای
حضرات سدرة مرتبات ائمه معصومین زده مجمع مکافات دیار ار درو کار رامگرده
غدار بعض شیعیان آل اطهار نصب العین خاطر عداوت فخار نساخته برآورم
دشمن مودت گجهر رابهمه ابواب ارغاثه معنی مطمئن و آسوده دارند و بعون عنایات
آلهی از اقتباس حرکت کمال افروز شعار در مرو و نکون ساز اعادی حق نعمت
شعار انچه لازمه امداد و اعانت … بعمل آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد
و یکی از ما زمیلان خاطر اقدس و طبع مقدس استحکام توام سلطنت آن سلسله
صنوف عنایت … حکم … رسیده دار … درو قفه … معین حضرات قضا

دل

۸

واجب الامتثال اسم والی یکچاور شرف صدور یافت که با آن سلطنت شاه
بعنوان ما و شاهان سلف طریقه دوستی و مودت مسلوک داشته و در دفع اعادی
خدیعت نهاد در تحصیل مبانی ایتلاف و اتحاد ماند بران قلم جهوات قدم متحد
القول و موافق الفعل شده بمعاضدت این اتحاد روز بروز ما چه تسلط اعادی با تمام
و دور تلافی ما انجام رسید و انشاء الله تعالی از مرارت که ما کنون ایشان علم اران
شیرین کام خواهند گردید و چمن خاطر همون و ضمیر عنایت تخمین متوجه آن مبانید از حقیقت
حال سعادت اشتمال آگاهی مطلع بوده اساس استمال کرایش حتی سلاطین
سلف بنوید اتحادی مجلد و مشید گردد و بساط گسترده آن سانقران قدسی سلوی
خاص ممهد شود لهذا فلان را روانه بزم حضور سلسله انس مردو فرمودیم که بعد سلامی
فراح و ماح اطلاع مافی بر سانیدن … دوستکام خاطر والا ارا
مسرت کرده چنین طبع سمت … و ضمیر ارجمند خواهشمند عزوروود مژده
خوشوقت قران عالیجاه است علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره
مرغوبات ضمیر والا را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن
مامور گردند همیشه سایه نشین عنایات حضرت سبحانه و حاوی برجات سعادات

بزودی

حقایر

باشند جواب کتابت سلطان مراد بخش که در پرتو نهال پیوند دوستی جاوید در جام جهان
نمای عوالم محبت شده چمن آرای بهارستان اتحاد و ابتسام طراوت بخش گلزار
تمام آغاز و انجام است نامه فلان ممالک مخصوص شناس شخص نجابت و سعادت
و آیین نمود بعضی نظام دوستی و صداقت شایسته خدمت سلاطین والاشان فوق
خان از حال ... بود در ساعتی مسعود که مشاکلی حضرت الطاف ... اجلال
و مجلس آرای اقبال نزول اشرف کامیاب بهشت کمال نموده و ابواب هشت
بهشت مطلب روایی موافقت آن حضرت ارشش چهره روی ... سلطنت
والا گشوده بود فیض ورود ... بوده کام مولف و نکهت گلشن
دبستان ... در بزم حضور مؤانست گلچین گردید و ازان حدیقه سرا بهار
در نسخه منتخب منتخب نسخه غرائب سراسر نگارست ... والا
گلچین ... ریاض صفا گردید و از گلهای ... آن ریاض آشنایی بوی یکجهتی
و یگانگی شنید شرح ... در باب فرستادن سپاه ظفر توامان ...
انجام ... پذیرفته بود در صفحه ... آسمان ... رفعت قامت ... قبل
از ورود ... مودت ... از ... صداقت ... معنی مفهوم

و معلوم

و معلوم شده بود بقوتی عهد قوم و پیش ... دین ... مطاهر
و معاضدت محکم گشته ارقام ... لازم الاتباع
بیگلربیگیان امرا ممالک ... عساکر نصرت نشان شمشیر ...
صادر گردیده بود که همه ... خود نموده ... فرمان منظر ورود حکم
قدر توامان باشند هر گاه ... کردند ... سر انجام ...
راه سرعت امتثال فرمان ... دقایق ... سعادت فرجام
که مجدداً از مخادیم ... صدق ... ادراک ... فسحت و وسعت
ممالک ... مبدأ و منتهای آن از سر حد ... ممالک
و لازم ... اسباب چندین ساله سفر ... دور و دراز
بسهولت توان ... مجدداً ارقام ... شرف صدور یافت ...
لشکر و آحاد ... قاست ... خود کرده ...
استعجال ... خیر ... گردد چنانچه ... نموده ... حاصل ...
کامل حاضر شده بنابر ازدحام کثرت و زیادتی عدت و امتداد
اگر ... ذخیره و ... عساکر ... تنگی معاش ...

اسباب انتعاش تعب بخشند و با وجود دو اسبگی مبارزان عرصهٔ هیجا و هنر آن اسکاو
و غاچیدن زر اسپ با خار زدن تاز برداران مطبخهای سرکار خاصهٔ شریفه قطع
فراه و بست و دار القرار قندهار فرستاده شد اگر بسبب قطع این راه دور
و دراز و طی تلال و وهاد و نشیب و فراز مراکب جنود مسعود را ستور و فتوری
عارض شود بدل آن خاصه بوده احتیاج با جمام مراکب و موجب تاخیر
و تراخی در تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر پایهٔ
بوس رخصت سرافراز شده نصرت مثال مرپیش موکب مسعود روانه
و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل بر اثر سردار سپاه نصرت
پناه روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان آن
عراق و آذربایجان و قراباغ و ایروان و گیلان و مازندران تماماً لشکر
و کردستان و فارس و کوه گیلویه و عربستان و شوشتر و دزفول و دورق
و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سایر ممالک محروسه سردار فیروزی
شعار جمعیت نموده از راه دار القرار قندهار هنگام نشستن مرغزارهای فلک
جادم برگرس حوز اهمشیل سنه قابل و مرجاست حاصل در حدود کابل

میکردد

قم

۱۰

بعنوان عنایت الهی حاضر خواهند بود و فوجی از فتحمندان شمار نگار
اندازه که چهره نقشگشا از حجم شاطر اعادی حلیت نجوم آسمان تقدیر
طرف برج آلی تلال فلک در یابیر شود روانه خدمت گردند
که بعون عنایات الهی و اقبال مصحوب از اختلال مباهی اسباب حصول مطالب آن
طراز تخت و کمر و منظور انظار عنایات حالی آسمان نیز مهیا و آماده و اموال
و جمعی از کار از اطراف و جوانب کشیده است و اگر مادرک خبر ورود
سپاه ظفر نمود بما لحدود وقوع شود چنانچه نگارش نامه نوشته از راه
هر آن فتح عمق و زیادتی توکید و توثیق است و بعد از آنکه اسماع
در خور بعد مسافت و ایام توقف کرده شود دیگر جمعی مرزدن اختصر
هر از کیفیت حال سعادت اشتمال و حکومتی بعض امور بعد از ارسال
سوم الیه و وقوع نامه اطلاع حاصل نیست سابقه اظهار کاکی که حکومتی
سوانح و وقایع را در مقام اطلاع و اعلان در آورده مکشوف دارند
و بعد از ورود سپاه کشورستان ممالک سند و هندوستان از روی طرق
آن ستایج و دیگر ملحق خواهند کرد بالطرق نفاذ خصم و فرجام اعلام

خواهند کشید نخست رای جهان آرای در هر باب قرین صواب و اندیشه سامی مرعی و ملحوظ
خاطر والا اعلی اسرع احوال جلوه ظهور خواهد نمود و هر چه از بدایت آن برآمده نمونه
شاهد مدعا است و حصول آن منتهی گردد کوکب مراد از افق حصول طالع و نجوم فرحت
و کامرانی درخشان و ساطع باد [illegible]

حمد و ثنا تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة
لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو اللطیف الخبیر جواهر زواهر ثنایش در رشته مقال
و لآلی متلالی محمدت لایتناهی سپاس در مقیاس نظر خردمندان فصیح
سپاس لعل و یاقوت آفتاب و ماه در حجر اندیشه کاه مالک الملکی
تواند بود که دور گردان اضداد از جانب خانه تالیف و ترکیب این اجسام
نو شده کنجور کوهر اسرار و خاربن نور استار کردند و اوراق ریاحین
وجود بسان لاله صحایف کتاب حکمت الهی و الواح طلسم حدایق بهشتی
و آگاهی اند از رشته انتظام شهرها از عدالت شعار شهریار عافیت
رسانید سالکان طلسم امکان که سرگشتگان تیه حیرت اند پیاپی صحن
شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و آسایش دلالت نموده

و باختن می پرفرمان روایان جهان نیز از پیش گره کلفت و حیرت از خواطر عموم خلایق
گشود بعضی از سلاطین ذیشان که بسعادت امثال ان الله یامر بالعدل و الاحسان
شادان و مسرور دیگری بمضمون و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث
و النسل و الله لا یحب الفساد از شمول رحمت بی غایت او بی بهره گردید
بستان را که هر یک لباس استار جداگانه در بر دارند از گردش سپهر بهاری
نسیم در ساحت گلستان جد و تجاد آموخت و آتش گل و لاله از جلوه گرمی
بهنگامه جنبش نشان چمن از زلال حکمت بالغه بمضمون الذی جعل لکم من الشجر
الاخضر نارا در صحن بستان افروخت ساحت لطف چاکیان جد
با غنچه کن فکان که نام این باغ پر از رنگ و بو کمیک گل عاشق روز
از روی مهر آتش آورده بر فن تعب و نسیم روز از چه رنگ لب کمیک گل
خود در وقت صبح نقش بهار رنگ و رونق از دهر او روزگار و ورود نامعدود
برحدیقه طراز گلشن ایجاد و شمع شبستان مبدا و معاد واسطه نزول رحمت الهی
محمد عبار دانش و آگاهی بهمن شمرده و وجود برومند گلستان شهود
بحار گوهر اصداف کن فکان و دیده سپهر کبود سبع کرده او کرو اعمه الله علیه وسلم

اذ کنتم اعدا را فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین و مقتدای خافقین
محمد که از آل او امد مرحمت نثار و ستایش نام او نقش لب و بر آل او و اولاد اطهار
و اصحاب کبار او مادامت اللیل و النهار باد و بعد بر مرآت خاطر والا و ضمیر
معلی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمای نامتناهی الهی را شکری خاص و درخور
اتیان آن از عهده شکرگذاری و سپاسداری آن احسان آمده متعسر اعلی
فیما نحن فیه چنانچه شکر اعطای نعمت و ثروت و مکنت بذل و انفاق و نوازش
ارباب حاجت صورت می بندد ادای شکر فرمانروایی سلطنت عظمی و دارائی
کبری مقصور بر آنست که با وجود اشتغال جهانبانی و توفر دواعی ملکرانی
پرورش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین و قاطنین هر مملکت را که سپرده
تفقد و نوازش ملحوظ فرموده در انتظام حال و انشراح بال آن گروه مستحقین یار
تعهد و رعایت و مراقبت انشاء بذل جهد مقدم رسانیده رتبه جهانبانی را
از ثقل و بنای این ابن الهی سبکبار سازد و چون از روز کارکنان درگاه کبریا فیض
و بسط و تسلیم ظاهر از قصه کفایت و درایت این محتاج غیاث الهی که از امور
ناظر فسحت و وسعت ممالک محروسه و شعوی بسیار اشتغال ضروریم نظم

دلی

و تمشیت ملک خراسان حسب دلخواه صورت انجام یافته بود در این حین ایام اعاظم
فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی
ساکنها الف الف سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام
نصرت را رهنمای اقبال و موطن جاه و جلال تقصد هرزانی سعادت حرکت آمد
که هم دیده شوق را کحل الجواهر خاک این آستان عرش بنیان روشنائی فرامد
و هم غنچه آمال ساکنان آن سرزمین دیار از هبوب نسیم عنایت شاهانه بر وجه دلخواه
و نظر قرب جوار و تأسیس مبانی ایتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالیات
والا اقتدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم نموده استعلام احوال
آن بستگی اریکه سلطنت عظمی و جالس سریر دارایی کبری نموده در تقدیم صیص
مبانی خلت و صداقت قدم کوشید کوشش نماید و تشیید ابنیه بنیان اساس
بحضن افغانهای سنیه سلاطین سلف در روابط دوستی آبا خلف از
معرضات و سمحات بود بنابر تجلی ذات ستوده صفات آن دستگاه دولت
نزد صفات حسن زیاده راجح مرکوز خاطر بود و واجب گردید که رکنی از جمله صفات
خجسته و اطوار پسندیده آن محرم مراسم صاحبقرانی محمود و مسلک مسالک محمود خواطر

پرتو جوان گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان بتفویض ملک بلخ و سایر محال
ترکستان با آنکه املاک و ملک‌ستانی ارتکاب محنت و مشقت در تسخیر
و تصرف جنود مسعود در آمده بود بنابر رعایت سلطنت پناه مشار الیه و اطفای
نوایر فتنه و فساد از سران مطلب عظمی منظور همت والا بر چون ... الملک
وسیع را از سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا از زبدة الاقران والاماثل
شاه قلی بیگ را که مقصود منکب ناظر ساحل چوبات که از طرز دامان نور
سفارت روانه حضرت والا و مفصل بمعنی فرمودیم بمقتضای از مراتب
دوستی و یکجادلی پرتو پیش نهاد خاطر صدق مواطن ... که آرایش ...
وسلسله جنبان مواصلات و مصافات قدیم که از مبدء طلوع و ظهور این
دو دولت عظمی مانند خورشید و ماه جهانی را منیر و متضاعف ... گردون
ضیا و بها داشته اند گردد چون حجب مغایرت و تتق منافرت ...
نسیم وفاق و اتفاق لله الحمد مرتفع گردید بهمه جهه طریق مجانبت و یکانگی مسدود
و در خدمت همه همت والا بر استحقاب و استدامت ...
و خلایق در ضمن آن مندرجست مصروف و معطوف و چون مراعات ...

بهر

که موجب رفاه و حال کافه رعایا و برایاست مطمح نظر حضرت سامی بوده باشد
خیال ... که شطری از مجهودات خاطر در معرض اظهار و اعلان آن ... خاطر
دریامقاطر که مطرح اشعه لمعات مهر [...?] ضمیر ولائح خواهد بود
که از انجا که همواره همت سلاطین معدلت آیین بر تعمیر بیت المعمور دوستی
و ولا مقصور ... و دیده دوربین همت بلند وقف استحکام اعلای ...
گشته و ... و تشیید این مبانی آنهم بجهة ابقاء ذکر جمیل که ... بوده
اگر نظر بر روابط ... مرعی نموده ... قبضه ... از راه این ... صدق کیش صدق
اندیشی بتفویض نمایند و در تسخیر ملک فسیح الفضاء دوستی ... دیده مرور دهور
وتصاریف ایام از طرق خلال و نقصان مصون و مامون خواهد بود ...
کشنده معمار رای ... خسرو عدالت آیین از ... رفیع اساس صورت
تشیید و ترصیص ... ممالک ... در تحت ... الامان ... نوائب ... ایران
و از ... آفتاب حوادث قرین عافیت و رفاهیت و امان باشند
علی مر الدهور و الازمان قرین الطاف ملک منان و مورد دعای ...
خواهند بود ... که بعد از فتح قلعه مبارک قندهار پادشاه فریدون ... گوهر افلاک ...

که جوهری اندیشه از زیور آن لیس مقال وانمود و لعل آبدار معانی و حیرتی اوراق
که سخنجان عقود سپاس و فرش ستانند ساخته آن را مدوده کرسی بلند
سخن را بدان جواهر زواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی مالقابه را زایران سند
والا شان ساختند و ازهار چمن بهار یکتا دلی را مشکبیز نمودند و ساحت کریم
گرچه نظر از تشمم نسیم اعلان و اظهار ز اطراف بزم دوستی و ولا انباشتند
از شمیم عبیر آگین این ریاحین دماغ کهنه شناسان گلشن وداد و صفا عنبرآمیز
ارتباط و اتحاد قدیم طبیعت آن را که کرد و لله الحمد و المنه اگرچه بحسب ظاهر
نعمت عدیم البدل مجالست و ادراک صحبت است اما پیوسته در عالم معنی
ابواب این بهستان چهره قلوب جستان گشاده و اسباب مکالمه غائبانه
که سفارت نامه و زبان ترجمانی خامه حاصل میگردد آماده است امید به حول الله
شاهراه ایتلاف و اتحاد باز و دست حصول آرزو بر بن بهستان احسان
در ازباد بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرات ضمیر خورشید ضیا
در از اشراقات غیبی مستقضی و مستفرست بر لوح ابلاغ میگارد که چون از آغاز عروج
معارج دارای ایران و ارتقاء مدارج عنایات حضرت سخن سنجی و حاط

حق شناس وضمیر حقایق اساس مرکوز بود که دیرینه شوق را از خاک آستانه
مقدسه منوره عرش درجه رضیه رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه
روشن سازد و نار کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از حرمان
سعادت عظمی و عطیه کبری محروم میشود درین ایام سعادت انجام از اهم
کلی و جزوی الحمد لله بالکلیه فراغت حاصل کرده دید مناسب حال آن بود که به همت
والا نهمت از رقبه این دین واجب الادا آزاد ساخته این تقریب پرورش
احوال ساکنان خراسان نیز به سبب بعد مسافت از مستقر خلافت را انتظام
انوار عنایات شامله خاقانیه شاید بهره ور گردیده بودند نوعی که مقتضی عدالت شامله
باشد کرده شود و در حین ورود این دیار رعایت قرب جوار و ارتباط و التیام
آبا و اجداد را لازم دانسته بارسال صحیفه مودت که شیوه ستوده دوستان قدیم
باشد محرک سلسله ارتباط گردد و چون پیش نهاد همت والیان ممالک نموده
بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت و ارتفاع حجب مباینت و منافرت
در بوده و بود و دیرینه که در گذرگاه سیلاب حوادث دشت است مصالحه بخواه
بوده و آن ملک که مجمع شعار و قندهار شده بوده مطمح نظر ... بوده

که نظر بر روابط مزبوره مودت و همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول انصرام
قبول پیش می‌آمد بنا علی هذا با خاصان ملازمان رکاب نصرت انتساب
گروهی متوجه اندخود گردید چون بعد از ورود الویه دولت این ولایت مسخر آن
آن دولت والا را مسیر نسبت اباء و اتحاد اجداد و دولت محکم بنا اغماض نموده
چنانچه با یگانگان سلوک نمایند ابواب اطاعت نموده بحضور فایض گشت
جدائی در میان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار هست
در محبت فزائی مخر کردند و معارضه این دوست صادق الولا در انجام آن
صورت فرمائی لوالاجاء عظیم الشان داشت بر دفعت همت فرض کرده
که سپاه نصرت توامان اتباع و چه اکثر مشتاق خذلان فرو فرمائیم بند
حکم نفاذ بصدد در بوست اطراف انقلاع محکم بنا را امر که اساس برده
در آورده مفتاح جلادت در گشایش ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان
گذشته امثال فرمایند در اندک فرصتی مقابله سیف و سنان های انقلاع کرده
توامان ارحم کشودند بعد از ظهور استیلا و افتادن بر آن قلاع کردول آثار
گروهی از محصوران که در حین محاصره مسالک ادب و آداب [illegible] از حد

ظفر توامان

15

تعمیم حد خود و شمای حد دل نموده بود و گشادگی جبهه عفو و اغماض تحول
شغامات که روانید در خصوص تصرف ارانی فرمودیم تعرض حاصل و در جلادت
چنین امعن از رغبت اتحاد و نهضت اتحاد با صورت وقوع یافته غبار انجز
فرات ضمیر خورشید نظیر بخوابد بنشد ولایت مرو و سایر ممالک محروسه را
متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواسته داشت چنین عرض انسداد ابواب
گفتگوی حاسدان این اسلام و ائتلاف بد توامان بود و رفع و دفع سعایت
شامه وردی پیش رو را نه خدمت والا فرمودیم و حقیقت صدق اندرو حاصل حق
کیش این مخلص با آن عم بزرگوار خاطر نشان بامد خورشید سلطنت و اقبال
از افق جاه و جلال طالع و لامع باد **نامه که بعبدالعزیز خان نوشته شد** شمیم گلشن خلت
و شو لعت و نسیم بهارستان صداقت و مودت نافحه بساز مشام اتحاد
و یگانگی و گردشان تبار [illegible] مناوت و یگانگت اعلی [illegible] کلمات
اسلوب سلطنت [illegible] عبدالعزیز خان لعله بوساطت [illegible] والا اقبال
قوام جاهی در ساعتی با صفاف سعادات سخن و زبانی با قسام برکات مقرون
که ابواب امور کار برچهره بخت [illegible] و اسباب حصول کام و دل

مرام آماده بود نشر روایح تحریر نموده باعث اهتزاز گلهای بستان آرزوی دل محزون
و خاطر غمگین شد و چون از ورود آن گلشن مینونظام استشمام شمایم صحت ذات
کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ انتعاش در باغ خاطر فردوس نظام
گشوده زبدة الاشباه مومی الیه از سعادت مجالست مجلس اقدس کرده
رخصت انصراف حاصل نموده بنابر میلان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند
تحقق چگونگی حال سعادت اشتمال آن مرکز دایره جاه و جلال که از
بارگاه فلک اساس آسمان اساس عتبه معاودت زبدة الاشباه مومی الیه
روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد کرد امید به رسانیدن مژده استقامت مزاج
وهاج دیگرباره دوستان را مبتهج و مسرور گرداند همچنین مکنونات ضمیر والا و مخمرات
خاطر خطیر معلی را بمقام اعلان و اعلام در آورده به کارکنان دولت ابدمدت
سپارند و به پرداختن آن مامور گردند همواره ابواب کامروایی زیاده از الطاف الهی
بالامال و کوکب بخت اعادی قرین زوال و نکال باد نامه که از جناب علیحضرت ظل
رحمن بعبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته شد نامه بهارستان صداقت و ولا زلال چشمه سار
منبع صدق و صفا شیر ذائقه قلوب قدرشناسان مراتب اتحاد و حقیقت پیوندی

شاهدان

۱۶

شاهدان یکجهتی و وداد اعنی نامه والا و مکتوب معلی خان والا شان عبدالعزیز
خان که بتقریب مصحوب زبده ارکان کشور سفارت و شیوا کلامی حاجی حاتم مشهدی
مبانی دوستی ارسال نموده بود در ساعتی مسعود که اسباب حصول مرام آماده
و ابواب اطمینان بر روی دل صداقت منزل گشاده بود دماغ انفس را نشر
روایح مودت عنبر آگین مشک آمود گردانید و باعث ازدیاد گل
جوش شگفتگی حادیقه خاطر گردید در ایفای باب عهد و ارسال ایلچی منصور
بصوب کابل و وقوع موانعی که عرفت الله بفسخ العزائم مشعر آن توارد
رقم زده خامه موالات گردیده بود صورت نگارش مراتب اطلاع یقین
حاصلست که سلاطین ذیشان همیشه مترصد آنکه مکان ریزش فرمای سحاب منشد
عموما و آنکه وابا عن دقائق توافق گفتار و کردار خصوصا در سر کردن
حرفی که از موجد دوستی خیزد همیشه نام نیک ایشان در دل جهانیان بماند و شاهد
قبل از ورود والا رقیمه مودت عنقریب نامه که مترددان صحیح البیان اعیان
و شنیده بود و معاضدت تقریرات المعمور قبلت محبت اساس حل
شکوک و شبهات مسدود گشته جمیع خاطر نسبت تجمل مشتمل به اینکه سالی

نهد نقصی در خاصیت برومندی بهم نرسد انشاء الله تعالی هر وقت این نخل
محبت آبیاری سحاب لطف الهی بیابد ثمر حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد بود
انچه در باب آشنائی با دشمنان نگاشته رسم شائبیت نگار صحیفه الاخلاص
و اعلام شده بود ظلمت اقلیم دفعه شانی رسیده نخواهد بود و در این آوان
حال که سلطنت پناه مومی الیه وارد ممالک محروسه گردیدند بنابر رعایت خاطر
مهمانان برودت سمت سرمای فرض عین و علی فرض میسر باشد انچه با شان
رسوم و آداب مهمان نوازی بود بعمل رسید و با وجود آن اراده
که در خاطر داشتند بنابر رعایت خاطر آن والاجاه که محرک سلسله دوستی
شده بودند عطف عنان عزیمت از آن ولا در نموده سالک طریق مراجعت
گردیدند بعد از آنکه نفیسه والا که از روی خواهش تمام بسلطنت پناه مومی الیه
شتماً توجه انحدود در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشت
مظاهرت والاجاه مومی الیه بهم مراتب دوستی آن والا بالامکان شمرده
روانه انحدود گردانیدند و آنکه خدام معلی مکان مومی الیه بعد از نهضت
مکرر ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنابر استحکام روابط

علام

۱۷

علام رضامندی آن والاجاه فرستاده جواب نامه سلطنت پناه مومی الیه در عهد
تراخی و تعویق مردم خصوص ساحت ایل و ممالکات ساعی فردوس مکانی
دارد که بعد از ورود ایل و ممالکات و رسیدن اعیان جلالت
انجام عقیل شده و الا بنابر مراعات شیوه مهمان نوازی
طلعت گرمان ما شده مقرر نموده که هیچ فردی از افراد متعرض حال
جماعت مزبور که بعضی از تکلی و ضایع سپهر و تعلق برکت وطن مالوف
خود نموده اند نشده گذارند که مرفه الحال در ظل الویه عدالت باشند
و اگر اراده توطن انحدود داشته باشند بهر محلی خواهش خاطر ایشان
تاب عزیمت ایشان شود و روانه گردند اگر جمعی را اکراه روانه انحدود شده
باشند خود انچه مراتب صدق گفتار پوشیده و مخفی ندارد و حمایت حصین خصوص
در کشش اتلاف و الصام چنانچه در طی نامه کلام محرر شده بود محض کرم محض
سوی اعلام صحت و ارسال شده صفات سرشت مرحمت از خاطر دوستان
گردید فاتح ابواب کامکاری که با انقراض ازمان انشان شده ارکان
آن از تطرق اختلال مصون خواهد بود باشد آفتاب دولت از کسوف نقصان

در ایامی که کوکب مرام از افق حصول درخشان بود صحیفه‌ای از مسوده مولف بصوب عبید خان
سلطان عرب بن عبدالعزیز خان والی ترکستان فرستاده شده بود
که موافق مرام نرسانید محمدت پیرایی نفس رئیس مؤلف القلوبی سرانجام الاسلام
حرف کن بیگانگان اضداد اربعه را باهم در مقام توافق و اشتراک جا داده
صنع لباس آشنایی پوشند و تریاق اکبر صلح و صلاح از چه این جود بیند ارا
که از زهر حاکم زای وحشت مسموم بود باصلاح آورده در آشتی کشود شهود
وجنود وجود تا قصی الغایه کوشید و برشته متین شرع مبین علت غائی وجود
انسان تا حصول ایجاد در سر و آسمان سول علتی رسید خاتم محمد المصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم اوراق پریشان اعتقادات و آرای فرق مختلفه آنسا
شیرازهٔ اتحاد بست و چیزی کی یگانگی و موافقت غزات مسلمین میان ثبات و قرار
مخالفان ملت مبین و معاندان ملت متین را در سم شکست مفتوح روح
افزای عدالت سلاطین ذوی الاقتدار را که از اطرای رضا جوئی خالق و خلایق رکب اهتمامشه
جاندار و حی مزاج نافذند اتمام کردانیدند و از شهد روح افزا می‌خواص هر لذت
شناسان مواید احسان را بحلاوت راحت و اسراحت رسانیدند هر اوراد

ادرا

سروری بر جهان * که آراست از عدل باغ جهان * بهر عدل رو در حکیم علیم
که رونش کند شمع گل از نسیم * چنین شاه لاله را در چمن * که از شعله دارد به بر
پیرهن * ز عدلش جهان شد چنان تخلک * که آتش کشد آب از نعل * له الحمد
والثنا و منه الابتدا و الیه الانتها و پدید آرندهٔ الاشیا والصلوة والسلم
علی محمد رسوله ما دامت الارض والسما و علی آله و اصحابه الذین شموس
الضحی و بدور الدجی و بعد بر ضمیر واقفان وقایع عوالم امکان و سواد خوانان
نقوش سجیده چه انجمان مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع
اساس کارکنان پیشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و با نفحات الهی
ابواب نجاح و فلاح بر روی امانی و آمال عالم و عالمیان کشاده و چندین هزار
قافلهٔ رهنما در رهگذر روان تو انکویه کفر مرسالة ارزاده در عدم تعالم ثبوت
آمده شد فیضی و بار اقامت در کمال انشراح بال و شگفته رویی در صحن
گلستان نکشایند از نتایج ائتلاف و التیامیت که اتفاق خاک و آب و آتش
بر آن کعبه گاه تألیف ارجی جرئی از اراده و شعور در دیدهٔ بصیرت ارباب
حقیقت صف نعال نشین بر هم بستر آمد شح چندین آثار عظیمه و امور غریبه کرد

اوراق

حسن

پیداست که تألف و توافق اساطین سلاطین و صدرنشینان که هم برتری بر کرهٔ گیهان
اقلیم ابد حشمت بند مشتمل چه قسم آثار جمیله و امور جلیله خواهد بود و لهذا در زمن
ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام اورنگ پادشاهی ترکستان که خود و فر المحمود با
مفتخر و مباهی است بمقتضای امور مزبوره در نحوی صدق اتحاد و صلح و
ذات چنگیز هیکل همت والا نهمت مصروف و معطوف داشتن بنیاد ام
که بیمن آیات مصافات و مصادقت غبار نفاق و زنگار خشونت از
و صفا بوده عموم ناس بهم در مقام استیناس شده و چهرهٔ آسایش
و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پری جوانست در آیینهٔ جهان نما تماشا
فرمایند و عمدة الاماثل و الاقران حسن قلی بیگ که از طرز دانان
امور مصادقت و مصالحت است جهة تبیین ابرام و تشیید مبانی ائتلاف
و التیام روانه بزم والا و محفل معلی اعلیحضرت والا رتبت سپهر مرتبت
پادشاه جمجاه بالقابه فرموده طالب آنیم که باعث رفاه حال و میسر
آثار بنگاه و بشاشت گردانند بوده و آن سلطان والا شان و خسرو
سکندر شان و سریر سلیمان مکان نیز اقتدا بسنت سنیهٔ آباء عظام

و اجداد

و اجداد کرام خود نموده جهة انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلایق
و رضاجویی حضرت خالق قبول این امر خیر اتم و نیت اهم فرموده آثار
عهد یکجهتی سلطان حاکم فرمودند جهة ترصیص این بیت الامان جهانیان معماری عالی
شاه سلاطین و نشان سر رفعت باوج کیوان افراشته روانه ساخته‌اند در وفق
که بموجب اجداد روی فرمن و خلاصهٔ مرکات سپهر تکاور کمترین تواند بود و شاهد کامران
و امانی و آمال امرا و اعیان و صاحبان این دولت و پایهٔ سریر سلطنت و اورنگ
حشمت و شوکت جمعیت داشتند شاید امن عامه حصول کوشیده و آن
و شعلهٔ آتش فتنه کاشانه ذوق و رسوخ گردیده که تا انقراض زمان و انصراف
دوران دستور العمل سلاطین عالیشان توران و ایران بوده باهم در مقام توافق و اتصاف
باشند و در تخریب بنیان دشمنان این دو دولت عظمی و دو مملکت فسیح الفضا
و ارغام انوف دشمنان خاکسار و تهیهٔ اسباب آتش گستر معاضدت و مظاهرت
یکدیگر کوشش نمایند و از اوان دولت و زمان سلطنت ایشان والا جاه قدر رفعت
الی الان از ان دو مملکت وسیع الاطراف آفت قتل و غارت و نهب و یغما
طرفین در امان بوده جمیع رعایا و برایا هم کرده و اگر کسی از طرفین از ... روی

نماید در امداد و اعانت او بقدر تمکن و طاقت خود را معاف ندارد و این وشقاوت
منشور الادب و دستور العمل دانسته متعرض محال متعلقه بسم نشود و هر کس
در نقض عهد و پیمان سعی نماید در زمرهٔ الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل
بوده مورد لعنت آلهی شود و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر بود و کارکنان
فرخنده آثار حضرت پروردگار و ملاذ و ملجا صغار و کبار
مادام اللیل و النهار واصل گردد فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه
والصلوة والسلم علی محمد و اله ظاهراً و باطناً سواد فتحنامه دار القرار

قدرها که وزرای حضرت ظفر پروردگار اکمه چنین سلطان دار الملک ایجاد و تکوین و سپهر عصمت
فسح الفضا بسهور و سنین همین پرتاب مهجمنها را آیین حضرت خیر البشر مبعوث
بر اسود و احمر خاتم النبیین و خلاصه الماد و الطین و مشکاه چراغ این دولت
ابد ضیا و معدن این گوهر عالم آراست مقتضای کریمه آیه بجنود لم تروها
سپاه آسمانی و جنود مسعود نهانی مظاهرت و معاضدت بنفر مایند لهذا
از مبدء جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت و الا و خلافت کبری حدیقه همیشه
بهار الکین آب تیغ درخشان طراوت دارد اگر اوقات اثار فتوحات

عظمی

و سید المرسلین

عظمی قبل ازین شگفتن از هیر اعلام نصرت فرجام بار آمده و در وسعت کاهی
چنین سوهای رسیدن از جلوه گمیت در رفتار روز افتاده هر کس از تیره
روزان که اراده دامن افشانی این شمع اندفروغ بوده پروانه وار خرمن
هستی ناکس هستی سوخته و نهال امکان اثر اصول شعار خیار ازین
شرارت کمونات خاطر خود افروخته پیش اختلال و ستوی انتقال که در زمن
اوان از کمین خانه به منکاه ظهور رسیده و باعث حیرت نظارگیان گردیده
است و والی خذلان توامان هندوستان از تنحیح نواب همین آثار مآب
متعلقه دار القرار قندهار را تقالید سیوف جهانگشای باز نموده مضطر
وار در فکر تلافی و اندیشه تدارک می بود و قبل ازین شهزاده رتب ولد
و سعد الله خان عمده دولت خود را با جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان
کوه بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده بی نیل مقصود و در کمال سوا
و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره به همین این خیال محال اورنگ زیب
و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپخانه آرد در خروش
و ساز ارکان لشکر تعین نموده خود نیز با دارا شکوه ولی عهد و سایر اولاد

خود بکمال امتحان وجنات دستگاه این امر ساعی میبود چنین بعد از رفتن
خیال ریزی جهانیان وانگشت نمای بر و بحر شدن مجدد انگیختن این اردو
بر بغزی خام و روش این کار دشوار اتمام می نمود بمحض خبر امثال اینها
جنبش بحر زخار و سپاه بیشمار و لشکر قیامت آثار باعث تحرک بلاد و تکیه
و پریشانی عباد در شهر بصره حکام انجا از این داستان بحر تلاطم در جوش و دریا
و پایان در خروش شده بود بعد از آنکه متیقن گردید که شعله دماغی سودا پرور صحت
که بستمو نیار رسوی علاج پذیرد و والی سند دستان لامحاله اعتصار حیل گشاد
مجالت خود را پیش خواه نمود حکم بجمعیت عساکر منصوره نموده مقرر فرمودند
جمعی بیشمار از سپهسالار با القابه بسر کردگی و قیمتان سپت با القابه بر اسماعیل
عنان کمر و پیشوائی اقبال زوال بر جناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول
روانه شده سپهسالار نیز با امرا و عساکر عراق و آذربایجان بشیراز وارد و توقیع
و چون سعد و دارالمرز و قسلم و علیشکر و فارس و کوه کیلویه و کرمان و سایر
عساکر نصرت توامان بسعادت روانه شود والویه دولت و اعلام اقبال از مقر
دولت و مستقر خلافت در حرکت آمد گروه تیره روز سبب آنکه طول و عرض

ممالک

ممالک محروسه و پیکران بیرنگ از عساکر در قطره از قطرات آن سپاه شدند
و جمعیت ایشان علی الفور و در زمانی اندک هر چند در آن باب اهتمام کرده سعی نمودند
ثمر نمیبخشید بقدر مدتی که عساکر جمعیت نمایند حسب المقدور در جمع سفینه و
و انداختن توپ و یورش لشکر نصرت اثر سعی نموده او تا رخان القابه و سایر
متحفظان قلعه نشان نیز و جلادت و مردانگی داده بسیاری از قوم ناپاک را
آواره ظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از استماع توجه رایات منصوره
مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم افروز قبل از طلوع نیر سلطنت سوز
رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال بصحرای
حدیث نبوی علیه السلام نصرت بالرعب مسیره شهر اولاد و ذلیل شدند
و نکال گشته با نهایت پریشانی و کمال بیسامانی سالک طریق فرار گردیدند
مبادا چنین مضمون رقم اشرف مطلع گردند و علائی وارد شود لشکر انان
فتح مبین سجدات شکر بتقدیم رسانید سلیع فلان و وجه انعام عموم الرسانید

متوجه گردیدن جناب اعلیحضرت ظل رحمن عبدالعزیزخان والی ترکستان نوشتن پیام غزو دولتکاه

و سپاه خوشدلی عبدالعزیزخان الحجات الطاف از آن الهی شد

و همیشه تحصیل کام و کمیت و وصول مرام عیش مدام بر شاد و صرف شعار باد بعد از
طی وادی فسیح الفضای اظهار دوستی و ولا که ضمیر خورشید ضیای سامی تجلی
تحریر خامه و ثبت زیر نامه علم حضوری و طینت بر ضمیر بایست آن والا نزد بر لوح
می نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی که روابط یکرنگی و علایق یکجهتی
نجوی الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف
از روز فطرت پیشه و مستحکم بوده باشند در هر حالی از احوال و مرور ازمنه و اوقات
خصوصا اوان شادی و زمان انبساط خاطر دوستی فی خار خواهان آن باشند که از
مستلذاتی که بدان متمتعند دوستان کامی را نیز بهره حاصل آید و در حالتی
قرب ظاهر نیز مطابق قرب باطن بوده پرده دوری مرتفع و شمل دوستی
مجتمع باشد هواخواه از حلاوت آن صحبت شیرین کام و از کاس مالامال
آن شام شکرخند و اگر بجهت موانع صوری و عدم کشف حجب مهجور از آن نعمت
عدم البدل مفقود باشد شایسته آیین اتحاد آنست که از کیفیت آن عشرت
و حلاوت آن صحبت مقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله با ارسال ارمغان نموده
دوستان را خود شریک سازند لهذا در موقع روضه بستان بدان

که از کثرت گلهای رنگارنگ و وفور ریاحین موجود دوام صحن آن عرصه جلد برین
نظارگیان گلشن پسند درمی آمد مضرب سرادقات جلال و مهبط خیام
دولت و اقبال گردیده و هر روز در شرب پیمانهای گلگون فرو نگار هر روز و اصناف
طیور و سماع و گوش و ملاحظه اشجار بارور ده سرو و کاج و مطالعه سایر
شکوفه ها زاهیر ترتیب تحصیل خوشدلی موده غنچهای خورشید ضیا
دماغ می افروزد مناسب حال نمود که چند راس بستانی و چند و فر
باده شیرازی در هنگامه صید افگنی از آن عیش و خوشدلی ارباب
رنگین ارزمین است در عالم نخجیر مصحوب فلان ارسال داشت که آن
صدر نشین بزم در اطراف مرغزار بهجت کامگی دوست بهم رسانند
و چنین فرستادن تحفه فرمایند خوشگوار در دایره الفت اکرام استیناس نمود
از هر قسم مزه که لازم میدانست چند قوری فرستاده شد امید که
هنگامه آرای عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشند نامه که به نواب
والاجاه اردو نوشته جواهر سپاس بیکران و نعوت و درود بی پایان شایان جناب فیض مآب
که با بروان حکم جاری راحین غرایب آمین اصناف انسان و انواع حیوان

واقسام نباتات و جماد را از زمین عدم صرف و نیستی بمحض شکافانیده باغ فسیح
الفضای ربع الارجای مکان را رونق و بهار و نشو و نما کرامت فرموده و قلم
قدرت بالغه تقدیر هزاران صورت بدیع که یک رقم از آن فصل شتا و بهار
و موسم تموز و پاییز است بر لوح هستی نقش نمود و گوهر شب چراغ و آب و سما
از بحر ذخار حکمت بغواص قدرت برآورده چراغ راه سالکان طریق خدا
جویی گردانید و در آن برای تشنه لبان منهل عذب شناخت را رجا بخشی
معرفت انگشت شهد حیات بخشید و صلوة بی نهایت بر سید و سرور اصفیا
و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که نور باصره بیان حق
خلوت عرفان علت غائی ایجاد و نسخه صغری و کبری مبدا و معاد است
باد بعد از گلدسته بندی بهارستان محمدت و منقبت برای مهر ضیای صداقت
انتمای شاه والاجاه ارسطو جاه مستور نماند که نامه مودت ختامه در وقت
مصحوب المجبان خصیص مبانی صداقت و مؤالفت که از آغاز ختم بین السلاطین
ذیشان برگزیدگان این دودمان دولت محکم مبانی استحکام داشته ارسال داشته
بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب که خاطر دوستی ذخائر از نظم و نسق

انجام

ملک و ملت و دین و دولت فراغت حاصل نموده و در همه حصول امانی و آمال
مفتاح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده و دشمنان دین و دولت را چنانچه می
حصاری و معاندان را در دشت پیکر انجام متواری بوده و رایات نصرت آیات
در مقامات حظ حظ غلبه نیز از الصبح و شکار اشتغال داشت
چنین شعر را دوستی قدیم و محتوی بر سوالات جدید بود باعث ازدیاد استحکام
مبانی وداد و دیرینه بنیاد شد و آنچه در باب المجبان کار زدان سلاطین ارکان
دولت ابد مدت معروض داشته بودند بر جواب و شرف حصول عزون
گردید چون المجبان مزبور زمانی بود که از خدمت سعادت المرتبت دور و از
حضور و مجلس پرنور مهجور شده بودند جهت اعلام چگونگی ذات نصرت آیات
و حکومت پناه عزت دستگاه نظام الاماره خان نقی ابراهیم المجبری روانه
الصوب صواب فرموده سالیه آیین که مجبر اکه با اعلام چگونگی ذات
محمدت صفات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخائر مؤسس مبانی یکجهتی و لا
گردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و جلال طالع و لامع باد

نامه که به عبدالعزیز خان والی ترکستان در وقت رفتن قصبه میرزا محمد خان نوشته شد تا اسامی سامی

آبا عظام از وجود اخلاف کرام پدید آرد و حلاوت اثمار موجب اشتهار
اشجار بستانسرای سلسلهٔ چنگیز خان و خاندان عظیم الشأن قاآنی از وجود سلطنت
پناه عبدالعزیز خان لقا به استوار و اساس این دولت والا بدعایم اقبال
آن حضرت والا انتساب پایدار باد بعد از طی طریق اظهار محبت بکمال و مودت
را بپایان مکاتب جستان را عنوان مرام آراستگی میدارد بر لوح اطلاع
و اعلام می نگارد که از آنجا که بنیان عمارت انسان معمار وجود آن جان
بر آب روان عمر گذران گذاشته و خیمهٔ هستی بدان افراشته صنع لطیف
شیرازه و ستون استخوان فراشته بنیان این بنا رفع اساس از تردد انفاس
در ارزال و این خیمهٔ گردون اساس از هبوب نسیم حوادث در اختلال است
اگر ما لنگر اندیشهٔ اطبای حذاق پیشه کشتی حیات انسانی را صد جان
معطهٔ این بحر طوفانی ایمن نتوانستی شناع هستی افنای سعی و اهتمام اسد
و سلامت ساحل غریق بحر زخار نیستی میگردید و فردی از افراد این کاس
ناگوار را بر سر میکشید چون این منزل دلنشین جای توقف و شایستهٔ اقامت نیست
پسندیده الباب هوش آن مدعا بود که از ظرایف این دکان پر زیب و زینت

مردم

مردم فریب دل خود را که بهین تحفهٔ آن متاع بی بهایان آن منزل احباب است
بر داشته نقد معیر هستی که از دربار احسان واهب ارزاق انس و جان موهبت
قناعت نموده بر فوت مطلوبی و تلف کشتی مرغوبی تلهف و تاسف
نکردی شربت مرارت آمودنیس را چشید و بساط قیمتی حیات را بچید و جهد
داند نظم این رشته نفس پاره پاره معلوم است * که دل بحسرت باید از بن
بست * وگر دو معنی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده بدهانی
باطل از روی من ضمیر افشانم ازآنکه نخواهی دایهٔ دنیا بر دل بازی امهری
آبا علوی خاطر عنبرینی را نه تغیر حاصلت آن سر گردان
دریافت نیز از وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه مرحوم محمد خان
در حقیقت دین واجب الاداء حیات را مدام محصلان لیالی و ایام شمرده
و گوهر خورشید فروغ نفس شریف را از رهن ترکیب عنصری برآورده آمد
آئینهٔ خاطر را غبار آلود کلفت نخواستند کرد و عمر عزیز را که قدر آن حضرت
آرزوی آگاهی در تحصیل مرضات الهی صرف نموده ایام حیات را نجو شکلی
دکان فانی خواندند گذرانند و دوستان از وقوع این قضیهٔ ناگزیر

و نجابار بلال

خود تصور نخواهند فرمود چون درینوقت که آن عمدهٔ خوانین نمک شعار ارکان کیهان
قضا عطف عنان از دار غرور برای سرور منعطف نموده اند خواهش آن داشته اند
که نعش مطهر ایشان بقیهٔ مدینهٔ مطهره و مشرفه علی ساکنها الف سلام و تحیه کرده شود
و قیام بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضای
اولیا و اوصیای ایشانست لهذا بر ذمت همت لازم نموده که مختصر را که بصفت زبان
موصوف است برفاقت متعلقان و منسوبان سلطنت پناه مرحوم بزودی آن زبده
او بدرگاه سلطنت فرستند که بتحقیق و تفتیش میلان خاطر والا در نقل نعش
آن سامی و تمکنت مقام نمایند لهذا از برای الاشتباه فلان را روانهٔ خدمت سامی نمود
که بآنچه از آداب صداقت اقتضا نماید متقرر فرمائیم که تا بشکاران دولت والا بعمل
آورند کواکب آمال از آفاق اقبال و اجلال طالع و لامع باد مکتوب که در جواب
مکتوب عبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته شد مرآت غبار چهرهٔ حسن مصافات غیبت
دوری و مهاجرت بشاهد ملاقات کلبرگ وجه دوستی و صداقت سحاب بنان
بکشاد دلی و مودت اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ سلطنت پناه عبدالعزیز خان القا
در وقتی که در دو شیرکان حصول آمال بارایش عنبر رجال اقبال و کامکار

اجمال

۲۵

فرا عقبال انجمن افروز مجلس طراز بود فروغ ورود بخشیده دماغ یکجهتی
و مشام صداقت و ودادی معطر آمود گردید شرحی که در باب سلطنت پناه ابوالغازی
فقره ۳ خان والی اورگنج که مشار بحرکت جسارت گرفته اقدامی میکرد در زبان رو
خامهٔ مطلب نگار ساخته در طی تحریر مرقوم گردیده بود که اگر کمی از سلالهٔ خاندان
چنگیزخانی که در زمرهٔ منتسبان این دودمان ولایت نشان عظام والا را بحکومت
جماعهٔ ترکمان ساکن استراباد و جرجان تعیین گردد نشاندهٔ حال ایشان و اتباع
سلطنت پناه مرحوم خواهد شد عرایس مضامین در مرآت اطلاع جلوه ظهور
نمود چون از تاریخ رسیدن سلطنت پناه مرحوم بپایان اعانت اهل لا بروده
حکومت آنجا استقرار یافته بهمین مسالک طریق اخلاص و یکجهتی بوده رقبهٔ اطاعت
آیین ۳ و فرمانبری در رقبه هواخواهی دارد و بشامهم وقت نیست که جمعی
در زمرهٔ اطاعت سنجان منتظم شده قبل از آنکه از ایشان امری منافی لوازم
خلوص عقیدت مشاهده گردد در صدد دگرگون اساس حال اکرده
در انید و با وجود تحقق امعنی جماعهٔ ترکمان از انوقع و جمعیت درین
قسم امور باعانت ایشان مشتبه نموده نیستند لطف در رسیده

خیانت که اولیای سلطنت پناه فرموده بودند از ارتکاب آن تقدیم امور نسبت بآن مرز و بوم
و پناه سلطنت و جلالت در معرض استناد افتند شغل فرمایند که اگر
امثال آن مبادرت نماید و اگر کرده متقاعد گردد بدانچه مناسب حال و مقتضی
افعال و شغل آید ثمرات نهال اقبال و اغصان اجلال از رشحات الطاف سحاب
حضرت لایزال سرسبز و ریان باد مکتوبی که از جانب اعلیحضرت صاحبقران بعبدالعزیز خان
والی ترکستان نوشته تماشاییان گلستان اسرار نهان و سیاران خارج حق
پرتو جهان بلند همت اسکندر از ولد شناسان کیفیت رسانی حقیقت و مجاز
در گلشن پیشگاه عنصری و بوستان عالم هیولانی گلی که از رشحات و فیض دوام آشنا
باشد بعطر مؤالفت و مصادقت نشان داده اند و گروهی را که بوی آشنایی
بمشام قدردانی رسیده همواره از نکهت گلزار ارشاد رو بابهای میسی
مانند غنچه لب [illegible] از رشحه محبت خندان شده اند لهذا شمیم حالت محبت آثار
و ضمیر صداقت آثار مصروف بسط ابواب یگانگی [illegible] گلزار حقیقت
و بعنایات [illegible] و وسایل تحفه سلسله جنبان اندیشه مودت گردیده بگرد
درین ایام محبت انجام فرخنده فرجام فیروزی عنایت نامه بلاغت [illegible]

والطاف

والطاف پنهانات خالق زمین و آسمان ابواب کامرانی و خرسندی
بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول آرزو [illegible]
این جانب احتیاط روا داشته و بر نهج مودت اسناد نموده و مولانا شاه مطلب بروی کار
و باده احوال مطالب در جام رقعه بعبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته چمن پیرای
سلطنت و اقبال و چمن آرای جاه و جلال زلال مطلب [illegible]
[illegible] بعد از بساط [illegible]
از [illegible] بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار نگارد که چمن [illegible]
حال سعادت اشتمال و بستان [illegible]
آن [illegible] فرض است [illegible]
همت [illegible] در آمد [illegible] حال و [illegible]
این [illegible] سلسله [illegible] استعلام [illegible]
نماید و [illegible] که قفل [illegible] کلید [illegible]
[illegible] راه [illegible] بعد [illegible]
باظهار [illegible]

نشاء و بخشش مسرت اولیا خواهند ساخت نامه که بسلطان مرادبخش نوشته تازه گلبرگ
بهارستان دوستی و مواخات هرچند نوبستان حسن ملاقات بلبل وستان
طراز صداقت و مودت طوطی مراة صفا و طویت و صدق اعنی مکتوب
والا و نامه معلی در وقتی رسید که مرام دعا و ایلی کام در خلوت سرای حصول
و حجال قرب و وصول از جهت تمامی آراسته پیرایه تحریر و صحت ذات شریف
در کار نداشتند مانند بهار نجیح و شمع انجمن فیض رو داد از مادام داشته
خلعت و چاشنی حلاوت بعد اخوت و نهال نهال ولی و محبت و وادی سحاب
دلاویز صداقت مشام دوستی و ذائقه مهر و ساعقه گوش را عنبرآمود
و شکرآمود و مجمع سرور گردانید انوار شاخسار دوستی مثمر اثمار ابد
مطالب است در اهتزاز آمد و غنچه دل محبت منزل که آرایش نوبهار مکرمت
شکفتن آغاز نهاد حامل صحیفه وداد و رقیمه اتحاد با فرح شیوه پاسداران
کشور سرور باشد در حرم عزت که از غبار وجود عشیر معرا و از عرض نامحرمان
محذرات را مصفا بود دو امر زود مکنونه را که متضمن احوال پرانیان بخیر طراز
آن قابل امانت داری جواهر اسرار شده بود موقوف عرض رساله امیدوار به دستور

حال

حامل سحاب مودت اساس شده که در بزم ایتلاف و اتحاد و گذارش درد و
نامه که در جواب نامه عبدالعزیز خان والی ترکستان نوشته زبان حمد شکر گلبرگ
از حدیقه صنع بخیر طراز گلشن ایجاد و شایست چگونه عرض بهارستان
شکرگذاری نماید و بکدام طرف دامان یارای نثار گلچینی از روضه حسب عنوان
گشاید رهی علیم در مقدم نوبهار روائی ثبات از منح اثمار الطاف مودوده و ارمغان وضوع
و محمول اشاخ و ثمر تماشائیان باغ قدرت را کام معرفت شیرین فرموده
و خنده الحکیم در کارخانه خطفانی و رتق لاله داغ سرمه نیای نظارگیان
تحدید و احسن ترکیب مدرکش فصول چهارگانه برای اربعه مزاج جوهر انس
نشینان دیار هستی گردید بر شتاء و ربیع و تموز و خریف را لباس و پیراهن دوحه
چکمش نشو و نما غبار آن بهار روش ساختن و وجود بساط هر نهاد نظر تحقیق
خوشتمال جوارح و اعضا در نظام عالم امکان انسان کبیر عبارت
از انسان است باهم در مقام استیناس از عهد پیمان حسن اسر این گلستان را در
مقام مدح کمالی صفر رساله از نه قاصر ساقی و طوطیان شیرین کلام این گلزار را
چاشنی سخن خاموشی و پژمردگی کلمات تخم برگ حواس خطا نیز از فیض لطف

با ثمار صفای باطن بارور و نهال ودّ و ائتلاف از فیض رشحات سحاب آرایش
در ریاض قلوب عریق و سایه‌گستر است از اثمار این باغ غریب الاثمار که
میوه پیوند محبّت و دوستی است که در ریاض مکتوب سلاله دودمان سروری والاجاهی — صداقت اسلوب
رنگارنگ این رقم سعادت دیگر از اظهار مطلب است از نهال خانه دولت سلاطین
مزید مدد منتخب این اثمار حلاوت آثار و گلدسته این انوار ربیع سعادت اعلی
نهایت صنعت نگار سلطنت پناه عبدالعزیز خان در وقتی که بعضی عنایات الهی محرز آرای — بالقابه هم
حدایق عزّت و اعتلا و بوستان افروز فرادیس مجد و احتشام گلهای حصول
مرام بار آورده و هم اثمار عیش مدام رسیده و ابدا بود مذاق آشنایی را
شیرین مزه بحکایت دلی آرا تلخی ساخت شرحی که در باب سلوک ابوالغازی
خان نسبت به اعلان و اظهار کشیده بود که چنین مرقوم شده صرصر فرقت
هم موجب پژمردگی گلشن مواخات است ... و ادای رو برادر دولت
آن بلند قدر منعقد کرده و هم در تخریب بعضی از قلاع و ارباع
و نهب و تضییع عقار و ضیاع سکان آن ملک کوشیده جمعی از منتسبان
دودمان ولایت نشان حاجی را ماسور گردند در نظر تماشای جلوه عیان نمود

بالجمله

برای ضمیر منیر که از فضل عنایات الهی بصفات ... مطلع خواهد بود که سلطنت
فروز مدّتی در سلک رابطه جواران این دودمان توامان انتظام داشته و فیروزی
و فیروزی استظهار ظلمان این دولت دیرپا بنیاد به نیل حکومت ... رو — آباء و اجداد هم
استعداد یافته و از تاریخ ... مرقات عنایت کارکنان این دولت بر اوج
حکومت ارتقا رتبتی نموده الی یومنا هذا در احکام سررشته نیکو خدمتی
ساعی و سلوک طریق رضاجویی را مراقب و مراعی بوده در کیش مروّت
آزار و اضرار شخصی که همواره سر بر خط فرمان و چشم تیقّظ و بیداری بر رهگذاری
عهود و پیمان داشته باشد مدوّن صدور و جریمه محظور و از قاعده مرحمت ذاتی
و مروّت جبلی دور است لیکن با رعایت مبانی دوستی از نظم مبانی
سلطنت و بانی مبانی صداقت که صحت ... تکرار در صدد
دیگر و اضرار جفای ساکنین آن دیار درآمدگی از بندگان درگاه
خلایق پناه را تعیین فرموده که سلطنت پناه موما الیه را از ارتکاب امثال این امور
ممنوع و متقاعد سازد و بعد حاصل بعد از ورود به مهمّی دیگر
باز دارد خودداری پرفن نگذاشته بمقتضای امثال فرمان ضبط عنان

کمیت خاطر ارادهای چنانچه خواهد نمود و حیات چمن تو ... و دیاری ده گرگان
نخواهد بود در ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان این امور نقش مصفی خواهد
داشت که من بعد عقیم حرکات مشار الیه صادر نخواهد شد شرحی در دل
اتحاد عاد در باب تردد تجار آن ملک بدین دیار فسیح الفضا زبان حال بلاغت
ترجمان گشته بود دیده است در صدد نقصان و سعی جلب نفع آن گروه
که در حقیقت انفتاح طرق آمد و شد و مفتاح ابواب روزی ایشانست در آمدن چندان
سودی در دیده والای جمعی که انظار ایشان ملاحظه کلیات امور مقصور است
نمودی ندارد و آنچه در باب عدم تعیین جمعی که تحصیل مطلب بملاحظه آنکه
موجب تضییع مواشی و مراعی و اغنام سکان ممالک محروسه خواهد شد
گذارش یافته بود هرگاه مامورین سر از ربقه اطاعت پیچیده بر خلاف فرموده
آن عمدة الامور سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نمایند مرا از دستی عتاب و حساب که باعث صدمه
دولت والا نیز با این دولت محکم خاطر بعضی از ایشان بعضی را نخواهند
نمود سلطنت و جلالت ها در طی نامه مودت ختم اشعار بآمدن فرستاده

والی سند و هندوستان شده بود که طالب وفاق و اتفاق از آن نگاه اتفاق شده
و بنا بر پاسداری عهود دوستی دوستان ملتمس قبول مراجع گردید مشاهده مهر
دریافت والا خواهد بود که جز اخیر عقبت نامه استرداد دار القرار قندهار که
آن تیره روزگار بدکردار با ستغرق (?) تگاور رحمت حضرت آفریدگار غنی
سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار کردار بود که بعد از وقوع دوستی میمان
خان عظیم الشان والا مکان و این سپار نشند درگاه دلی که ریاض الحجابی (?)
ایران از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساختند جبر نقصان آن خان
والا شان مینو مکان در این امر سلسله جنبان گشته بود و بعد از انتزاع ملک
منزه الارباع سرسلسله آمدن ورود و خورد و حالیکه فیما بین نور و ظلمت روز و شب
قائم است غایب کشید و حالا که ابن عم راه تدبیر اندیشه را تباه و دود
امید را از چاره کوتاه دیده گرد هاری استجابار (?) خود در استان آن دودمان
والا تبار رکاب گذاشته و آنچه در اوان سیاه بختی اقتدار و بحری گرده
نبود نسیا منسیا انگاشته در گشایش باب معذرت ... آورده دوستی دعای
میگوید و فروغ افعال خود را که مانند آتش در شب تار با نسیم تیره غرور

الف سه

کاره

چون شد و در میر خرد خرده بین بعید و بدیع مینماید که سهل ترین بود وجود
شوکت چنان که پیکر با اوصاف و طبع والای تجربه اندوز بجوی حد
لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین فریضه لاف کلاف تواتر اهوال
مرحوم سکندر خان گفتگوش گفتن زمان خامه باستر جامع آن که باشد و مصحوب
ملالت آن سعر کردن ملک تعاون حیث لا یشذ منه شیء من الاشیاء از اسباب
شد چنین که ادای حقوق حضرت یزدان خدایگان سکندر نشان کان آن ارث
موارث با اولاد ایشان نسبت تقریر اموال امور گام فرض تند بود مرحوم
مرقوم خواهد رسید چنین مرکب کام و میمنت حصول مرام خوش عنان
و در مضمار انتهای عمر مرام در جولان آمد

مکتوب که بابوالغازی خان والی ارگنج نوشته

چون کوکب مطالب و اختر مآرب ابوالغازی خان لعابه از افق حصول طالع
و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق کشوف ضمیر منیر خورشید
اشراق میگرداند که بنا بر آنکه سلاطین مالک رقاب و خواقین کامیاب را که
حصول مآرب جمهور و علل تفرقه خاطر فروع است موالاة استعلام
حالو کی حال اشتمال سعادت دوستان صداقت نشان در حقیقت سبب ابیاب

شادمانی

شادمانی و نشاط و موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا
میباشد و مدتی بود که از آگاهی احوال و اوضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود
لهذا در این وقت در این اوقات فرخنده ساعات که ازین رو عنایات حضرت
واهب عطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدایق کام مجری از نسیم
نسایم الطاف الهی متبسم است بجهه استعلام این مرام و حصول این کام مدرکه
موالات سلسله جنبان مصادقت و مصافات شد و چنانچه در سلک گشود
و ائتلاف انتظام امور دیوانه دوستان منظور نظر است همچنین معموری سرای
آخر دیگر ایشان در انجمنه مشر جلوه کرامت و چون مکرر بمسامع ارباب کمان
سرادقات جاه و جلال رسیده آن سلاله سلسله چنگیز خان را که تراب و زهد صدود
دلفکار سکان ماوراء النهر که ارکان ولی دارباب اعالی الواب امیر
داعی بر حرکت صادر شده در آمد اما و در مقدم محظور احداث شورش و فتور تعیش
ناخشنودی حضرت رب غفور و بازخواست مواخذه یوم النشور میگردد
و بمقتضای ظلمت حضرت حرمه توسن مسرک در درگاه خداوند کار احضرت
یکیا شدند رفاه حال افراد ناس در نظر والای حضرت ایشان متمم تساوی وارد است معهدا

مدتی است که دلی قرار از ولایت هر سالک طریق سیر و تحصیر الفت است لازم بود
که باظهار امری که در حقیقت خیر رسان این نیازمند در ضمن آن مندرج و رفاه و فلاح
حال نیز در تحت آن مندرج است مبادرت نماید و چون به زمره دلگشای آشتی
پریشان احوال نیز راه نشود در حضرت رب متعال و وبال شمر و منیح آمری
میگردد تیسیر حاصلست بعد از تعمق در حال معذرات که در حقیقت عبارت از آن
دوستی نیازمند در صفحه الصحایف است مراعی امری موجب استرضای خاطر جان
و رفیه حال خلایق است خواهند بود معمولا شمه دولت و زیر زمین
و بعثستان سلطنت از گلهای حصول مآرب تحریر نامه که سلطان اورنگ
والی سند و سیستان جواهر زواهر ستایش سحید و لآلی ستایش لا تحصی و لا تعد که گوهر آن
و میزان آن از کشیدن آن قاصر و بازوی تحمل از ثقل آن فاتر است نثار بهار شی
کبریای مالک الملکی که سفرش چرخ کبود از سهرستان عظمت او کاهی و سحره
مربع الازهار وجود از گلشن وسیع الفضای صنعت او ساخت دیده دقیقه
شناسی نور افروش رو نیست بصحرای انتهای قدرتش کشاده و روشنی
اذهان دانشمندان چراغی در راه معرفتش نهاده دور گردان صحرای

بال ...

وجلال ...

از جام

از جام حلاوت صنعتش لباس تلف اتحاد حقیقت شایسته بر دوش و نگینه دار آن
پیکده عرفان را فروغ مهر منیر ما همه آیات مرام در جوش زبان شیرین بیان
شکرستان شکر طراز از خوان نوال الحث شهد لبیت بکام کشیده و نگاه
نرگستان آگاهی ما همه لیست بغبار رسیده صلی خدای کافرینش در سجودش کوه
مطلق آمد بر وجودش وجود در همه موجود قاهر شانش در همه علیم مندرج ظاهر
و نعود درود نامعدود وصلوات صلوات بلا نهایات نامحدود هدیه جناب
سندکونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین ثمر سحر گلشن ایجاد غنچه صغری
دکرن سداد و معاد آفتاب جهانتاب آسمان هدایت آب نطفه ی چشمه سار
لطف و عنایت محراب سجد ملائکه مقربین سحر خیز لیله القدر کرامت
و آدم بین الماء و الطین در جهان گوهر صدف برتری آفتاب جهانتاب آسمان
رفیع الارکان رسالت و معمر سوار گلهن جنت سفر خجسته اثر لیله الاسری
مستوای سعت الاران صفوف ارواح مسجد اقصی مصطفی الشاه سر دوسرا آفات
جهان عز و علا حکمت حق جو بخت با جهان بود و آتش خمیر مایه آن
جمله عالم تن است او جان است او ز عالم جو عقل از کانست و شاهی

عبارات ...

و ثنای منتهای پایان انبیا را ز نام برگزیده حدیث صحیح من کنت مولاه از دو فهر جلالش ختم شد آن

و فر دولت من ازدهر جلالش نتیجه من کنت مولاه از دو استحقاق و برترش

حکایتیست امیر البرره و قاتل الکفره الفجره امام المتقین و قامع المشرکین و یعسوب الدین

اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب و مفرق الکتایب علی علیه

یزدان علیم و بیت دو عالم و دو کف کریم و بیت صلوات الله و سلامه

علیهما و الیهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت

سید و سرور انبیا و منقبت بر صفیا بر مرآت ضمیر منیر مخبر اعلیحضرت

رفعت منزلت که حضرت سلطنت مشتری سعادت خورشید طلعت عطارد فطنت

کیوان وقار سپهر اقتدار زینت بخش وساده جاه و جلال مسکی رایات فرخنده

و اقبال مصقل مرآت مطلب نمای دولت خداداد شیر الله ابد الآباد اوراق

امور بلاد و عباد در زیب و رنگ جلالت و بختیاری آرایش و بهجت

و کامکاری فروردین ریاض همیشه بهار سلطنت گوهر کان حدیقه طراز گلستان

خلد نشان جهانبانی شهاب ثاقب سپهر جرأت و جلالت نهنگ لجه

لجج بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحبیب سلطان

اورنگ

اورنگ زیب منظم میگردانید که در نوقت ارجمند زمان سعادت نمون

که مشیر و معنی عنایات خالق انس و جان و جاعل مکین و مکان اسباب کامیابی

و خوشدلی مجمع الوجوه آماده و ابواب فتوحات از حسن چهره

اقبال گشاده است مبایحی مخبر از صدق آیین مژده جلوس آن گوهر دودمان

بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرأت و جبارت بر سریر

والای سلطنت موروثی گورکانی و دو سالگی لازم السعاده جهانبانی آنحضرت فیروزی

صدق و اثبات معنی تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز

و تذل من تشاء و مقتضای الحمد لله الذی اورثنی الارض نتبوء منها حیث نشاء

من عباده و العاقبة للمتقین و فیروزی اصابت تیر تدبیر و موافقت کارگذاران

قضا در تیراه و وقوع پیوسته و شایعه افروز گشته مسرت و خرسندی

بر خوشدلی افزود در عالم دوستی قدم متوقع بود که این رسید

سریر اورنگ اقبال و طراز افرود دودمان مجد و اجلال هر گونه مهمی

که در باب استعمار جانبین در کار شود مقام اعلام آید که کارگذاران

دولت ابد مقرون به انجام آن مأمور گردند از آنجا که تدارک مافات بعین عنایت

الهی مقدور و مشهود نموده دوستی من منظور است بهتر به هر گونه مطلبی در خاطر والا مرکوز
باشد زبان خامه اظهار خواهش نموده چون مکرر روابط قدیم بعد از اساس سابق اسلاف
و موالفت موجب تشیید مبانی اتحاد جدید گردیده خاتم سخن طراز مجملی از
مراتب یکجهتی سلاطین سلف رطب اللسان ساخته در میان آمد که بر عالمیان
ظاهر و هویداست از زمان طلوع صبح عالم افروز این سلطنت عظمی پیوسته
فیمابین فرمانفرمایان این دولت محکم بنیاد خداداد رابطه دوستی و محبت و یکانگی
و مودت یگانگی سلاطین زمان خواقین دودمان نامدار از جمله آثار آسمانی همعنان آنکه
در زمان نواب جنت مکان علیین آشیان جد بزرگوارم طاب ثراه که پادشاه
خلد آرامگاه جد اعلی رفیع القدر آن والاتبار گلشن جنت نشان را از
مقدم میمون ساخته بودند مراعات و مهربانی که از نواب
جنت مکان علیین آشیان نسبت به جناب معظم ظهور رسیده دار القرار
قندهار را بنواب سابق الالقاب تکلف نموده بتصرف منسوبان این
دولت والا داده بودند و این مکارم در حقیقت سند التیام طرفین و بنیان
دوستی جانبین بود تا حین رحلت نواب جنت مکان علیین آشیان

آشیان

در تصرف

در تصرف کارکنان این دولت بود مدت استقرار داشته و بعد از مسافرت نواب
جنت مکان بمحل رحمت ملک منان متعلقه او از کمال اتحاد فرصت نموده
در بعضی از ولایات خراسان تصرف نموده مستحفظان قندهار بعلت وقوع
موانع و انسداد شوارع و مراعات نسبت دوستی سلاطین جدای مسطور نوشته
فرمانفرمایان آن سلسله علیه رجوع کرده آن ولایت را بتصرف ایشان داده
بودند در عهد سلطنت و زمان خلافت نواب گیتی ستان فردوس مکان جد بزرگوارم
که خار وجود اشرار اوزبکیه از بوستان خراسان بدست همت غازیان ظفرنشان
برکنده و زنگار عوایق و موانع از آئینه ملک و ملت زدوده مسالک و شوارع
مفتاح سعی مجاهدان گشوده شده بود در حین استرداد املاک بوده خاطر
دوستی هم نوعی از مسموع به شن نهل جذب یکانگی و مودت سابق از این
رهگذر غبارآلوده کلفت نگردید بلکه روابط الفت و صداقت بیشتر از پیشتر فیمابین
نواب گیتی ستان فردوس مکان جد بزرگوارم و نواب جنت مکان جلال الدین اکبر
استحکام یافت و همچنین دستور سابق اولاد امجاد سلاطین گشوده مسالک السلام
آن دو پادشاه والاجاه رحمها و در بار طرفین در استرخاء جانب و اتیان

نموده بودند و در اوقاتی که والد ماجد آن نصفت بخش اورنگ جاه و جلال ارسند
سلطانی عظمی گورکانی استقرار یافت محبت و دوستی که میان آبا و اجداد
منظور داشته بجهة امر جزئی که مهیج مواد امور کلیه گردید و بجهة اراده نواب
خلد آشیان امری متعلق بود که جبر آن نقصان نمایند و بمقتضای فرمان واجب
الاذعان قضا امضای امر خالق ارض و سما توجه آنحضرت و فرخنده شعار
نوشیروان اطوار بصوب جنات تجری من تحتها الانهار بسفر قندهار
تقدیم یافت و در نوبت همت والا لازم گردید که انجاح مطلبی که در خاطر خطیر
آن مستغرق بحار رحمت ملک قدیر استقرار داشت کرده شود دلیل آن
متضمن نحوی اطلاع دارند بعنایات واهب مواهب صورت وقوع
یافت و چون مطلب عمده آنحضرت بود بنابر این نظر بر سوالف دوستیها و مودة
قبل از حصول مطلب و بعد از وقوع این قضیه بمقتضای رعایت شیوه دوستی
و یگانگی امر عظام که رفاه حال کافه انام در ضمن آن مندرج بود ارسال آن
نسخه اظهار رسیده هر یک از ممالک پیکلار را که در عوض آن حواله تقرر
خواهش داشته باشند بتکلف ایشان اختصاص و هر دو از جانبین نفع ارباب جهانیان

و امور

و امور منافی دوستی و یکجهتی حضری محفوظ نکرده و چون مرتبت از نعمای الهی
شکر خاص بسپاه که درون ایشان این زعهده شکران نعمت بر آمد آن
متعذر است بسپاه شد چنانچه شکر نعمت زبان و جارحه زبان است که
که تحمید و ثنای منعم حقیقی قیام نمایند و دست و زبان در نهایت خضوع و خشوع
بدرگاه واهب عطیات گشایند همچنین شکر نعمت مهمهای سلطنت
و فرمانروائی و پادشاهی و مسند آرائی آنست که چون زمام حل و عقد امور جمهور
و وقوع خیرات و شرور برای و رویت سلاطین عدالت آیین حواله شد
و در حقیقت از بندگان معتمد پادشاه علی الاطلاق و مالک الملک سبحانی
پس رفاه حال عباد الله را که ودایع بدایع الهی اند مطمح نظر حقیقت شناس
ساخته چنان نمایند که عموم طبقات آسودگی ایشان ممهد و ابواب امن
بر چهره احوال ایشان منسد نشود و از عهده سپاسداری حیات ربانی که همگی
حاصل آید و منجمله این تا مسند درگاه دنیا را از مزد استظهار بهار سال
سلطنت و مبادی طلوع صبح دولت آنمعز را مطمح نظر والا و ضمیر معلی
ساخته با عموم رعایا و برایا طریق شفقت و مرحمت و مروت و عدل ا

سلوک داشته و میدارد و از گلشن اطوار آن دو شاه حقیقت‌دان شمامه اعنی
بمشام اطلاع و آگاهی رسد و بساط منافقات ناگفته هر چند در هم
نوردیده است لهذا بجهت تقدیم مراسم تهنیت و مبارکباد و لباس سلطنت و امارت
و حکومت شاه کمالا للاماره و الحکومه علامزاده دیرین فدوی اخلاص این دودمان سلطنت
چون رداء محفل خلد شامل گردید بعضی از محبان محبت عنوان رجوع
موعود الیه شده که در بزم ارم تزیین و مجلس بهشت آیین لآلی معنی جواهر محبت گرد
خلت و وداد از زینت شاهد صداقت و اتحاد و سازد و ساغر کامشام از رحیق
عنایت الهی مالامال و آفتاب دولت و شوکت مصون از کسوف حصول کمال
باد مکتوب که بعبد العزیز خان گلزار دوستی و موالات و بوستان مؤالفت
و مصافات اعنی نامه صداقت ختامه فلان که سیراب از چشمه‌سار مودت
و پرورده سحاب دوستی و اتحاد است در وقتی که بمحض عنایت حضرت یزدان
جهان و هر هفت شاهد مطلب روان تمام بود و بجهت کامکاری و کشادگی مشام
اتحاد رسید و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را سیر این بهار دوستی از هار مبتهج
و مسرور گردانید چنین در گلشن صداقت و بهار وقت جوی هر رنگین الفت شکفته

دیر و دریافت جوهر دانش و صیرفیان نقش پیش ما شده و مولود طبع نظر حق
پیش هر کور خاطر حقیقت گزین است رعایت این امر ستوده نسبت با اصناف
امم بر وجه اتم کرده شود نقد کامل عیار این عالم محجب قبول طبع
رسید چون سلسله جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده مطالب بوده که در خاطر
محبت ذخایر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کارگذاران دولت
ابد مدت و وزراء عظمت بانجام آن ماموره گردند عبد العزیز خان والی ترکستان
تا از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی جوش
نشینان صوامع ایجاد اجال منتظم و سلک ترتیب جود افراد مکونات این
اتصال و التیام و اجتماع منتظم است ارکان دولت اعلیحضرت
سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهنشاه نبالت و جلالت دستگاه
نصفت و معدلت اساس والاجاه رفعت سریر مسند بلند پایه چنگیز خان
طراز بخت رفیع الارکان قاآنی نظام السلطنه و العداله و الشوکه والنصفه
والجلاله والنبهانه والبساله والبر والاحسان عبد العزیز خان از نشئت
و تفرق مصون و کلهای کامجوی آن سلطان عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلاف

اضداد محروس و مأمن باد بعد از طی بساط اظهار یکتادلی و مودت بر آیت
ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دفعه شناسان نوراز فرس و تماشائیان
لوحه دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطلب کلی سلاطین
معدلت آیین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و محبت و غرس
نهال یکتائی و الفت آنست که جمهور ساکنین ثغور در سایه آن
رفیع الشان از تابش آفتاب حوادث استظلال نموده از اثمار آن
دوحه اطمینان لذت یاب و کام ستان شده و از آن رهگذار نبود
سخنان صدق نشان رسولان طرفین و امتحان حاشیه پنج مسالمت و رزند
مصالحت و محبت گوش التیام نپذیرفته تا امروز که بعضی از سرداران
آن دولت والا شان بلند مکان بعضی امور منافی و مناقض صداقت بامضا
رسیده ظهور رسیده نواب همیون ما نظر بر رعایت این امر اهم کرده کار
آن گروه خسران پژوه را مقرون بعفو و اغماض فرموده ایم و عساکر نصرت
مآثر ما نهایت آهستگی و استعداد و عدم اشتغال امر آن امور
بلا و حضت تلافی و تدارک نافته اند و درین اوقات بعرض رسید

و مروت

بعض

که بعضی از منسوبان سلطنت و شوکت پناه شجاع خان از روی وخامت عاقبت
نیندیشیده و بمحوی العادة کالطبیعة الثانیة دست جسارت بغارت اموال و اغنام
جمعی از اهالی قندهار دراز نموده چون جسارت از حد اطاعت و دوستی قدم بیرون نهاده
چنین تصور حاصل بود که این امر شنیع و شیمه قبیح بر سمع اطلاع و آگاهی آن والا
جاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم بود حقیقت آن امر مقتضیه اظهار
و اعلام رسد که اگر آن گروه بیهوده بی فرمان و رضای سلطنت و جلالت پناه
مومی الیه ارتکاب این بیهوده باشند مقرر دارد که در صدد منع و سیاست آن
گروه در آمده بعد از ایشان را نوعی ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر
نتواند بود و اگر سلطنت پناه سابق الالقاب را ازین معنی اطلاع بوده
آن گروه خائب را کمک و رفاقت معاضد نشده باشند به تعیین نموده سلطنت
مزبور عمل نماید لشکر نصرت اثر بتدارک و تلافی پرداخته بطریق و رفق
نخواهد بود تا مقرر گردند از آن لا امکان حجج اللسان معنی منافی دوستی
و یکتائی مرتسمه مؤکد مودت و شیده بار استوار اتحاد دلی ساختند
تمامی حالات مرجوع بقرار فلان عنایت احتیاط خواهند نمود تا که

۵

بعبد العزیز خان نوشته شد چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت و حدیقه طراز گلزار دوستی
و الفت نسیم بهارستان اتحاد و یکتائی مصقل نگار وحشت و بیگانگی
اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان القابه که
رشک فرمای نقوش بدیعه مانی و ریاض خلوت دوستان ارتباط آئین
ابر نیسان نسبت مصحوب عمدة الامثال و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی
نکته یاب عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی چون نوروز جانفزا سر آخور در حسینی
ابواب فیضان بهار از ریاض ضمایر ورود را بر روی روزگار گشاده و سامعه
فروردین صلای عام بگیتیان لاله و گل درداده اسباب جشن مرام
آماده بود از ورود مسعود چهره گشای شاهد تهنیت زده طرح نگار عشرت [illegible]
گردید باعث ازدیاد مواد خوشدلی شهریاری در باب استیصال اهل
ضلال [illegible] گرده راهی سالک طریق کمال بوده [illegible]
اطاعت [illegible] و متابعت و مطاوعت عموم حوزاو [illegible]
[illegible] موالات شده بود چون شمه [illegible] مبانی دولت و اعتلاء سلطنت [illegible]
ان [illegible] بوده باعث ابتهاج [illegible] لا [illegible]

ولا تحصی شرح یقین است که بنای عهود اهل کذب و نفاق ها سند ضیاء صبح نخستین
زیاده بر تحقیق [illegible] بوده و چراغ آفتاب بلند [illegible] انجامی ارباب [illegible]
استعداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت انچه در باب نهضت نصرت
کابل [illegible] خان صادق البیان [illegible] شخص تصدیق و دعاست
کمینه [illegible] سخن سلاطین [illegible] الکلام ملوک الکلام است [illegible] آثار
سحاب الفاظ عهود [illegible] گردید ملایم شیوه اتحاد و مناسبت [illegible]
و داد آگاه چون فاتح ابواب مراسلات بوده باعلام فتوحات [illegible]
[illegible] گلشن دولت و اقبال [illegible]
دائما حصول مقاصد [illegible] نامه بابو الغازی خان والی اورگنج [illegible] اعلیحضرت ظل الله
نوشته شد نامه دوستی طراز لازم الاعزاز سلطنت [illegible] ابو الغازی خان القابه
که شمه از فتح [illegible] قلماق [illegible] مرقوم خامه موالات [illegible]
شده بود در ساعتی محمود که ابواب فتوحات [illegible] ظفر
فرجام [illegible] اقبال [illegible] مصحوب فلان
القابه [illegible] دولت

و مرصوصهٔ ابنیهٔ بنیان رصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر
محبت ذخایر گردید بنابر شیوهٔ مراعات ارتباط و دوستی اسلاف کرام
آن سلطنت پناه ولی بومنا بدان سبب از دودمان والا همت والا نهمت
بر آن مصروفست که آن سلالهٔ سلسلهٔ چنگیزی را بسلطنت و فیروزی و قاصدان آن
دولت والا را مدت و تیره روزی بضبط مناسبهٔ شیوهٔ اتحاد و لوازم شیمهٔ
کریمهٔ وداد آگه معمولاً با علام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردد مع
فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لازال کوکب اقبال
رافع کمال باد نامه در جواب مکتوب پادشاه دکن نوشته اغصان شجرهٔ ریاض الفت
و وداد دم بدم خندان و ازهار حدائق ولای اتحاد اعنی صحیفهٔ محبت طراز و مفاوضهٔ
صداقت انجام مخالصت اغاز حضرت سلطنت و جلالت پناهیت دستگاه
دولت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتساب عالیجاه سعادت و دودمان
سلاطین کامکار خلاصهٔ خاندان خاقانی فرمان فرمای سریر سلطنت و جهانبانی
جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص بعنایات الملک الاعلی
للسلطنة و الجلالة و العدالة و الشوکة و الابهة و النصفة و العز و الامتنان

سلطان محمد

سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد و مودت
است در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی
لبریز عادت شاهانه کامیابی و مطلب روایی در حوالی بزم دولت روزافزون
دلکش ترین صورتی جلوه نما بود دلپذیر شمیم الفت و یکجهتی مودهٔ انبساط خاطر
مهرگزین موجب انتعاش طبع مهرآیین گردید و از شهد ثمرات علائم
دوستی آیات کام خواهش را لذتی بود در روابط و لیست استحکام گرد امید
از صادرات احوال فرخنده مآل بعهد رونمای نیکی اعمال والی ولا
هندوستان و اتباع ردیه الاوضاع او مراتب ابلاغ و اعلام داشته
بود در جلوگاه ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمد جلوه ظهور نمود
مقتضی اطوار خیرخواهی دولت و اخلاص کیشان صادق العقیدت آن
بود که در هنگامی که آگاه بعهد و پیمان در مقام تسلط و فتنه
انگیزی و طغیان در مقام تسلط و در آمد دست شرم برده از جادهٔ قول
و قرار عهد ارجمند دور رسید باشند بتمهید اظهار این امر لازم الاعلام را ضمیمهٔ
مراتب دولتخواهی و محرک سلسلهٔ قدیم شاهنشاهی ساخته عبودیت استعداد

و سعادت اولیا و دولت فیروز آیت نوای رفاه و جمعیت داده و گروه مخذول
العاقبه را که بغض و عداوت شیعیان آل اطهار چون نقش بر نهاد خاطر کج نهاد امرش
ساخته از نسیم بخشند تا اثر معاضدت و موافقت نشان دودمان والا
بر عالمیان ظهور یافته دست جرأت و پای جسارت معاندان کشیده
و بریده گردد و بار دیگر ایام تلافی و انتقام حقی و اسباب سعادت و معاضدت
بیامن الطاف سبحانی حسب المرام آماده و مهیا گشته با مراد وطن قدسی
مواطن حضرات عالیات سدره مرتبات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر شده متوجه نصرت و فیروزی و باشم
کامیاب و مطلب روا آمین شیمی خواهد بود و درین ایام که اساس دولت دودمان
گورکانی و دوحه اجلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله منفرق البنیان از
حوادث و انقلاب و زوال است مناسب غیرت و بیداری و مقتضی
ناموس سلطنت و نامداری چنان متحمل که با صدر نشین ایوان سلطنت خاوری
که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز آن مهد قواعد داد و الی گشایش
یافته برسم و آیین آبای عظام والا مقام عمل نموده اند شیوه ضمیمه

وفاق

وفاق و حسن تحمیر و اتفاق تجدید وضع سلوک ورزند که بپاس برکات آن
مخالفان از کمال رعب و هراس حاصل و از خیال تسلط و قصد چنین ابواب
کامیاب سد و دو باطل گردد و موفقیت تام در تحصیل نام و تدبیر اعادی فرجام
کوشیده و بشعله تیغ شمشیر تیغ مدارک و تلافی عرصه آمال و ساحت اقبال اصفیا
وصفا بخشند و از آنجا که شمایل اخلاص و اوضاع آن ز محبان عقیدت کیش
با وجود بعد ظاهری پیوسته منظور نظر عاطفت اثر و مشار خاطر مهر گستر افراد
انتظام اسباب کامرانی و دوام سلطنت و جهانبانی آن عالی مرتبت تصور نموده
در تحصیل مطالب انچه ساخته اعلام دانند منتضمه اظهار در راه دور که ارباب
شرایط سعادت منتظر ظهور در موقع تخمه لشکیده مبانی الفت و وداد بنده
زاده و مرهون حضرت العلیه العالیه الخاقانیه میرزا عصم کتابدار جاه
شریفه را روانه بصوب صواب انجام فرمودیم که در خلوتسرای حضور براد
کلمات محبت و وداد نموده بعد از ادراک حقوقی حالات و مکنونات خاطر که حوالی
با اعتماد و راست گفتاری او گشته مراجعت نموده مژده دوستکامی العالمین
خاطر مهر اکتمن از شرف وقوف انبساط کرداند مسارکه را بانز قبض ضمیر انور مربانی ف

استقامت احوال گرامی زود رخصت انصراف داده مرغوبات و مطلوبات
خاطر شریف را لباس حصول نشاء اتمام و اعلام خواهند بخشید که بعون عنایت الهی
کارگذاران دولت ابد مقرون شرف حصول بخشند گلهای آمال از نسیم هدایت
شکفته و خندان و ریاض کامرانی سرسبز و ریان باد که مصحوب [illegible] [illegible]
والاجاه فرخنده گلهای عنبر شمیم حدائق وداد و ریاحین مودت نسیم نسایم
الفت اتحاد در بهارستان محبت و التیام رایحه بخش مشام دوستان تحفه
نخبت بند و نهال گلبن دولت احمد سلطنت و جلالت ساه ابهت نصفت
دستگاه شهامت و بسالت انتسابا جاه عالیجاه دودمان سلاطین
کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ
ابهت کامرانی المختص بعواطف الملک الاله نظام السلطنة و الجلالة و العدالة
و الشوکة و الابهة و الحشمة و العصمة و العز و الاحتشام ادام الله اقباله و جعل
لوایت ناه در گلشن سلطنت فرمانروائی گلهای کامرانی و اقبال خرم و
دارای شکان زلال هدایت و عنایات الهی طراوت پیرا و دایم
بعد از طی طریق اظهار محبت بیان لوح ابلاغ نگارش می یابد ز رواق

ظهور

شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام ثبت و مرقوم است که آباء عالیمقام
آن عالیجاه و دودمان عز و علا و سلاطین سابقه دکن غفر الله لهم از طریق حق شناسی
و کمال حسن عقیدت و اخلاصمندی نسبت به والای عرش اشتیاقی خاقان ولایت
و امامت بمولا دست توسل و اعتصام بذیال مفروری اشتمال دولت
و اقبال ابد الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب ترقی و علو شان
و مجد و امید گاه اعاظم سلاطین و الاکانت استوار ساخته لا بل
حمایت و رعایت اولیای دولت ابد مقرون در گلشن سلطنت و فرمانروائی
گلچین مراد و بمساعدت همت عالی نهمت منسوبان این آستان خلافت نشان
مطلب روا و کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت میانه این
ساکنان عالم قدس مرام خلوص عقیدت و اخلاصمندی محکم و بنیان
مودت ایشان با نظام اسباب آمیزش و التیام محکم دایم شده و مستحکم بوده
همچنین فیمابین آن دو سلسله رفیعه بر شیوه سابقه وفاق و طریقه محبت و حسن
اتفاق سلوک بوده و مرعی میشده که با خروج فتنه ها در عرصه مملکت
از ایشان خلل فتور و عبور محال و خصم بداندیش را امکان نسبت مطالب اندیشه

تسلط و اقتدار در ضمیر تحاصل حمن نقش بر آب مینمود با وجود ظهور و شیوع
اینمعنا حقیقت طراز چون تمکین آن محبت کیش عقیدت اندیش رسابراه الفت
و ارتباط قدیم بقاعده در سالک مسالک یکانگی و تارک مراسم اتحاد و یکانگی
مینموده و ابواب رسل و رسائل از جانب موانع نامرغوب مسدود گشته
مرایای حسن عقیدت و یکتادلی قدم غبار آلود مغایرت و بیگانگی
در نظر عالمیان جلوه ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت را که مدتهای مدید
بنیروی موافقت و معاضدت این دودمان علی دست جرات از دامان
احوال خیرمآل ایشان مردوار جسارت از تاختن آن مملکت کشیده بود
مجال تسلط و استیلا اتفاق افتاده بنهب و غارت اموال مسلمانان و شیعیان
سرگرم باده بدعهدی و دلریش ساخت اکنون فرمانروای ممالک دکن
پرده کشای سوانح اتحاد و دوستی و ارسال رسایل مرغوبه مجدد اساس ودا
فرم گردیدند از آنجا که خاطر مهر آئین صرف کرنی متوجه انتظام احوال خیرمآل
و افزونی اسباب کامروائی و اقبال اساس آشنائی بتشیید مبانی عهود
و تحقیق احوال عاقبت محمود آن مراخلاص کیشان بنده زاده قدم مرتبت الت

العلیه

٤١

العلیه العالیه بنجا فاخته میرزا معظم کتابدار خاصه شریفه را روانه انصوب صواب
اساس فرمودیم که در خلوتسرای حضور اشتیاق گلهای راز و رسانیدن جواب
باطن فیاض مرانجش شیخ محمد دود گشته بعد از ادراک مطالب و مکنونات ضمائر
علی سبیل الاجمال مراجعت نموده مژده رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال
انصاف نماید خاطر مهر فروغ اشرف قرین انبساط و اطمینان گردانده و حصول قضیه
ما که بر سلطان سرور نخور بسمع اشرف همعنان رسید از مراسم تعزیت
و تهنیت بر ذمت همت بلند نهمت لازم مینمود لهذا اشاره العلیه باین امر
لازم الاداء مامور فرمودیم که رنگ کدورت مرآت ضمیر انور را که از وقوع
این قضیه ملال آمیز روی داده بصیقل اظهار تهنیت مسند آرائی آن شاه راد در
فرمانروائی و سلطنت مصفا سازد و از آنجا که چشمه عمر گرانمایه حیات در سرا
بمقدار جهان فانی که مشتمل در شربت مرارت آمود زوال و فنا چشیدنی است
که آن آگاه دل خداشناس در حدوث این واقعه عام که فردی از افراد
انسان گزیر نیست خود را بغم و اندوه آشنا ناخته طریق رضا و تسلیم مسلوک
خواهند داشت در تفویق بنای دولت دودمان گورکانی از سلسله

مکافات اعمال قرین استقلال و دوام سریر جهانداری فرمانروائی الطاف
بست سپاه و همیشه شادمانی و دولت مقتصر بر حسن سلطنت و دینداری گشت
حمیت و سلطنت شعاری جهان مدار که برسم و آیین الاعظام سلطنت پناه
هم باز و به برکات موافقت و یکجهتی صاحب تمیز و بوده چنین امام تلافی و
باقی و اسباب مظاهرت اتحاد و مبانی لا نعمت قادر تو با حب المرام
آماده و فراهم رعایة آیینی مطمئن خاطر باشند و در تحصیل ام و ند مراعات
دلونساری چنین مرضیه فرجام رنگ کدورت از آیینه اقبال زدوده نوعی
نمایند که اینک قانون مواهب و دینداری سامعه فر و رجهانبانی که مبانی
حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم محافل کمال رعب و هراس حاصل و راه جهان
خیال تسلط و جهیتال حیل ابواب فساد مسدود و باطل گردد و استحکام
روابط و توافق طرفین را علاوه مواد محبت و اعتضاد این ثابت و مند درگاه
احدیت تصور نموده در طی طریق کامجوئی و مطلب روائی مطالب لازم الاظهار
بامر خوبات و کونات ضمیر مخالصت تخمیر اراده ایها و اعلام فرموده
که کارکنان درگاه سلطنت همین بعز انجاح مقرون گردانند و در این مواد بعجائب

مشار الیه نیز بنعارشات مشفقانه رقم فرزند خانه التفات گشته ظاهر است
که لآلی مضامین حقیقت آیین را زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره مقام دولت
و سلطنت بحلیه کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد
نامه که با بو الغازی خان نوشته شد روایح بوستان حسن عقیدت و اخلاص و شمائم
بهارستان یکجهتی و اختصاص اعز نامه مخالصت نشان صداقت عنوان ابو الغازی
خان القاه در حینی که ابواب المعمور کامیاب و کامرانی بنجاح مساعی استحکام
برچهره آمال و امانی گشوده و شاهد مطالب و مآرب در مرآت حصول چهره
وقوع نموده بود منظر نظر دقیقه شناس و مطرح اشعه در نیف خاطر
قدس اقتباس گردید شوقی را از روی یکجهتی و ودود تحویل مر زبانان خاعیمر خان
شهر و خانها دای آن ناطق که در نیو و سطر مسطور اثر رسید انشاء الله تعالی در بین
ابواب نوعی که متوقف بصلاح دولت و در اوقف و سلطنت ابد مقرون
شده شندگان درگاه خلافت پناه و ایستادگان در بار فلک اشتباه حسب
الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید گزارش بعض سخنان عبارات
مشحون مرحمت مضمون بعهده تقریر رفعت و معالی پناه عزت دستگاه زینال

لمرفعة والمعالی علیقلی بیک شاملو شمه اعتماد نموده آنچه آن سلطنت و شوکت
پناه عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص و خاطر رسد بنویسید یا بگوید همچنین خاطر دریا مطلب
خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال و حصول مرادات
جاه و جلال خود دانسته مطالبی و مآربی که داشته باشند معروض دارند که صورت
حصول و سمت قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع
باد فتحنامه که بعد از استیصال سپاه جبابر رستم خان والی خراسان
نوشته آنکه سلطنت پناه فلان الیه انوار شاهان خسرو اعظم اعتماد [illegible] شرف
افتخار را قصه مراد که بر سواد خوانان نور صحیفه امکان و تماشاییان عرایس هفت
کرده آشنا [illegible] ظاهر است که چراغی را که دست حضرت عز جل شانه
برافروخته [illegible] ارباب و پرفشان [illegible] طغیان ظلمه تیغ فروغ آن چراغ عنبرین
از پای نشینند و [illegible] صفه
دولت [illegible] حکمت بالغه جناب کبریا [illegible] زوال آن نموده [illegible] معارضه
نماید هر آینه [illegible] ناوانی [illegible] مقام پرخاش و ستیزه در آمده باشد
پس [illegible] انتقال آنکه بعد از [illegible] والی [illegible] نوبت در مقام [illegible] داد

دار القرار

دار القرار قندهار در آمد [illegible] ذیل [illegible] احوال خود [illegible] جاه
و خانه [illegible] بخت سیاه خود [illegible] گردید بتکلیف [illegible] دماغی که
در دست [illegible] و داوگر باره [illegible] دار السکون ولی عهد خود را
که از سایر اولاد برگزیده [illegible] تمام وعده
مالا کلام و [illegible] قلعه
فرستاد و حال [illegible] کام و طالب [illegible] گردید [illegible] سجاحت و [illegible]
چنان [illegible] نظر [illegible] غریب و بعید نمود که [illegible] المجرب
حلت الندامه [illegible] بکار خود [illegible] مستبعد در اقران
همیون [illegible] عساکر منصوره در اطراف [illegible] آیات [illegible] گردیده شده
نوید [illegible] فتح گری
[illegible] دقیقه [illegible] ننمودند [illegible] اوان
که در [illegible] مرکب [illegible] عرض
[illegible] زبان
کار [illegible]

روانه شده و اطراف آنجا دل را بدایره احاطه در آورده در سد طرق و مسالک
ایشان کمال سعی و اهتمام نمایند و مقرر شد که علیقلی خان سپهسالار بالقابه هم
با سایر عساکر که بجرست [illegible] وشن و دریابیت پرکوشن روانه شده اگر
بمحض آنکه لشکر نصرت اثر گروه حیرت زده فرار بر قرار اختیار نموده باشند
بصیقل تیغ درخشان زنگ زدای وجود آن ظلمت سرشتان گردد و غبار
نصرت انتظام هر جا که طلیعه بنظام در حرکت آمد لشکر بختیاری مآل
بهوس خیال محال از رسیدن لشکر خصم عدو مال شماه متوالی در بعضی
خاک ادبار بر فرق اعتبار بیخیند و ذوالفقار خان بیگلربیگی بالقابه و
غازیان ظفر نشان بحفظ قلعه رفیع البنیان منیع الارکان مرو بر سر
ایشان بجمعه جمعی کثیر و جمی غفیر از آن عاقبت را آواره دیار عدم ساختند در
و تاریخ شماه که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات
ممالک محروسه بجرست [illegible] و دریابیت [illegible] پایان جمعیت نماید
القوم بر [illegible] اشغول بکار [illegible] بعد از اصغاء نزدیک شدن لشکر
قیامت اثر جمعیت تمام یورش نموده از طلوع فجر تا زمان استوی سمع

بزم فلک چهارم در وسط آسمان نایره قتال و جدال اشتعال داشت تا آنکه
قرب به بیست هزار نفر از آن [illegible] طعمه [illegible] و [illegible] نهنگان
[illegible] اعدا را بحر گردیدند با ناکامی و خجالت فرار اختیار نموده بار بطالت ی
رسوائی بسته [illegible] وساق ولاه دیار فرار گشتند و نظرعلیخان
و [illegible] بالقابه و جمعی از عساکر فیروزی اثر بتعاقب آن گروه مخذول
نموده جمعی کثیر از آن عاصیان را طعمه تیغ آبدار کرده اکثر روسای ایشان را در
[illegible] که بدست آورده آن قوم شغال [illegible] را آواره صحرای
فرار و ادبار نمودند بعد الحمد والمنه که مجدداً فتح حنین مبین قرین حال اولیای دو
دولت گردیده [illegible] قدر [illegible] مع ساکنان [illegible] رسیده [illegible] بمضمون
رقم اشرف مطلع گردد ثمره این فتح مبین سجدات شکر الهی بصدام
رسانیده بدعای استدامت دولت ابد مدت مواظبت نمایند و [illegible]
کلاه خسروانه مستظهر و مستمال باشند

رقم در بعد از هزیمت سپاه چغتای

به رستم خان والی گرجستان نوشته شد

آنکه سلطنت و [illegible]
فلان بالقاب شفقت شاهانه و مرحمت نهایت خسروانه مشعوف و امیدوار

و مستظهر و مستمال نموده برآمد که از روزی که ریاض قضا و گلشن دولت ارام
نواب همعنان نموده و ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال
گشوده بمن شاید مقصود در آمیخش حصول و وصول مقاصد مرکش ما لیست
در اغاز ابتسام صبح دولت و اهتزاز روایح روح افزای سلطنت مشام
عالمیان از نسیم عنبر شمیم عبیر آگین دو دماغ جهان از شمیم آن معطر است
هموار گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمام فیوضات آلهی تازه
و صفحه عندلیب فتوحات جاوید بانشار مضمون بلاغت مشحون و ما النصر الا من
عند الله عند اوله است و معاندان این دولت ابد الا مانند معارضان
مرآت صافی شعر افنا و اعدام خود کرفش روزگار خود متصل بزوال آمد
در هوقت مقالید سیوف درخشان خانان ظفرنشان نمونه
ان الارض لله نورها من یشاء من عباده از کشایش ابواب معاقل و قلاع
دار القرار قندهار روی بست و زمین داور و توابع و سایر حصون و قلاع
آن حدود که هریک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد ولاف
مساهمت و مساوات میزد و فراغت حاصل نموده دار السلطنه هرات

ام

مفرّ رایات جاه و جلال گردید و والی هندوستان با تره بخبر و سپاه روزی
توام زاده از صغار این جنبر در فیل بند اندیشه هات و سخر کشیده بحال
و قصور فاسد که لازم سنت طرفان منصر پیدا شد و در سب و کلا
خود را با سعد الله خان و بهادرخان و رستم خان و کبری و قلیچ خان و نجابت خان
و صفر خان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی مالا کلام بقصد استرداد دار القرار
قندهار مزبور روانه گردانید و چنین و در حین ورود الویه دولت و اعلام نصرت
دار السلطنه مزبور حکم با قشار سپاه نصرت پناه فرموده هر کس از امرا
با سپاه خود مقرر فرموده که یکی از ییلاقات و فا جمعیت مردم ایشان
بوده فرقه تنبیه جواب دار استحکام اسباب جمع و اشتغال نمایند تا جمعیت
عساکر منصوره آن گروه بی شکوه با سد حیل نایب که در شهد هجوم آورند
احاطه قلعه دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را
با دوازده هزار نفر روانه بست گردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور قیام نمایند
و در ایام محاصره که از اول الی آخر چهار ماه امتداد داشت در نقب و
و سیبه و انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام و جهد نمودند

وایالت پناه محراب خان بیگلربیگی دار القرار قندهار از تقابل رایات
و فرار افسرده مرز و جمعی از غازیان توانا ماه رسر کرده خسران شده و فرستاده چون
حیات این تیره گوهران از آتش تیغ درخشان دفنا میداد و بصرصر توبهای
صاعقه بار دود از نهاد شرر افشان ایشان بر سر ایشان برآورد تزلزل احوال
از صدمات ایشان تحول و تبدل بود بمضمون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی
دارهم جاثمین در منازل و مضاجع خود کالفراش المبثوت مشغول جواب آمد
لشکر ولایت ما انکه سپاه نصرت شعار و لشکر قیامت آثار رسیر کردگی قورچی باشی
و تولاآقاسی باتفاق بهمان جمعیت از آنجا که جور شده از کثرت ازدحام سد تان
بر کره زمین میکرد مرو خرد و خرده بین از ملاحظه آن سپاه عکس آسمان
مشغول بود نظم کرونه اقبال صاحبقران زمین را سپاه آسمان را سنان آن
لشکر و نیزه و تیر بود جهان نیستانی پر از شیر بود مرفع و رفع الکاعت
مساقیت در حرکت آمدن مقرر فرموده که بقرب الحضره امیر آخورباشی
و تولیت و ایالت پناه نظر علی خان باتفاق بهمان کرده خود مسعود بوده بر سبیل
ایلغار روانه کرده و قبل از ورود سپاه مسعود منصور جمعی از آن سپاهیان

صهبای غفلت که پای از گلیم حیثیت خود بیرون نهاده با سوال و اسباب رجال
و فقر آدست دراز کرده باشند در بعضی از امور ایشان تقصیر نمایند و بعرض
نخاقانی شار الیه و تولیت و ایالت پناه مزبور با جمعی از غازیان ظفر نشان
نصرت نموده عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده در حوالی گرشک با فتح خان
والده قلیچ خان و قباد خان با مواری سه هزار نفر ساخت نیز داد و در قرب هم اغنام
بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده پس سیلاب حملات مردانه بنیاد
ثبات و قرار ایشان را خراب و ویران ساخته قلیچ خان بعد از وقوع این فتح بخشی
میپس محال توقف در بست تعین ساخته طریق هزیمت گردید و معروف خاقان
موی الیه و تولیت و ایالت پناه مزبور باندک شغله که بعون گلگون خویش عنان
از دنبال خان و جولان سیاست قلیچ خان را از راه گرشک برادر
زنب تعاقب نموده و بعد از تلافی فئتین چند دفعه جمعی از سپاهیان دشمن شکار
و مردان کار را از علافه روز و خیام انجمن عنه نیز به سپاهیان انجوم مرادخان
سالک طریق سقر گردانیده و بعد از ورود امرای عظام و عساکر نصرت
فرجام او در گرشک نکان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود در رستم خان

دیگر ز قلیچ خان و سایر امرا خود را که بمزید جرأت امتیاز داشتند با فیلان
کوه مثال باستقبال محاربه و مقاتله جسته و مسعود عزم نموده بعد از تلاقی خاص و عام
فیلستیز و تسویه صفوف هیجا دران صف شکن دلیران رستم فر و فلک [illegible] ز پیکار روی صبر
شاهزادگان چون صبح سعید بدست جرأت از آتش جلادت برآورده بهجوم
بوجود حمله آور گردیدند و بمضمون صدق مشحون آیات قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم
و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت بمسامع عرش و عرشیان
هوش سعید رستم خان و قلیچ خان و سایر خوانین و سپاه [illegible] گردیدند
خیل زاغ کردار صد بیشه شاهین چنگال [illegible] در دیار عجز و اضطرار در
امرا ایشان و لرزان داخل راه ادبار [illegible] گردیدند اکثر
از ملاحظه انجال [illegible] عواقب امور نتیجه شامت عاقبت و سوء مآل آل خلاصی
بحر ادبار شوره سوده بهندوستان عبارت [illegible] گردش [illegible] کل اساس
و عساکر خائب و خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته
بظهور جاء الحق و زهق الباطل تاریخ پنجشنبه هشتم شهر رمضان المبارک اولا
دیار گیتی مرکز [illegible] چمن مضمون رقم اشرف مطلع گردید و سجده شکر

۴۷

بتقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گردانیدند و بتوجهات شاهانه مستمال
و امیدوار شدند **رقم در حین محاصره قلعه قندهار نوشته** آنکه ایالت پناه دولت [illegible] خان
بداند که چون از روی تقدیر قضا و قدر قلعه ذات البروج چرخ اخضر را
[illegible] در دو لجی برج حصار استوار آویخته مفاتیح ابواب
مغلقه این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضای
وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او که اشعه انوار [illegible]
گشایش دریچه ها بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دمیده و از [illegible] صدق
آمیغی [illegible] هدیت روشن و بر تافتن قصر زرین آفتاب ارباب و [illegible]
معمور بدست قدرت قاهره ساقی کوثر برین [illegible] سپر این
و لله الحمد و المنه که این مفاتیح الهی دست بدست نواب همایون ما
رسیده و این گلزار همیشه بهار از حدایق آمال ما [illegible] سحاب لطف الهی رسیده
از آغاز نسیم جاه و جلال [illegible] بر چهره بخت ظفر فرجام
بازو دست و تیغ اقلیم گیری جهانستانی ما بر عالم دراز است
و با وجود نیروی سر پنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی تو

جهانگشای از آبای عظام و اسلاف کرام ما
طلوع نیر اقبال ما

همت والانهمت معلی مقتضای عدالت کامله و مروت شامله
بران مصروفست که موری ضعیفی بعلت سپر مراکب مواکب مسعود و جنود
نامحدود نشده بحسب رشحات زلال النصح و مواعظ چشم عنود کافران
خواب غفلت را سرمایه انتباه و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول
دار السلام امان بروی آشنا و بیگانه گشائیم هر کس بر آستانه دین بیدار خود را
نام جهانیان سازد از تصادم خلل و تعرض حوادث روزگار مصون و محروس ماند باین هم
اسیر سرپنجه استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردد در یوم النشور که
عدالت پیشگان را زبان عیش و سرور و ظالم امروزان را ظلمت شب دیجور است
دامان اعمال غبار آلود وبال و نکال نباشد و لهذا در حسنی که اوائل
دولت و اعلام فتح و نصرت بر نصوب و هر کس می آید تیره درون
است که کوکب اقبالشان از ظلمات جهل مرکب در محاق بود بمحض رضای
خوی خالق و رفاه حال خلایق از زور بازوی شوکت و چیره دستی خود و فتح
و نصرت آگاهی فرستیم و اگر گروه خذلان شروه متانت حصار و حصانت
دیوار را پرده دیده آگاهی و قفل زبان عجز اندوری عذرخواهی خود ساخته

واگر باغوای تیره بختی و برگشته روزگاری ازین
سعادت محروم مانند

فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول نمودند ما که بمقتضای ناموس سلطنت عظمی
و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم آن بنیان و افنا و اعدام آن
گم گشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم و چنانچه حال حکم والا
و فرمان معلی که یکی از مضمون و مفهوم این است مشهود خاطر بیسمای آبوا
آن حصار تو بر تو مقابله سیوف درخشان سپاه جنگجو بازو دست تسلط
لشکر ظفر آیت اثر از القوم پی و سر دراز کردیم فیما حجو صغیر و کبیر
و جوان و پیر از سیل بلا امان نیافتند و کاخ جرأت و جسارت پر دولان
آن فرح با خاک یکسان شد و چنین اخبار و انذار تا شیوه این فرمان والا و
معلی است اقتفا با ثار اسلاف فی الکلام مروت همت عین فرض و فرض
عین سپدائیم که ان لالت پناه در انبار کفیت تسلط و قوت قاهره و چیره دستی
اقبال از هر آگاهی فرمائیم که اگر گمش گوش تا صغار فرمان واجب الاذعان
گشوده قبل از آنکه کار پیوزش منجر گشته عساکر منصوره بفحوای ان جندنا لهم الغالبون
تصرف در بروج و باره قلعه و حصار نمایند از در اطاعت و انقیاد
در آیند باز از اطاعت پیشگی و خدمت سگالی آن لالت پناه را با فراج

مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت آستان
خلافت مکانی سر و پرداز مباهج سعادت جاوید در نظر داشته باشند
بتفویض حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه‌اش محسود امثال و اقران
بل امرای الکای هندوستان تواند بود همت او را سرافراز فرماییم و اگر آرزوی
وطن مألوف عنان‌تاب عزم صواب شده باشد بلحظه شمول عنایات
خسروانه مرهون و مرخص انصراف ارزانی داریم و در نظر آگاهان دوربین
نقش و درست اندیشان نیکو بینش است که قرار ابناش طرف ملامی را
ارکشته شده محالها و پروای منت و پرچم اعلام را بر طره مغفول شاهدان حسن
و دستار و رایحه دماغ از شمیم برانگیخت نسیم بهار ترجیح میدهند و بعهد او فوج جیوش
قاهره و کثرت جنود باهره مرتبه‌ایست که حصر آن در خیال هیچ اندیشان سعر
و احاطه تعداد آن مستعار از اعداد لا تتناهی متعذر است و معدود حتی جنود
که بمعاضدت ایشان در داشتن این چهار دیوار استظهار دارد در برابر
سپاه اقلیم‌گیر ما نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آراست و شرح
فتح قلعه مبارکه ایروان در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص الملک

دلپذیر

ارکش طاهره

دلپذیر ارباب تصرف رومیان که کثرت لشکر و عدت سپاه زیاده از
جهانیان اندر مسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود و پیداست که این توده خاک را
که باتفاق آن چند روزی ثبات و قرار افسرده‌اند در پیش حملات این جیش منصور
که با صدمات امواج بحار و شورش سیلاب بهار در هم مساهمت لاف
مساوات میزند یارای ثبات و یارای قرار نیست و عنقریب بعون عنایات الهی
این مشت گل آتش‌دستی و خانه‌برانداز جراحات سرشار غازیان
نصرت شعار همگی نقد جان کف مرصد فرمانند و صدمات توپهای
اژدها صولت اژدر هیبت که زمین را از تصادم ایشان خلل در ارکان
و بروج قلعه‌های بند بروج چرخ اخضر در دوران است از هم ریخته و پاشیده
و آفتاب اقبال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید و تفنگ
طرفی اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان از ملاحظه نموده
روشنای شمع خرد خود در ایام عافیت خواهد رسانید که بعد از وقوع
وقت مضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا محکم و استیلا
یا ثمر و نفیر ندامت و حسرت ثمر خواهد بود
قرار داده باب تقی سلطان گرجی بحاکم ایروان

خبردی

که از جمله احکام دولت نفس شد اگه بمجوبی صدق نعمت ای کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته
بر ذمت همت پادشاهان والاشان سلاطین عدالت توامان واجب و لازم
و فرض و متحتم است که رعایت احوال رعایا و زیردستان و معاضدت و مظاهرت
مظلومان نموده چنان نمایند که بسبب تیقظ و بیداری ایشان عمال و تجار
و مسافرین در مهد امنیت و راحت غنوده و زنگ تفرقه از خاطر سترده و دست تعدی
سبیل زدوده بفراغ بال بکسب معاش و سر انجام اسباب انتعاش قیام نمایند
و چون بعضی از انسان صورتان ابلیس سیرت و بشر نمایان شیطان سیرت در ایذا و
اذیت مردم باعمال شنیعه کردم مقام میسمایند و اندوخته سنوات
بالقه حیات از تجار خیره دار که ریشه شیر لاله رفاهیت سکان دیار
میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین در قلع و قمع مفسدین جانبین حد القدر ایشان
آمال خلائق و حمیم آرای رضای خلق و خالق قند واجب و لازم است که اگر
باب خود رای خود سری خارج ریگانه مردم آزاری از ریاض همیشه بهار
مصالحه بالا کشد باره آمدن خیره اندیشان بین خارین افکار و ام نخل خار
از ریشه برکنده کرده بیش ازین بمدعا و حاصل این تمنی آنکه مسموع مسامع

جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات متصله بولایات ممالک
محروسه پا از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا و سرحد نشین
و منسوبان دولت ابد قرین مسالک طریق تعدی میکردند و یکی از جمله آن
ناجوح صفقان در هدم سد الکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی مینماید
فلانست که بر سر جمعی از مسلمانان ریخته اموال ایشانرا عرضه نهب و غارت
و به باد غرور اموده و بدین شیوه ناپسند اکتفا نموده بهمین سلسله جنبانی
شرارت و فساد و تهیج مواد بغی و عناد دست و منسوبان این دولت محکم بنا
مر رعایت مراتب صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک
درنیامده بعرض احوال ایشان میکردند و اگر چنانچه این مفسد بد اختر تنبیه نیافته
کرار ارتکاب این امر نماید مظنه آن هست که منجر بامور عظیمه گردد در خصوص
درحصار استوار مصالحه و مسالمه افتد و بعد ازان تدارک آن دشوار خواهد
بود مناسب سیمه خیر اندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه اگر
مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند که من بعد اقتحام
ارتکاب امور تواند نمود و اگر از در تعذر تعدی آن مخاذیل از استقرار سریر سلطنت

و تعیین شخصی تحفه تنسیه لمن یسیر تان اهلیس خدیعت انجام این امر درست
تمادی میسر تواند شد بنابر حصول اتحاد و یگانگی و عدم جدایی و یکانگی اگر منظور
این دولت والا التفات بر این نهج نسبت خود رسانند محمول بر نوع دیگر خواهند بود

رقعهٔ که به سپهسالار ولایت سیاه نصرت پناه نوشته شد اکنون روزی که دست قدرت حساب
لشکر کش وجود و سپه آرای هستی و بود بچابک دستی صنع الوهیت کیفیت اعلام و اعلام
هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کاینات بوده شقه رایات فروغ
آیات خورشید و ماه را بر فرمان های کن از هم گشوده سر صنعی از اصناف این
لشکر سیاه را افشانی همت زهره بر چرخ بر افراخته کلاه این فوج را بر عیار سر افراز
ساخته شقه لوای عسکر روز بطلای محلول فروغ مهر منیر منقش و اعلام اسمان
شب گلی نما بگلهای کواکب ثابت و سیار مزین است طوایف لاله و گل
که پیادگان سر جلو بهارند فوج فوج را لباس جداگانه در بر و بر اخگر
رونق افزای حسن بطرزست چنین ... فرع با اصل اردوجات و مراتع
خرد گل را زنفر ضابط سپاه شد لهذا بنحوی ظلمت حضرت رحیم کریم عاقلانی
جهانیان تکیه گل آرائی باغ جنت نشانست مقرر فرموده هر یک از

از اول نثر هم

بیلگیان

بیگلربیگیان و امرای عظام را نشانی ظاهر و علامتی باهر شده بدان در هنگامه هیجا
و زمان مقابله اعدا که مردان فضل لشکر گلهای مطالب و مکام را بدست
آثار آن را ازهم همت باشند بنابر ان شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده
علمی مطرزه بایات فتح و نصرت بآن عالیجاه شفقت فرموده
۸ مصحوب فلان الرسال فرموده ایم رقعه که بنام کتابدار خاصه شریفه نوشته شد اکمل
رفعت و معالی پناه مقرب الحضرة العلیه العالیه شمسا للرفعه و العزه و الاقبال
مهر انتظام کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه و الطاف بلا نهایات
پادشاهانه عز امتیاز و شرف اختیار یافته بداند که از انجا که بوارق عنایات
و سواطع اشراقات سعادت لم یزلی از مبدا طلوع مهر جهانبانی و مبدا ظهور
کوکب عالمتاب صاحبقرانی طالع اند فروغ این دولت والا را از پرتو انوار
مشکوة فیها مصباح برافروخته و قلوب اعادی در تجانس طبیعت را رواج
و ارباب آمال این شمع فروزان سوخته بمیامن الطاف کامیاب و عمر امروزی
پایمال پیچ تعرر روی منتسبان این دولت والا باز و دست اقتدار اولیای دولت
مصون اگر کدورتها ... مطالب و مآرب در دامان وجود دین لازم

سعادت آغاز خجسته فرجام مواسیر و شکار ریاض خلد عنقلین زنداران بهشت

نشان کم از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای الکن ال کلش نکاه آسمان

اشتهار و الکن رحیم وار از اوصاف صید و شکار دارد عنان تاب

عزیمت والا گشته فضای این حدیقه همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان

کردار و مخیم شاهوردان خورشید انوار گردید حسن ارتباطی که ان قهرمان اسم و ا

بندگی از خدمت والا و درگاه معلی جدا گشته عریضه مشتمل بر تفصیل سوانح

و وقایع الحدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه فلان

بالقابه بدرگاه فلک اشتباه فرستاده و خاطر دریا مقاطر مصابیح نظر

و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق انتظام قواعد سلطنت عدالت و جلالت

پناه مومی الیه میباشد اگر آن تقرب الحضره زودی رخصت انصراف

حاصل نموده روانه شیده بشن فیها و الا احباب صحت مزاج و حقایق سامی

دو سکامی سلطنت و جلالت پناه مومی الیه تفصیل عرضه داشت نموده

روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن پادشاه والا جاه

مومی الیه اظهار نماید حسب الامر دو نخجیر فیل ها ده رزم حلو بادو فیلبان

قوا

او حمش

۵۲

خواجه سرا طلب شده و بعد از آنکه تفصیل نموده تسلیم نماند همراه او

و مطالبی داشته عرض نموده بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون ساخته

رقم عمدة الدوله که در باب سیورغال و خیم معادن نوشته شد

چنین قابلیت بود و حصول

استعداد در جلب آثار الطاف ترتیب و جذب موائد عواید عنایات جلی صیت

که پرتو مهر منیر مقتضای آن آنکس را در کشاح زنجیر و قیمت لعل و گوهر تر

در صلب کان سنگی نماید و همین عنایت که انسان را از زمره امکان

و معشر اعیان ناح امتیاز بر سر میگذارد و متعاله حل و عقد امور کف

کفایت و قبضه در ایشان میکذ از روی مساز نقد قابلیت کوهر شدن است

که در کره قطره باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین نهیا ارا

که طراز پیرایه وجود در اسطارش نشسته در کارخانه امکان اشرف علی

ناشایستگی داده قابل تربیت می بود خیال العین رفیع الارکان

بر رنگ رعن سود است شود اگر آینه قابلیت نباشد صورت مقبول

طبع جلوه ظهور منیماید و اگر مراتب آمادگی واسطه نکردد حسن فروغ

شیالعات حجاب از چهره نکشاید سیم و زر از تمامی عیار کسوت فروغ

خورشید و ماه در برابرست و عینک از مرآت صفا طینت رتبه تقدم بر نیش
نظر و لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت نواب همیون که چون آفتاب
عالمتاب عام و تابش تام است بمقتضی الناس معادن کمعادن الذهب
والفضه بعضی را رتبه کار را بعلت قابلیت مواد و حصول استعداد درجه والای
قرب سرافراز ساخته و پایه قدر بعضی را از اکفا و امثال می افزاید مصداق
این کلام و مصدق این مرام صورت احوال عالیجاه فلان القاب است که از
تاریخی که منظور انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران گشته بود تا غایت حال
فاما فاما بمقتضای حسن خدمات و اظهار کاردانی و کفایت جذب آثار
مرحمت بیشتر از پیشتر نموده و یکی از جواهر امور مکتومه که بکاوش اندیشه آن
اخلاص پیشه از معدن خفا و حجاب بپیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید
معادن طلا و نقره مملکت ایران است که از عهد باستان الی الان بر السنه
انام در سیم و ثانی عنقا و تالی وجود کیمیا می بود و صورت وقوع آن
در آینه احتمال نیز دشوار چهره می نمود و در عهد وزارت و ایام کفایت
وزارت و اقبال پناه عالیجاه مومی الیه مسمی بحامی اسم از کسالت انعطاف

ظاهر گردیده و از ظهور این امر غریب از خدم و حشم و رنگها دهنه رسید
و بازار این خدمت سکالی و درستی خیالی وزارت و اقبال پناه مومی الیه را
مجددا منظور احسان و الطاف بی پایان فرموده از ابتدای فلان ئیل دهم معادن
طلا و نقره و سایر جواهر را که بسعی و اهتمام عالیجاه مومی الیه بهم رسیده و بعد
بهم رسد بسیورغال ابدی و احسان سرمدی عالیجاه سابق الالقاب بطنا بعد بطن
وعقبا بعد عقب شفقت و مرحمت فرمودیم رقم که در باب طلب مولانا محمد حسن کاشی
نوشته شده آنکه افادت و افاضت پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق
و معارف آگاه زبده دانشمندان روزگار نتیجه عمده رسیدگان مراتب
حق و یقین جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول اسوة الافاضل والاعاظم
والفضلا والمعالی مولانا محمد محسن بعنایات بیکران خسروانه مستمال بوده بدا
که چون پاسداری شکر هر چیز را از انعام منعم و وجوب ادای تحمید در خور
اکرام مکرم مستلزم است چنانچه هر جزوی از اجزای موجودات و هر فردی از افراد
کاینات مرآت تماشای شاهد حمد عام و حجت واضح این قضیه است روحدت
دوام چرخ گردان چون آفتاب عالمتاب روشن است که سر کرم این ارزو

وازذکر مرام درباب پدیدست که سررشتهٔ این صحبت و ارتباط برکردی که از درگاه

عنایات کریم مطلق تا عطاء گوهر گرانبهای مرتبه حق ائمهٔ اثنی عشر فرود آل

روایی نوع بشر که محل عطایا و موارد مزایای بخشایش عطیات است اختصاص یافته

باشند رعایت این معنی پیش از همگنان لازم و مراعات این فرض و مستحکم است خاصه که

این فرقهٔ والا طبقه بمعنی منقول الذین این دین واجب الاداء پایسته‌اند روان

رموز عرفان و عارفان معارج ایقان نیز در مذهب بیداری کیش سقط

و بیداری فرض عین و عین فرض است که معاضدت حارسان حدود

شریعت و حافظان گوهر ناموس ملت نمایند و لله الحمد که نواب کامیاب

همیون ما را از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اشتراق بهارستان

جاه و جلال همین معاونت تأیید حضرت رحیم و خالق زمین و آسمان مراعات

امور دین و سلوک مسالک یقین منظور نظر اصابت اثر میباشد و در یوقت

که تقویت این مرام و استحصال این کام بر سوالف ایام رجحان دارد مطمح

نظر والا و مرکوز خاطر معلی آنست که کاهی بمنا رجحات در حقیقت ادای

دین واجبی شهادت عدول مومنین است اقیام نمایند و پیمایند [illegible] حسن بصیرت

ودان

که در وثوق مصحوب رفعت و معالی پناه زینل علی بیک که درگاه جهان

پناه و آستان خلایق امیدگاه مشتمل بر شمه‌ای از الطاف پادشاه والاجاه

گردون بارگاه ستاره سپاه فرستاده بود در هنگامی که گلهای کامجوئی

و کامرانی در بوستان بخت صاحبقرانی از رشحهٔ سحاب عنایت سبحانی شکفته و گرد

و غبار عوایق و موانع عیش و عشرت به نسایم الطاف الهی رفته و ولایات

اطراف در دربار جاه و جلال فرش آستان و سلاطین ممالک در کنف حمایت

ممالک هندوستان بحد است در دوران بود مد نظر کیمیا اثر رسید ترک

پاک که بر دفعات ارسال داشته بود بتخصیص خانهٔ لاهور که موسوم به نوبهار دارالتخلید

بزم ارم نشان سرسبز و ریان گردیده بنابر عنایت شاهانه در باره آن

غلامزاده خلاع فاخره پوشیده مصحوب رفعت و معالی پناه نظام‌الدین

بیک غلام خاصهٔ شریفه فرستادیم معروض داشته بود که اعلیحضرت پادشاه

والاجاه کامیاب ملک رقاب بر مراعات محبت و یکانگی مقرر فرموده‌اند

که تعاقب ارسال گل شبهای همیشه بهار این شکفته و خندان این معنی حسب

اهتزاز از نسیم بوستانهای آن در سرای خاطر همچون غنچه لطف بساط یکجهتی

ممهد و ابواب مسافرت و یگانگی ها لکله مسدود است انچه از آثار حلاوت آثار
این بار مرغوب خاطر والای آن پادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده اطوار
بوده بمعروض خواهد داشت که بندگان درگاه کیهان پناه بارسال آن امور
گردند در عریضه علیحده اظهار میلان خاطر خورشید مآثر اعلیحضرت پادشاه گردون
بارگاه بارسال عمدة الاماثل و الاشباه برهان الدین حسین لالا و شوکت
پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه فاضل خان شیخ بود بر این غلامزاده
نواحی ظاهر است که در حینی که حال نثار خان بسم حجابت درگاه خلایق پناه
آمده بود از جمله مطالبی که بعرض آن مامور شده بود استدعا از حضرت جمعی از
مردم این دیار بود چنین در این اوقات از کم غبار نقار از نقع دخول رسول
بحجله اجابت و مقبول بود سرایه حصول متعش شده در یوقت که بحمد الله تعالی غبار
از رهگذار خاطر رفته و گلهای بهجتی در شاخسار مودت شکفته است ربیع الاول
سوم الیه را مرخص نموده ارقام مطاعه لازم الاطاعه باسم بیگلربیگیان
عظام و امرا کلام و وزرای ذوی الاحترام ممالک محروسه شرف صدور
یافت که مانع و مزاحم مشار الیه نشده اورا در کمال رفاه حال و فراغ بال

با منسو

با منسوبان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علیحضرت شمول عنایات
شاهانه و انعامات خسروانه شد چنین تقریر کرد که این غلامزاده دیرین از خلد
آیین حجره و از محفل ارم تزیین مهجور گشته میان الطاف ازلی و عنایات
لمیزلی فتوحات نامان قرین حال اولیای دولت قاهره شده و آن محو اخلاص
تشنه زلال اخبار مسرت آثار میباشد لهذا عنایت شامله متوجه شرح اندکی
از بسیار آن میگردد تفصیل این اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه
شهامت و بسالت انتباه ابهت و معدلت اکتناه عالیجاه
عمدة الولاة المسیحیه نظاما للجلالة و الشوکة و الشهامة و البسالة طهمورث خان
فرمانفرمای ممالک وسیع الفضای گرجستان کاخت که در زمان دولت والا
سلطنت نواب گیتی ستان فردوس مکان علیین آشیان بوجود حضرت دستی
قوت قاهره و اقبال بهره آن پادشاه کیهان بارگاه فردوس جاه نگاه سلاطین که ظل
اطراف و جوانب آن آفاق مغلوب و مقهور با سطوت آن سلطان
ظفر توامان بود بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی سپاه و حشم
و تشابک اشجار و آجام و تضایق جمر و جبل و اعلام مولا طریق سرکشی

توفیق مه

و نافرمانی سلوک داشته تا آخر عهد آن دشت [illegible] و چندین محاربه

عظیمه همایون صورت وقوع یافته ماده فساد و نافرمانی منقطع و منقطع نشده بود

و در زمان دارای دو جهان آرای نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان [illegible]

سابق سالک طریق استکبار و اقتدار بود و در عهد دولت و زمان جلالت

همایون ما از سپاه نصرت پناه منکوب و مخذول گشته بانواع حیل و تدبیر و استمداد

و استعانت سلاطین روم و روس متشبث می بود و درین اوقات [illegible]

سالک طریق عجز و استغاثه گشته از در خاکساری و بندگی درآمد ملتمس ارسال

[illegible] نموده در سلک بندگان آستان ملک [illegible] گشته بام و شام

[illegible] از سعادت بندگی میشمارد میباید که چنین خاطر والا و طبع اقدس اعلی

متوجه رسیدن اخبار صحت ذات [illegible] صفات کامل الصفات اعلیحضرت

پادشاه والاجاه ستاره سپاه [illegible] و آن [illegible] که از درگاه

خلائق پناه دور [illegible] مهجور شده در حین [illegible] و در [illegible] آنحضرت

انصراف حاصل نموده روانه شود دیباچه رقم [illegible] انکه از روزی که دستور گردون [illegible] اجلال

و سر امور ادوار زمان منشور فرمانفرمائی نواب همایون [illegible] جهانبانی

دلیم

[illegible] ساخته و [illegible] نویس [illegible] قضا دفتر کامیابی و کامجویی را که جمع

آن عمر [illegible] آن عیش مدام است [illegible] پرداخته [illegible] خاطر والا

در مطمح نظر [illegible] آنست که جمعی از بندگان را که عادت قاملیشان قامت بطراز

کاردانی و نیکو بندگی مطرز است از اکفا و امثال برگزیده بین الاقران [illegible]

بارجاع مناصب [illegible] دایم و مصداق مقال صورت

احوال خجسته آل فلان [illegible] لهذا از ابتدا [illegible] فرموده

دیباچه رقم [illegible] اند انکه چنین ارض [illegible] غلامی و [illegible] بندگی و خاکساری

خاصیت آنست که نهال امید غلامان و بندگان [illegible] در سحاب

سحاب عنایات [illegible] سرسبز و برومند میگردد لهذا [illegible] شفقت [illegible] عنایت

شاهانه [illegible] کامل [illegible] و آمال [illegible] آستان [illegible]

مجلس [illegible] مجلس بهشت نشان فرمودیم دیباچه رقم [illegible] سلطان

انکه چنین [illegible] حکم [illegible] علامت [illegible] خاطر اصابت [illegible] گردون

آنست که بجهت [illegible] اعاظم امور [illegible] جمعی [illegible] کاردانی

موصوف بوده [illegible] درین آستان ملک پاسبان [illegible] درگاه جلال [illegible]

بخدمات ارجمند و مناصب بلند سرافراز باشد تعیین فرمایم لهذا اسمه از شفقت
شاهانه و شمه از عنایت بی نهایت پادشاهانه شامل حال کامل الامانی
و آمال فلان فرمودم دیباچه رقم بیگلربیگی صوبه پادشاهی آنکه چون از روز ازل امر و نهی قدر ۱۳
و قضا در عالم نطق الغنی المتعال انیما بامنشور جهانگشای نواب همایون ما را
بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام
که مستحقان نعمت رحمت اند بانعام عام عدالت ما نواخته چنین که خاطر خطیر
و مهر گوهر ضمیر مهر افتاب تاثیر انست که عموم خلایق بفحوای کلکم راع و کلکم
مسئول عن رعیته در ظل عدالت لازم التاثیر آفتاب شدت و محنت آسوده
بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان ملهوفین و ضعفا کشیده و بساط
ظلم و جور از صفحه روزگار نوردیده شود و تمشیت این امر اهم و سرانجام وقوع
این عزم مصمم موقوف بتعیین شخصیت که بصفت ستوده تمیز و دانش رسیده کی
متصف بوده باشد و مصداق این مقال صورت احوال فلان القاب است که از اشاعت
و اکتساب صلاحیت انجام خدمت مزبور گزو جنات کاردانی او و لایح است واضح م
لهذا فلان خدمت را بعالیجاه مؤمن الیه ارزانی داشتیم دیباچه رقم صدارت میرزا مهدی ۱۴

آنکه

آنکه چون پیوسته متضمن خاطر خطیر مهر گوهر ضمیر خورشید نظیر انست که مهر فروزان
ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار خلاف و غیم اختلاف
مصفی بوده شعشعه این مهر عالم افروز و لمعه تابان و درخشان شود و حصول این امر
موقوف بر آنست که زمام مهام شرعیه در کف کفایت و قبضه درایت
۱۵ شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و پرهیزکاری و نجابت و صلاح
آراسته باشد و مصداق این مقال صورت احوال فلان القاب است دیباچه رقم
۶ صدارت ابو صالح صدر ممالک آنکه صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای
صراط مستقیم فان الجنة هی الماوی که ذرات کاینات بفروغ آفتاب جمالش
بکشور شهود دروان و انجم افلاک بهوس پرتو آگهی شمع عارضش تماشا بانه گرداب
زلال کوثر مثال آیات باهرات قرآنی ارض موات قلوب دلمردگان
ادیان مختلفه را بفحوای الله انزل من السماء ماء فاحیی به الارض بعد موتها احیا فرموده
و از نهر آبی ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی حدائق قلوب ارباب عرفان گشوده
و حراست و پاسبانی این گلستان جنت آثار شریعت اغصان القصائی
حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حواله آل اطهار و فرقان مجید

که معدن اسرارست نموده و از انجا که نواب کامیاب همعنان انوار حجج و براهین
آن فایند و امر و فرض است و محافظت مدینة السلم ملت بیضا و دار الامان
شریعت غرا مانند ماه انور که بنیابت آفتاب جهانتاب عالم افروزی نماید
نواب همعنان متعلق و منوط برای صحیح نظر حق شناس و مطرح آفتاب ضمیر منیر همولانا هم
ملکوتی اقتباس آنست که دار الملک شرع انور و مرز و بوم مطهر را از دستبرد اعدای
مخالفت و نافرمانی مصون و محروس و تحصیل انتماء عامه حصص این امر معروف
بر آنست که جمعی از متدینان شریعت شعار را که نهال وجود شان از آن
حدیقه والا منشعب بوده و از آب و هوای شریعت پرورش نشو و نما یافته آثار
کاردانی و حقیقت شناسی ایشان درین دولت ابد مدت بمحک امتحان
رسیده جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که بنیروی
قوت خداشناسی همگی اوقات خود را وقف تمیز امور و فیصل مهام
نزدیک و دور نمایند و مصداق این اجمال صورت احوال فلان القاب است ۱۶
رقم وزارت دیوان اعلی شیخعلیخان زنگنه انکه چون از روزی که صاحب اختیار دیوان
قضا و فرمان پیرای کشور فسیح الفضای واسع الارجای فعال لما یشاء منشور

جهانبانی و جهانگشائی و نشان رعیت پروری و ملک آرائی نواب همعنان را بتوقیع
رفیع خلود و دوام موشح و مزین ساخته همگی همت والا و جبلی علیا
مصروف و معطوف آن میباشد که جمعی از کاردانان خیر اندیش و یکجهتان اخلاص
کیش را که حسن اخلاص و خدمات و کاردانی ایشان اعظم درین دولت والا
وجود و مال عالی بمنصه ظهور رسیده ایشان را از کفاف و قبول شرف امتیاز بخشیده بعواطف
شمول نوازش و احسان مورد الطاف بی پایان فرمائیم که مزید آن مقصود
نموده شود و مصداق این اجمال صورت احوال خجسته مآل فلان بیک که حسن اخلاص
و کاردانی عالیجاه مشار الیه در مراتب ضمن سفر رضا بنظیر جلوه گر گردیده
لهذا از ابتدای ... ماه تخاقوی ئیل سنه ۱۰۷۹ عالیجاه مزبور را برتبه بلند و منصب ارجمند
۱۷ وزارت اعظم ممتاز و سرافراز فرمودیم و صاحبه رقمی که بجهت میرزا محمد حسین طبیب حرم علیه
نوشته شد انکه حکیم و حاکم علی الاطلاق پادشاه دانای باستحقاق که هر یکی را صدف
گوهر خاصیتی و مر ساحری اشارت قافله تغییر ساخته پرده های ... را جهت
پاکی چشم به آب لطف تر نموده و اهل چشم بینند کار را صف پرده ها بوده
بسبب حکمت کامله و مجلس علوم شامله اعتدال مزاج انسان کبیر را در ایجاد

وتکوین گوهر انسان صغیر است ودر این نوع گرامی را امتیاز بر انواع موجودات
واصناف کاینات تاج امتیاز متوج ساخته وثمره جامع و نخست
فیه من روحی خوانده این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تالیف از رشته
حکمت علی سلاطین ونشان مجموعه داوابت کلاه فر آسایش همیشه بهار تمدن را
بر چهره ایشان گشوده وازینجاست که خواقین صاحب تمکین وسلاطین حقیقت آیین از
این موهبت عظمی بهره‌مند شده روز عنایات کامله علاج سوء المزاج احتیاج
کافه انام فرموده ودر حفظ صحت اعتقاد واخلاص منشان دل [illegible]
وبحمد الله والمنة که نواب همایون ما نیز از آغاز طلوع تباشیر خورشید دولت
وتنفس انفاس علوی خواص صبح سلطنت تریاق اکبر عنایات ازاله سموم
هموم از قلوب خواص وعوام می‌نمایند واز قانون حکمت بر این ملاحظه نسخ
بر الساعه الطاف واحسان مقرر مانند لهذا شفقت بی‌نهایت شاهانه
شاملحال فلان فرمودیم دیباچه رقم نظارت نجف قلی بیگ توشمال آنکه چون از روی
ناظر کارخانه امکان ومنظور پرستش انس وجان مقربان توجهات جهانگیری وجهانداری
واقلیم گشایی ومسند آرای شاه‌نشین دولت والا وسلطنت عظمی نواب

همایون

همایون ما بوده چون مطمح نظر والا ومرکوز خاطر عطوفت آن است که جمعی از بندگان را که بصفت
بصفت نیکوخدمتی وکاردانی واخلاص بوده حسن خدمات ایشان ابا عن جد
در مراتب وقوع وثبوت صورت ظهور داشته باشند از امثال واقران ممتاز
وسرافراز فرماییم ومصداق این مقال شاهد حال فلان الیه است که ابا عن جد
چراغ دولت خود را بآتش گرم خدمت این اوجاق روشن نموده ومعاملت
نیکو بندگی ابواب مرام بر چهره آمال گشوده است لهذا شمه از عنایات شاهانه
شاملحال مشارالیه فرمودیم دیباچه رقم توشمال باشی گری لطف علی بیگ آنکه چون چراغ
دولت جمعی که ابا عن جد بسر گرم خدمتگذاری بوده حسن خدمات ایشان در مراتب
ثبوت جلوه ظهور نموده باشد از این اوجاق روشن وصدق ایشان در پیشگاه
ترتیب واحسان [illegible] کامیاب همیشه بهار گلشن میباشد لهذا شمه از عنایات
شاهانه شاملحال فلان الیه فرمودیم دیباچه رقم توپچی باشی گری نجف قلی بیگ آنکه چون
از روز قلع قلوب اعدا از صدمه توپ صیت جهانبانی نواب کامیاب
همیشه ما متزلزل وقرار ایشان الی‌الآن متبدل است
مرکوز خاطر خطیر حق‌شناس ومطمح ضمیر منیر حقایق اساس آن است که جمعی

۲۱ دیباچهٔ قسم صدارت و ارادت سلطنت پناه

[illegible]

۲۲ از بندگان را که بحلیهٔ اخلاص و بیشگوخدمتی آراسته باشند القاب بارقه از پرتو
آفتاب عنایت شاهانه ارکفاه و قهلن ممتاز و سرافراز فرماییم و مصداق این معنی
صورت احوال فلان لقابست لهذا اشاره الیه را برتبهٔ بلند و منصب ارجمند
فلان سرافراز فرمودیم دیباچه رقم تعیین عسکر برای القضاة که در دار القضای
واجب الاقتضای السلطان العادل ظل الله فی الارضین بمحکمهٔ حکم ضروری
الانفصال کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته شهادت عدلین و عقل
و تنقیح قوانین سیاسات مدنیه و عدل ثبوت سمین که مقتضای طلعت
حضرت رحم پرور و همت سلاطین دیرینه ثروش حال رعایا و برایا
قوانین شریعت غرا و مضامین قرامین ملت بیضا واجب و لازم و فرض
و متحتم است که در ضمن این معنی هم امتثال فرمان جناب باری و هم تشیید اساس
سلطنت و ملک داری نموده باشند و حصول ادعیه دعا و وصول انس مربوط
و منوط است که در هر مصری از امصار و قطری از اقطار یکی از فضلای دیانت
شعار و علمای حقانیت اطوار را جهة اجرای قوانین واجب الاذعان حضرة
کردگار که رسالهٔ محنت زکات انام از خواص و عوام بدان مامور است تعیین فرماییم

۶۰

که بدین تقریب تعدی ارباب چهرهٔ انام از خواص و عوام بسته و جمال حال سعدان
طریق حق مقطوع و گسسته شود و شاهد مراعات این امر اهم در عهد سلطنت و شریعت
خلافت مرتبه اتم پیرایهٔ وجوب پوشیده لهذا بنابر تحلی سیادت و سیر بعت
و افادت پناه فلان لقابه بحلی فضل و کمال و زیور دانش و افضال شمهٔ از اعطاف
شاهانه و شرذمه ارزواق عواطف خسروانه شامل حال مومی الیه فرموده فلان
۲۳ خدمت را بمشارالیه شفقت و مفوض و مرجوع فرمودیم دیباچه قسم رقم حکمرانی کار
اکنه امروز که رکاب دولت والا فلک فرسا و سمند سیر کمیت
سلطنت عالم گشا جهان پیماست با وجود اعتلا قوام سپهر سلطنت چو ست
نظر پرتی مانند مهر از درگاه چهار مقصود بر ملاحظهٔ حسن خدمت و قابلیت
قابلیت بندگان خاص و غلامزادگان با اخلاص شیمه که بمقتضای قدر
شناسی جمعی را که شایستهٔ تربیت بوده باشند از زمرهٔ بندگان برگزیده بنوعی
مشمول عنایت و احسان فرماییم که با اقبال که معمولا در رکاب همایون رواست
دوش بردوش شاهد مطالب در آغوش شوند و مصداق این احوال صورت
احوال فلان لقابست که با عنجه حقوق خدمات و بندگی ایشان در بین

دولت راسخ الارکان ثابت است لهذا شمه از شفقت خسروانه سامی المجال
موهی الیه فرموده بمرتبه بلند و پایه ارجمند قورچی گری کتابخانه همایون سرافراز
و ممتاز فرموده‌ام شرح کاسه بخط مبارک شرف ماه این تمامی از نظر آفتاب مثال اشرف اصدق
چهره گرفته کتاب نمالی مراید که این خدمت را سرمایه ترقیات خود دانسته
توجهات ملوکانه امیدوار بوده باشد دیباچه رقم وزارت خراسان میرزا محمد سعدالدین
اکنون که چهره حقایق سعود افلاک دایرات و محاسب دفاتر اعمار اصناف موجودات
در رقم صحایف چنین افراد کاینات کوکب سلطنت و فرمانروایی دولت
همیون را از برج قدر حدیث شناسی بنحو صدق نمط السلطان العادل ظل الله
فی الارضین طلوع فرموده و افراد لیالی و ایام را صرف فندکه جمیع فضایل
اقتدار و اشتهار نموده و ابواب درگاه والا را که مطاف اقاصی و ادانی
بلدانست چنین فال خیر بر چهره جهانیان گشوده لهذا از دست همت حق سپاس
و ضمیر منیر عدالت اساس فرض عین و عین فرض میشماید که چهره رفته
حال سکان و قطان بلاد جمعی را که بصفات حمیده کاردانی و حسن سلوکی
محلی بوده باشند تعیین فرمائیم که بواجبی تحقیق حال رعایا و برایا که ودا
یع

بدایع حضرت آفریدگار اند رسیده چنان نمایند که مرفه الحال و فارغ البال
بدعای دوام دولت ابد الاتصال اشتغال نمایند و گروهی در خور نصوص اعظم امور
میتوانند بود که عیار سکه خدمت ایشان بمحک امتحان رسیده و در بحر تجارب و اختبار
نقود خیر اندیشی و کاردانی ایشان از درم پسندیده و مصداق صحت مقال صورت
احوال فلان لقابیت که مدتی مدید بتجربات شایسته سربلند بوده آثار حسن سلوکی
و کاردانی و کفایت اندیشی او بمنصه ظهور رسیده منارش رقه از لوازق عنایت
وجدود از جدوات مرحمت شامل الحال موهی الیه فرموده وزارت کل الکا
خراسان را بمشار الیه مفوض و مرجوع فرمودیم دیباچه رقم لوت مقصود بیک ناظر
بیوتات خاصه شریفه اکنون که چون متولی امور مهمات دنا ناظر کارخانه کاینات که مهام
انام را از الطاف عنایات او انتظام و نسق آفرینش از تمیز قدرتش تمام است
چنانچه مرتب و حضانت اولاد عظام را بر ذمت رأفت آبا و امهات
واجب ساخته بهمچنین پاس حقوق آبا کرام را بر اخلاف مخترم الاحترام فرض و متحتم
گردانیده که در حین حیات بنحوی صدق نمط اتسابی و بالوالدین احسانا طریقه اطاعت
و انقیاد مسلوک داشته و بعد از ارتحال ایشان بغرفات جنان در تحصیل ...ات

۲۵

همین طریق سپارند و چنانچه سلاطین دستار از سایر افراد انسان از جا صلابت
این شیوه را نیز در بارهٔ این طبقهٔ جلیله لا محاله بحق زاید بر سایر آحاد بنی نوع
باید حاصل شود از انجاست که چون همت آسمان اعتلا و نیت خورشید ضیا
بران مصروف و معطوف میباشد که بنضج منور و مرقد مطهر نواب خاقان
خلد آشیان صاحبقران که مهبط فیوضات رحمت و مورد عنایات سبحان است
مجمع صلحا و علما و محفل زهاد و عباد و قرا بوده بالغدو و الآصال در آن
مکان خلد نشان منزه و تلاوت حفاظ و قرا با تسبیح ملائکه سما معادل
و متعادل بوده باشد و تحصیل امیدها و تیسیر این تمنی منوط و مربوط بر آنست که
که انتظام و اتساق لنگر کثیر الانوار بعهدهٔ اهتمام یکی از کاردانان درست
اندیش و بندگان اخلاص کیش کرده شود که در رواج و رونق آن سرکار و صرف
مداخل آن و تعیین خدمهٔ صلاحیت شعار و ایصال مقرری خدام ملائک صور و انجاز
و اطعام فقرا و مساکین و رعایت و مراقبت احوال صادرین و واردین مساعی
موفور بظهور رساند و مصداق تمثال صورت احوال فلان العالیست که باوجود
حسن خدمات و بندگی آبا عیار کاردانی و کفایت اندیشی را الیه در تقدیم مهمات

کلیه

کلیه بکرات از محک امتحان رسیده و بمعرض کالشمس فی وسط السما خاطر نشان
نواب کامیاب همعنان ما گردید لهذا اشمهٔ از عطف شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال
مشار الیه فرمودیم

مسودهٔ جواب حاکم ملتان از زبان ذو الفقار خان نوشته شد

زلال عذب الفت و اتحاد و تاسیس مودت و وداد اغنی مودت ختام
فلان گرامی در چشمهٔ یکتای دلی و ینبوع دوستی و یگانگی بر او پیش نمود و بنده
سحاب بهار روابر مدرار که در حدیقهٔ صحبت ریاحین ازهار بار کشاید فیض وداد از زلال
هم گردد شاطر یگانگی و الفت و هم نخل طلاز ریاض استیام و الفت گردید
و گوهر آبدار مراعات قرب جوار که در اصداف الفاظ انج مصادقت
و ولا مکنون بود بغواصی غور اندیشهٔ دقت پیشه بدست آمد و پسندید جوهری در یافت
گردید بر واقفان دقایق عالم کون مخفی و پوشیده نیست که مراعات قرب جوار بعد از نیل
عقل و فضل هر دنی همت کار و اهم و اضعاف بنی آدم عموما و بر حکام و کارکنان
ثغور که اهم معنی درین گروه خیر است پژوه تعدی نکاهد رعایا و برایا را بنظم [illegible]
خصوصا واجب و لازم است و سپهر در فسحت این امر خیر انجام سلسله جنبان
ارتباط و استیام ما شد لهذا با فلان فاتح ابواب این شیوه بود و سالک طریق آشنایی

گردیده چمن شمیم تمعیر البستان طراوات لاجناب مشام اطلاع و آگاهی رسید
بود با مقتضای خلق هر دان شیوه خود دارا نمود و الحال که این دقیقه شناس اجزا
قصب السبق الفضل للمتقدم نموده با وجود این امر شرف شما اندر این حضیر خواند
عباد الله نیز لازمست که مراعات این امر وقیع که منشا رفاه حال شریف و وضیع
و رفع مفاسد قطع است نماید در باب اجناسی که فلانی با تمام آن همت
اشعار فرموده بودند بتفصیل از نظر فلان رسیده تعجب فرمودند که با وجود سوابق روابط
سلاطین سلف و دارای بروج برتری و شرف تحصیل اجناس مسطور بنحو دیگر در نظر
آشنایان و بیگانگی برده یکجهتی مناسب شیمه کریمه آنحضرت بوده که
تکلفانه از سرکاران کنجور متاع دقیقه شناسی طلب کرده بسود دستور
نخواهد بود که تجار خیر و از هر طرفی از اطراف و قطری از اقطار که رو میکرده
چنین اجناس شایسته مرآت حسن سعی و توقف انجاع است بتفصیل
از منسوبان درگاه والا بار یافته مستمنند که این تقریب خدمت شکالی خود را
بر آستان دکانها بسر خلاف مصر ظاهر سازند تعجب در آنست که بعد از
اطلاع آن درین باب ظاهر دانی بتفصیل مزبور سوالف روابط سلاطین حشمت

چمن
۱۱

گلچین امضطور نوشته بفرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتادلی گردیده اند
تعیین جاصلت که وقوع فلان عهده که در نظر سلاطین خندان وقعی ندارد محرکات
اساس حصر و معماری چندین پادشاه دقیقه پرحقیقت آگاه نشنیده باشند بخواهد گردید
و نواب فلان از اقدام بر این امر [illegible] از رفع مظنه کوته اندیشان حسن ری
دیگر مسطور و ملحوظ بوده و مطمح خیال بوده که بدستوری که در زمان نواب فلان این
خرابه بعد باعث گردآلودگی منهل عذب دوستی طرفین شده بود بخواهد شد
و لهذا بعد از مفتوح شدن آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل بر استعرار دوستی قدیم
ارسال فرموده چون دنیا و مافیها در نظر همت ایشان در نمی آمد اعلام فرموده بودند
که از استرداد آن ملک تعین از ین مطلب بوده چنان نیست که این حرکت موجب
تزلزل ارکان دوستی قدیم شده یک از غایب ملا دکه در قسم اختصاص ملک گشته
شود در عوض تصرف کارکنان این دولت عظیم الارکان واده خواهد شد و از
الطرف بغیر از رکن آشنایی و یکتایی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع امرات
طلب داشتن اجناس مفصله از مقتضای ظاهر چه ظهور نمود چون در باب رفع کلفت
جانبین و اصلاح ذات البین خیر اندیش عباد الله مصلحت دید بود بحاظر

دوستی از پیش چنان سازیم که چون چشمه سار کیمیا دلی نخست از حرکت انظار فقاعات
آلوده گشته کلفت اگر در صدد استفتاح ابواب یکدلی و دوستی‌ها شده جواب
جواب نامه که قبل ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردیده

سواد مکتوبی که از جانب حکام سرحد نوشته شده چمن طراز حدیقه همیشه بهار دوستی و ولا
بهار افروز بوستان صدق و صفا نامه چون غنچه شگفته حکم اتحاد گلدسته ریاض یکجا
ولی و وداد اعنی نامه مصادقت ختامه مودت عنوان و مکتوب دوستی اسلوب اخلاص نشان
فلان در ساعتی فرخنده و زمانی مسرت انجام و در بزم افروز محفل عیش و نشاط
و مجلس طراز خوشدلی و انبساط که روایح دوستی و خلت دماغ السلام
و مجمر معطر و شمایم یکدلی مشام موالفت و اتحاد را معنبر گردانید مژده
فتوحات مسرت انداز حاصل گشت الحمد لله که شاه امکان و سراپرده‌های بقای
اخشیجان امری پسندیده که دلشکان و زبان زد آیندگان تواند بود همیشه
ستوده موالفت و التیام است که بمیمنت گلستان یکجهتی و شیرازه یکتاکی
خوشدلی و شادکامی است و گردهی که تعبیه زمان عاقبت بینی به
وقایع آتیه را در بزم حضور شاهد نموده و در سکالش این مرام حصول

این کلام

این کلام استحکام مفیر امنیه و تیسیر حاصلت که آن سرحلقه لباب دریافت که در
شیوه وارسیدگی انگشت نمای بیش در مراسم پیش نیاز ارسالکان این
طریق در پیش اند معمار رای زرین در ترصیص و تشیید این بنای استوار خواهم
کوشید چون دوستان را ارسال تحف و هدایا در دوستان و اهدای ارمغان فیما بین
ایشان در حقیقت بمنزله پود و تار لباس مودت و یکدلی و شاهد دوستی را
لباس زیبا و خوش نماست لهذا بعضی از اجناس این دیار پیدا بوده محصوص

سواد مکتوبی که مرقوم شده بود که عالیجاه فوجداری سنگر بیگی را در ایچان نوروز
اعظم خان که نگارش قلمی نامه چمن ریاض اقبال و گلشن حشمت و اجلال دستور
اعظم و مشیر مفخم از رشحات سحاب عنایت حضرت یزدان سرسبز
نسیم نسائم خالق انس و جان در اهتزاز بوده از اشارات مرام شیرین کام مستفید
بعد از اهدای تحف ادعیه وافیه و ارسال هدایای اثنیه مکاره بر لوح الاخلاص
مینگارد که بمجموع کریمه واطیعوا الرسول و اولو الامر منکم بر هر فردی از افراد انسان
اوامر سلاطین معدلت آیین واجب نواهی پادشاهان سعادت قرین
واجب و لازم و فرض و متحتم است که در ضمن رعایت امر اطاعت خالق انس

و سلاطین خاص

وچون فرمان فرمای پادشاه دوران نوع توقع آمده بهر وجهی که باعث مراعات
رفاه حال عباد و ودیعت و آسایش بلاد و انبساط و دوستی و اساس مصالحه فیمابین
پادشاهان طرفین گسترده و افراشته و سرچشمه نقار و خلاف کل حکمت
یکانگی ابا نشسته است لهذا از مرور وقوع این امر شریف منسوبان این دولت
ابد مدت از نقض آن نیز ولا و باز خواست بندگان اشرف اقدس اعلی
مرتکب امری که منافی این دوستی باشد نگردید اگر خلاف آداب از اکراد
بنهاد که در خبث طینت مجبول در صدد آزار و اضرار خلایق مدالطریق آسیب رسید
نادیده و ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب زیادتی جرأت آن جماعت
اند و ایشان گشته بیشتر از بیشتر سلسله جنبان شر و فساد شده اند و خود را مصداق الفتنة
نائمه لعن الله من ایقظها در معرض انظار خوانین شاهی و اولیای اخری در آورده اند
تا آنکه درین اوقات تمی سلطان کی از زنجیرداران اکراد و سرکرده قشلاقات
اکراد به سر راه تجار جسر مذکور و تمرد دین آن سلیمی خطیر اموال ایشان را در معرض
نهب و یغما در آورده و چندی را از تیغ بی پروایی مقتول گردانیده و با آنکه
گوشمال و استرداد اموال از ایادی تصرف آن کوته اندیشان منوط

نقض

65

متضمن اختلال امور مهمه وجوه متعدده و موجبات تصور آنکه مبادا اتلاف این
امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد بندگان این دولت محکم بنا در صدد قلع
و قمع او در نیامده مکرر آداب را به حکام جلیل القدر سابق و لاحق و آن
اعلام نموده مترصد آن می بودند که حکام و آن شیمه باز خواست ایشان را
از راه اسلام آن قلع و قمع نمایند و تا امروز بعد ازینکه به ذریعه اقبال
عرض نموده تنبیه خواهیم نمود مسکت جسته در مقام تنبیه و تأدیب او در نیامده
و اهمال ایشان درین امر باعث زیادتی جرأت او شده در هر اولاد دیگر
ارتکاب عظم امری شنیع نموده جمعی کثیر از عباد الله را عرضه تیغ بی باکی
ساخته بعضی از محصولات الکا متعلقه این حدود را در معرض تضییع در آورده
اسباب و اموال جمعی را یغما نموده روز بروز موافق بیشتر از پیشتر مواد خود سری
و گمراهی و طغیان نموده فتح مواد فساد دیگر نمود و شاید که حکام جلیل القدر
و آن جمعی در هر سال تغییر می یابند بعلت بعضی مطالب که ایشان را مستطور است
با عدم فرصت تنبیه و تأدیب آن خود با ساس نمانده و طول اوقات
جریه رفته رفته فتح مفاسده کلیه می گردد معنی بسیار محال نموده

مناقشات عظیمه گردد لهذا این خیرخواه بجهة اینکه از راه صرف لا غرض
حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب نجیب آنجابت دفع
و رفع او خواهند نمود دانسته کس تعیین نمایند که باین امر قیام نموده بهکاران
نگذارد که در گلزار همیشه بهار صلح این قدم خار پر آزار رنجش تعلق مجال کرده اند و اگر
اشتغال موانع سپاه کینه خواه انطرف را فرصت سرانجام این امر باشد
چنین حقیقت واقعی در معرض ابلاغ در آمد و نقض حالت که احتمال نقض عهد
راه نخواهند داد این خیرخواه باسهل وجوه آن محضر را با تبعه و لحمه اولاد دیار
عدم سازد غرض که من بعد دیگران فتنه انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده
بعون الله ارکان حیاتش از بنیان قلع و قمع خواهم [illegible]

میرزا علی اعتماد الدوله نوشته مراسم جمیل نامه هشتی لعبتان دوستی و محبت و گلزار
همیشه بهار از ما را اظهار و استیام و الفت اعنی رقیمه کریمه که صدر خان عالیمقام
ارسال داشته بودند در هنگامی که اعلیحضرت والا تبار خسرو سکندر لشکر جم اقتدار
نصف خاتم قدر سلیمانی ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی اسم
اقدس خاطر همیون از امور ملک برای کل الوجوه جمع فرموده الیحی باشند

والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی فرموده بودند و الویه دولت
و اعلام اقبال نصرت پرور و اجلال دار السلطنه اصفهان مقر سلطنت و مرکز دائره
جهانبانی و خلافت است نهضت می نمود رسید و از نسیم تحیات ولی
دهان غنچهای گلشن اتحاد لبریز تبسم گردید آنچه در باب تجدید مراسم وداد و التحاق
که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه
جهان آرای سلسله جلیله آل عثمان چون علاقه خورشید و ماه بمقتضای ذات قدیم مستحکم شده
و مستحکم بود تا کاشته خاطر طلب نگار رشته بود بحق در عالم اشباه که اجرای آن
رشته دوستی دست در گریبان آمیزش هم دارند چه جای شعله و نظیر صداقت
و الفت تلاقی بوده بنای آرامش بلاد و آسایش عباد به پشتیبانی این امر را مهیا
اساس از صدمه زلزال حوادث دوران لطمه نیز کمی و ضایع انساک
دارا اینجانب رموز خوان الیسانی دوام در رعایت این معنی مبالغه نموده از جمعی
ارسندگان دولتخواه طرفین بمقتضای حسن تدبیر در دستگاه صمیمیت مقتضا نظر
ذوی الاقتدار با عرض مطالب نافع باشند لازم است بتجلی مراعات آن
خاطر این طبقه علیه را باعث کلفت مصفا سازند و شرح در باب جنود انکه

که بسبب تبعهٔ پادشاه والاجاه تسخیر ماوراءالنهر پای در دامن حیرت کشیده و مهم
تاخت خراسان می‌کردند صورت تحریر یافته بود و کیفیت محاربات قزلباش
ظفر تلاش و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه بر اصاغر و اعالی ظاهر نسبت
در این باب بتصدیع زبان دادن نرسیده مراتب آگاهی آن والی سید الامانی
که در باب بغیت ستم داس شیوه التیام شعار بوده برای ارباب دانش و بینش ظاهر است
که از بدایت ظهور این دولت ابدپیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف
بمعاضدت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از راه عادت گوی تفوق
در جهان ربوده‌اند و چون پادشاهان والاتبار سایهٔ رحمت پروردگارند بعضی
لوازم ظلیت همواره از مشرق عنایات ازلی قرین مساعدهٔ انوار جهانبخش اند
در این مقام که خورشید چهره افروزد بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست
شرحی که در باب فرستادن ولد علیم و آن خان نگارش یافته بود بر آن حق
نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی قدیم بسبب شورش آن
حق نعمت ناشناس آلودهٔ غبار کلفت است و با وجود سنوح قضیهٔ
حاکم ارض مستغرق بحار رحمت یزدانی مسندنشین ارائک جنان خاقان رضوان

مکان

مکان علیین آشیان که ناسور دلها سوز نمکسود آن ماتم است و جلوس
نواب همایون اشرف اقدس بر مسند بلندپایهٔ جهانگیری و کشورستانی که در وقوع
هر یک بیگانگان را وسیلهٔ آشنائی و آشنایان را محک عیار محبت آمده است
درگاه لوازم تهنیه و تعزیت تقدیم نرسیده شهنشاهان اخلاص آیین آنجا جرأت
اظهار این معنی نتوانند نمود چه مفتاح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده محرمانه
مهمات مسرور رسانند **سواد مکتوبی که از جانب شاه عالم بصفدر خان**

نقش مرآت مصفای دوستی و مودت و صیقل زدای زنگ التیام و الفت
گلستان همیشه بهار صداقت و وداد و بوستان بی‌خزان اخلاص از خار کلفت و عناد
اعنی نامهٔ موالات رقم آن دولت و شوکت پناه فلان القاب که در هنگام چراغ افروز
محفل ائتلاف و التیام و بزم آرای مجلس انبساط و انتظام شده بود در زمانی
آن نوبهار بکجا دلی نهال گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق در تکلم
عاشقانه در پرواز آمد آنکه در عالم عنصری و نشأهٔ هیولانی با بلبل دستان دقیقه
شناس بهار دوستی و محبت نشان امرا داده‌اند و چه شیرین بر مضمون تواند
که نوبهار عیش صغیر و کبیر خزان محنت و اندوه برنا و پیر از فیض شکرخند

این صبح صادق نفس است خوشا کسی که بدو کارنامه الهی در استحکام این
بنای رفیع البنیان کوشش نماید خامه حلاوت رقم که رشته طراز گلستان
صداقت و موالات در چمن همیشه بهار نامه محبت خانه نگاشته بود که تخصیص
که قبل ازین بطلب خربزه کاریز فرستاده بود مذیل مقصود فراهم نموده
آمد و رفت مشار الیه ثمری بر آن نداشته کلید دقیقه شناسان گره وقف مصالح کافه
جمهور نمی خواهد بود که در امسال بنابر وقوع آفت و شیوع کلفت که همان
پادشاهان جمجاه اقتدار روی نموده بود خربزه کم حاصل و شیرینی آن در
مذاقها تلخ و ناگوار بود و بدین عرض اقدام این امر از حوصله جرأت این
بندگان مقدمه مرور از دایره قابلیت عرض بیرون بود لهذا در عقده
تراخی و تعویق ماند و الا ظاهر است که این معقده قابل آن نبود که تصحیح مصافات
ذاتیه اهمیت را بمرارت آلوده گرداند و در باب آمد و رفت قوافل که در جهت
تنازع روی داده است اشارات اوصاف حمیله پادشاهان ذوی الاقتدار است
نه درامی که منهل عذب دوستی قدیم تا زکی بسبب ورزش نفسانی اصناف
و غبارآلوده شده بود و درین ایام بوجه من الوجوه سد باب صدور و ورود

محافل

بجماعت نشد و نخواهد شد شرحی در باب صداقت و محبت والتیام و الفت
و ایتلاف آن طبقه علیه و این والا دودمان ولایت نشان که قبله آمال و امانی
جهانیانست تحریر یافته بود در روشن ضمیران مرآت آگاهی مخفی و مستور نیست
که بمقتضای لودتیم الاجتماعات ازمنه دور این سلسله علیه که فیض آن
مانند سحاب نیسان بهاین است کلپش اقبال آن دولت قویمة القوام
استرزاقه از آثار مودت این دودمان والا دوحه اقبال نشستمان آن
دولت خضرت و نضارت پذیرفته در بضرورت تحریر اعتصام
بنای سفینة الارکانی که حوادث روزگار در فکر تزلزل آن سر در گریبان
و انگشت حیرت در دهان نمی بود با فساد مارال اساس خوش مشاهی
که والد او رب النوع او بود دوازده هزار دینار مرسوم داشته و میان
مباهات و افتخار میشمود و از اشراقات انوار خورشید آثار جامع کمالات
کونی و آلهی واقف مرموزات سفیدی و سیاهی اعلیحضرت خاقان
گیتی ستان علیین آشیان باین مرتبه که منظر انظار جهانیان گشته بود
و حق نعمتهای چنین بیان لا اله را نسیاً منسیا انگاشته و از طریق دوستی

و آداب محبت بسیار بعید مینمود هرگاه چندین نعمت فراموش را کفران کند
حقوق نعمت چندروزه را بطریق اولی بخواهد دانست و اینمعنی محض حسن گمان
محل اعتماد تواند بود اگر اعلیحضرت فرمانفرمای اقلیم دانش و بینش منصب محبت حضور
ادوریش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را از امری خلاف دوستی بخاطر
مبارک میرسید با وجود وقوع اینقسم امور که هر یک از آن نهالی علت
تا به گلشن ملال بود انغمده و قهال استرایکه پیری را بغینولی که سد
رخصت انصراف میفرمودند در صورت با وجود وقوع اینقسم قضایا تقدیم
مراسم تهنیت و تعزیت را لوازم دوستی بود و آنچه درباب خردسالی آن نهال
این بزرگ کرده پروردگار رو باعث آرایش و آرایش روزگار و بارش شاهزاده
عالی تبار رخنمود حجابهای در معرض ابلاغ در آمده بود در خورد و بزرگ بستور
میت کرا را اغاز این دولت مرصوصه البنیان که زعالم افروز جهانگیری
برج الشرف خود که عبارت از دودمان عالیه تبار این کامگار نامدار است تحویل
میمون خاقان بلند مکان گیتی گوهر دار خلافت سف سلول او زوالی
علیین آشیان فردوس مکان صاحبقرانی در دوازده سالگی مهر بخت

استیلا و اقتدار رقبه فرمانروایان اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت و بندگی
کشیده بودند و بعد از ارتحال آنحضرت که گوهر عروة علیا بصدف عالم بقا قرار گرفت
و گاه مظهر الطاف بی پایان حضرت آله نواب جنت مکان علیین آشیان
در ده سالگی بمقتضای الولد سر ابیه مستقل بامور سلطنت و جهانبانی شده بعد از این
آفتاب انتخاب مظهر الالش شاه عنصری روح بخش لب افسرده صاحب کلاهی
زلال چشمه حیات آگاهی نواب گیتی ستان فردوس مکانی در سن هفده علت
خاقان رضوان بارگاه بنشیند در سن نمو روشنی افزای چراغ دولت ابد فروغ
گردیدند و اخلاص بحجت و سرنهی جان نثاری لشکر قیامت اثر و تلاش نصرت
قلاش کم در شیوه شجاعت و بسالت از شجعان روزگار ممتاز و از رشح سعادتها
روشنایی بخش چراغ اعجاز نسبت باین طبقه علیه از مقوله آقا نوکری است
که خوردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص بیرم مرتقدیم حسابت
شار شیمه و حقیقت جرات و جانفشانی و اخلاص عساکر ظفر معلوم همگنان است
بهتر آنست که سدباب اینقسم گفتگوها نموده از مقوله حرفی مذکور نشود ولله الحمد
و المنه که هر چند اعلیحضرت ظل اللهی مرد دیده آگاهی تاج ستان شاه

فرمانروای اقتدار کامکار بخشش فرمان جان سپار رسانید حضرت ملک بنیان آفاق
فروز عظمت و شأن خلف صدق ائمه اطهار منظور الطاف پادشاه حضرت
کردگار در سن هیجده سالگی به مقتضای جوهر فطری که لازم ذات این سلسله علیه
پادشاه گوی دانش از پیر چرخ خورده دان ربوده اند و قطع و فصل مهام
منوط برای رزین آن برگزیده انفس و آفاق است از بدو جلوس تا ورثت علیه باهره
جهانبانی ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام
بندگی و اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری سر از خط در آورده تکرار از روی خاطر
است و چنین به مقتضای تقدیرات ازلی از نور عظیم جانسپاری در رکاب نواب
خاقان رضوان مکان جلد سربرز و در … محروم مانده بتلافی و تدارک نقد
جان را در راه این برگزیده صرف نمایند که از عهد عشر اعشار و اندکی آن
اخلاص و اعتقاد وافی بیرون آمده باشند و حقیقت مصالحه پادشاه والاجاه
روم مسامع افروز شده خواهد بود که [illegible] عظیم دانسته بوجود
کثرت جیوش در نهایت اقتدار و کمال استقلال [illegible] احکام [illegible] حدود ولایات
خود بیش در سید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا

چنین

چنانچه باید که امری که منافی مصالحه و پیمان شده وقوع یابد و [illegible]
[illegible] منزح ساخته بود که ایلچی یکه کدار سخن شناس [illegible] نجیب
عدم لوازم امور تهنیت و تعزیت فرستاده خواهش و بندگان اشرف
کرجان بندگان فلک نام [illegible] ایلچی پادشاه والاجاه فرمودار رخصت
انصراف ارزانی داشته ایلچی کاروان [illegible] نموده با تحاق فرستادند و از هیچ
رهگذر امری که نه بر وفق رضای فدویان این دولت عظمی شود واقع نیست
و نهال آمال اصحاب بیان از فروغ خورشید نتیجه اقبال در نشو و نماست
پیمان ابواب یکانگی که در حقیقت [illegible] نگاهداشت و خاتمیت مفتوح
داشته به ارجاع مهمات ممنون سازند که پیرو اقبال بزوال صورت انجام یابد

سواد مکتوبی که به [illegible] قلمی شده

بوستان صداقت و حدیقه مودت اعنی مکتوب فلان با آثار برگ و بار [illegible]
کوه‌فشان [illegible] شکفته و شنیده بود و دماغ آشنایی و مشام دوستی را
[illegible] و روایح الفت گردانید و از انهار الفاظ و انهار معانی آن [illegible] دل
نصیب وافی رسید خوش آیند که با زبان ملاقات احباب جلوگیری داد

مرضیة السجایات که محصلان نقود عیش مخلصلت را بجای معلمات اسیر از
دانشمندان بالتحقیق اینکه خدام را در غربت شعرها زمزمه بهشت نشان می‌ای و
داده و کلاه‌ها خار اختلاط و دوستان حمح شهر از سیر این بهستان ارم نشان
افتاد همیشه دل کریمه چشم اختلاط پا ساخته را که روزه دار ربط و معاشرت
مردم است نوع علت خصب و رود آن را نافه ربو در قحط سال تنهائی سلک
میاخت با آنکه خبر آمد که نمی‌شد و در آن آت وقوع نمود که این لطف می‌ساند
قطع نظر از بطاری که کشیده شد در مش دل بعرتی و کاوی بر آمد که این اگر
و علی وصل باصفهان رسد و ایمان مغلطه بعهد سوگند دوستی و کسند
بهیچ وجه قبول نمی‌نماید و گوش شنیدن این حکایات با آنکه کمال رغبت
دارد نمیگشاید بلی حسن حرکت نیتی را باتی بجهت نزد آمدن ایشان باصفهان
با دست او بر رفاقت غره اینجا عذرا همعنی نمی‌تواند خواست آری
سیاران گلستان را آوردن بچه ابهستان صحنه در دستی و ستادن از نظر
خاطر چو احباب دور است از دوام کردهات برکلن و با حصول مطالب
همعنان باشند بجاه معصوم ولد حسین ... نوشته شد عصاه الله

۲ بستارع آن ص

من الآفات

من الآفات تحصیل آموری که خیر نشائتین در ضمن آن است و جهت موقوف شنید با بعد
انها اگه بر وقتان فاق رونق شفت هر حرکتی را غاتی و هر مراتبی را نهایی
راکبان مرکب حیات را که اوقات خواب و بیداری با نوع قطع طریق کاملی
میگردد روز بهفته کمعه است رهروان را از رنج و دیر رسیدن مال کار
و لهذا هر تحرکی بالاخره بار خود در آن کشور رسید سازد و کیاه با انسان که
و تمهای ... سند کانند همه را وصول آن کشور منظور و کذشتن از این ل
ضرور است و بعضای همعنی مرحوم حسن بیک که توشه معرفت رسان
جان بسته و گوش را از بشارت رجعت نشسته بود و بصوب مقصود توجه نمود
و کاین با کوار پیلکی با زبان کالبود و منصب این سیب و پایان را تقوی
مروت کوا هی غربت با رفعه حواله نمود در آنچه سایه این کار
باشد همال نحو استفاده نمود عالیجاه علیقلی خان را نشر چون برضا خو
خالق انس و جان و بنعمت جهان و جهانیان موفق بوده کلچین گلستان کن
آمال و سند آرای رایت جاه و جلال باشند طوق منع کی اخلاص کسان
که نجوم درخشان معانی و کواکب روان الفاظ رصد صنیع نافه بود مجدد

متخیله

رقبهٔ اعتقاد را بربقهٔ انقیاد کشید که هر لفظی از آن تحسین اثر احسان در بساط
عبارت حاضر ندارد که به نثار آن مخصوص گرداند و تحفهٔ معنی لائق در نحر
نثر باید که به نثار شایان باشد و آفرین را انداز افشاند گلزار طبیعت که نوبر و دان
نوبهار معنی و لفظ در اهتزاز آمد بود گلی بهمان رنگ و بو در دم سخندان
و گلچین چاشنی اش از باغ خیال در رشتهٔ نرگسدان تحریر رسانید
لیکن در حین تحریر این سخن بهمچی وجود بسیار مخلص کمتر بدست آمد بهمانا از
خجلت عدم قابلیت در پردهٔ تواری روی خود پوشیده و قباحت فهمانه
در اخفای خود که فی الحقیقه اظهار سخن شناسیست کوشیده چمن را اگر بستان
به بهیهٔ خاطر منظر اندیشه نزدیکتر از طرف جستجوی آن گلدسته بر رنگ و بو
بود گلی چند که دست فکرت از باغ خاطر ما رنگین دسته بسته و نثر تبسم
اخلاص ما مصنع گردید رسید از جانب خان سخندان عزیزی یوسف مسجود
ملک دل از جیب پرورده شوخی دلبری که از دست نگ رخش ها را ور
از رو هر پال مرغ دل بود که چمن می خرامد می آمد پرواز رنگینی پر و بال
طاوس رکرا شیشه چکل ها از مصاحبش عصمت مهجور هم تمامی گرد

انبساط عجائب است که این شاهد مقصول بعد از پسندیدگی به وصول الطاف
مادر قبول گردد کتابت به نظر عالمگیر نوشته شد گرانبار غنچه بقصیرات ایام که دسته خار را
خامه را از سنجولائی عنان تاب نمی گردد میان از آنجا که صحایف دوم طراز
دوستان را حال گفتنیست روز ما باشد که چمن گل سربر بیان افراز دیگر را خواب
گلهای کمالات از خجلش به باغ آید قسم که شاهزادگان از دست سر الطاف عنایت
مرحمت درد تکلف شوق مجذوب که قلم را در نیت خط بساط لعل معارف بوده
شکایتی چون باغ از راه پایان دلشیشه می خواهد که باد رسیدنی اصل آن است فاتحه
که گلبوی نشسته سلام در برداردی جواب از خدام واجب رود چمن را بعض
اوراق عراقی تو این سرعت فوت شدن از نقیض که با در کتب اخوت
نمود حال این دوست صداقت کیش بحمدالله به نتیجه مصروف است
چمن را فع این نفس حال مکتوب مفصلی طلب دوا اطلاب دوران سب احوالم
گر از رسید از احوال سعادت در مطلع شمول حصول مراد اموغ
خاطرخواه دوستان منتظم باد کتابت به نام قیق فوش نوشته شد از عهده شکر الطاف
کونا گون حضرت علیات که در برابر محلف جلوه ظهور نمایند وجود نرمالی

و قاصر پیمایی آن راه بس متعذر است اگرچه در نظر دیدهٔ ارباب ظاهر که از حقیقت

تحقیق دور دخول ما قدر نا بعضی امور از نوع بی لغایی باشد اما در چشم آشنایان

طرز تکلم حق به مقتضای تو هر رنگی که خواهی جامه میپوش که من آن قد تو را می‌شناسم

بغیر از دوستی و مهرهای معنوی ما را اگر باعث حیران خورده گیران در این گوش

بیگانهان لغایی نموده باشند نعم الحکم ادویه بشعه است که آن طبیب

حاذق است با وجود محجبی که با مرض داشته بشر تجویز نماید ظاهر بود

که با وجود اعتیاد ملاقات شبانه روزی اگر لطف عطف مناسب در میان

در نمی آمد برخورده نعمت موصلت [illegible] گاهی دشوار بود امید که با جود مناسبات

باشند و چنین اختلاطی بی لغایی دوست میدارد و کلمان را در که امیر تش

ایشان ما که کرا از یقول له باشد هر چند آن الظن لا یغنی من الحق شیئا حقیقت

شفقت را در کاه آلهی متماد کرنجی ساز آن معانی این سان لو نفع راحم ف

ما فنی بیند انچه در پرده اجمال جلوه ظهور نمود اکه هر مطلب سیاسان نقش شده

نیت که نسب مودوده که ام التقاصیر ساند اما پرده از چهرهای آن مرکوم

برداشتن و حضره در خاطر نکند اشتی لی متماد فی الواقع در صورتیکه

که پادشاهان عظیم الشان انس ملکان بطرزی که ارتکاب امر شنیعی نموده اند و

منسر نموده شد اگر کی از مشوبان انیس محب امر خنیر در روح این در از انجاز

خبر نموده شده بر کجاش لم و توبیخ نخواهد داشت خصوص صاحب

که در خصوصیات کاهی اطلاع داشته شد اگر از طرف اطلاق احمر با وجود

اصغر شیرازی احتمال امری رو از و در بعضی جستان معرض آسیب است

ایا دارد و انکه در مقام عذر خواهی و با داش مردم انجا بعضی از مردم انجا

که نسب ملا نسب خواهی با نیچاب دا سه اند بر بیان مثل این زر از

عالم و صاحب فهمیان شد را لضاعت مرجاه حاضره را قال ها دیوو دیده آشفته

باشد و خواهد که تحریر ساسته اداب صاحب فهمان شد تدارک کما کمال قال

من قلب نعل لم عذر او نیست قوم اری همیشه با خود این سودا در محبت که اگر

بمقتضای بسرعت سالی سر زدند پسر داری و قاله حضرات از تیع باری

زبان حال سدان لم تواند بود آن چه چه احتمال لا شرط بعضی تحقیق نافت

در منصورت حضر کل ر دشوار مش اما اول عمر را که در باسدی آشنایی

که در این جیا و مدن کلمان او کر هم با سودای دل از زبان داری سرمایه

ونیاوردن تاب نمود میگردد دوم اگر تکلف بعد از تحصیل دوستی را ما گریز از
نحوی ای که دستار بوی انجمن مطلبی در راه انتظار عقد نشستن دیگر جلوه
که بنگارش نسخه نفیس هر اصحاب بود بر شقیقه بهر رتبه ثم قرت

فصل ششم

لله الحمد که رسوم و آداب تازگی گرفته و نوبهار غرایب تو بکهر آغاز نهاده
شد به که صفحات پیچیده گستردیم به سینه کاوی می آید اگر غم از گرد جولان کمیت
خوش خرام حضرات عالیات محلی مخادیم عظام دار السلطنه قزوین تجلی آمیز
ونشئه که شمیم لخلخه سای آن اگر کشور ختن بر دماغ درمان و رسیدگان رسد
در جای دیگر جلوه فروشی نماید چشم امید داری روش غربت پر مرهم زخم
ناسور رهی تازه که عجب نفس آشنایی شنیدم که از خوردگی ارجمندی ناشنیده از
بنالیدن خوشدلی این عطیه زبان فی و پرداخت ارغش مجلس داد و دو رسال
روحانی را نه با همگی که شناخته است نگارش ادنی مرتبه صفات صفت
از اندیشه امتیاز توصلت که عبارت از کوب دوستانست رسید و از نکهت
این شکوفه میوه مقصود امید واری حاصل کردید حق نگام سید شاهان رسا و
وحیم و در نسا دیجانچه رسم اشارت که تا فاصله از دنبال سالح از کار در اثر

انتظار مقدم شریف حاجی چشم از نزول بوده ای که روزی در آید و ابواب
خوشدلی بر روی مشتاقان گشایند اتحاد سخن سازان که وسیله گستاخی این
مراعی اسلوب ادب نبود نمت پذیر گردیدیم که ان شاء الله تعالی دیباچه حسن
عنایت نامه و کرنه دماغ نسیان جستان از آن برود که تفکر بعضی نقش
یاد آمده یاد آوری مشتاقان فرموده عمر آن گرامی اشتغال لوح بحث طلسم صورت
سرمایه گذار از آنکه مره کرم کردن خواب نشسته است شوقی دل که این
رویارویی نهاده خصوصی عقد و همت زارهم نخشاید اگر داستان گلکم
گذاری که الحمد التحریر ان محض نکات سخن سازان مطلب بود دست ۱۲۵
یاد در میان می گذاشت که ام اصبر از عمل مرحمی و اموری ایشان شروع
می آمد الحمد لله علی کل حال که ودیع سخن در ادراک شده و در ره مخادیم نهایت انجاح مسد
کمال داد رم که نحوی علی الچاره نرد داده خود و نغز رباعی نوح نوح و چار اینتغ
منظر آن باشند که حرف معنوی نه در خط تحریر این فرخ فالیت تسبیع
شرف رسید هر چند خواهش امعغر از مقوله حوادث گو هر ارکان شده است اما موقوف
اظهار نرساند که نمک برگی مقصد تو نرفته ارکان گشش حرجی که بخاطر رسد

بعضی از آن مطلبی بوده که کذب اقوال جمعی که حامل این سخنان بوده بر همگنان
ظاهر شود و گرینده را از ایشان رنجیدن و قبول اباطیل کذب ایشان بر گردن بنا نهند
خود واجب داند که در مذمت مردم آشنایی و معاشرت نشایند بزرگی یا دعوی
شعور و لاف شناخت خندیدن شعور و ناشناخت باشند شعوری
بجای خود معاذالله که ناشناخت شد و هر عیبی که بر آن راضی میشود
نگران معنی که طبع قاصر از ادای آن مبانی کلیت مبرا از تصحیح مراد خود فصیح نوشته
چمن خاطر دل استانگیز که بسیار فکرت جا و دور از او از اندیشه موزونی و دستگاه
سلیمان چند خلوت نهانی از ارم محشر کثرت میسازد مدعی آن مباش که در کام
تحریر شوق در اوصاف خدمت بعبارتی چند که از عیوب کوتاهی و نارسایی
بری بوده وفا باد اعیانه نماید دستگیر زبان مطلب نگار گردد و بعد از
طیها و گفتار که هنگام سر دار الظهور کرده است چنین در درسی که معلم
بسیاری خلاف نظر بوده چون با رفیقان لاف میاز نزده و شمار بزرگی
قافله سالار قضا بلدی ناملدی در راهنمایی گم کرده رای تخلف ابا دو ظل
که محک عیار گفتار خطا و صواب رسیده حجت دعوی معنی با بر آن حال

شهری که عبارت از وقوف بر حال اوست و هنرمان جامه را شهره
داد از حرف بسته مرا سرگشته وادی حیرت میسازد و ساده لوحی
خود پیش این فن شره تواند بود که با وجود تجربه اندوزی بار قصر آن گفتار
بر فرق پا معرکه دار بر زرفیت و زیب دانسته گرد تحصیل این دعوی
همعصری بگردد چه بیسکوم مغلوب طبیعت و زمانی حس آن برون نکجا
تواند بود که سر از ته آرزوهای باطل بر آورده بساحت تجربی ساحل طلب
امور بی حاصل تمام نقشیده در روی محصلی نیست که با کمال عقده ور
اندیش دست از طالبان سعی بر داشته باشند شورمند کاین پرخاش بخشند
و با وجود تعیش فقدان آب مرز بانش از تماشای محالی در آتش میسازند کاش
این فن نغمه لاعب مرغ دست آموز کمند اندیشه باطل بوده مجالی معروف
اندوزی تشیل محالات عدم لا متناهی می‌شمار بنیاد دل هر مطلب را اقتصاری
نادانی توطئه انجاح مطلبی مشکل آن مبدا است چنانچه به پای فطانت
و اطلاع علم حضوری دارند امروز که هفتم جزو عشر رابع همپایه سنین حیات
همو لابد پستی غفلت نصف عمر ایشان را زال دنیا که در بزم آمال دیگران

میر قصد نموده و چون قفل این گنج باد آورد آتش دستی به پرواز گشوده در این
ایام که آغاز طلوع صبح شیب و آوان آغاز مستی راح هوش پرداز است ساحت
بادیه ستان از وسواس فقدان می قرین تخوالی می باشند چشم گشوده شمع
عقل چه بنور فی الجمله روشنایی دارد ملاحظه بستان حیرت ملازمت می نمایند
بساط آراسته تهی از عبارات رنگین ایام جوانی من رسید و هم زبان جوش آرزو سیری
طبیعت از هم رنجیده و نقد فرصت را در دست غفلت و دریغ چه میگویم زنهند
هیچ کار آنچه من دیدم در حال نفس چاره اندیش را از آن سرمایه که بخشیدن
آه سرد و خمار همین کار گشت و آن قوت پرواز که بال افشانی تو
از دام گرفتاری علایق واجبت در حالی که اثمار اغصان نیم رنگی بر بار و گلهای
انبساط بر شاخسار بود از این بستان اثمری حاصل نشد اوراق گلهای نخجسته
خاک آمیخته و میوه های از شاخ گسیخته نمیخورد بکس هلاک صدچه سرمایه
تواند اندوخت جبل است   بجهان هیچ کار سازم که بیاض نیز زد ناچید
لیالی ایام را که سیناهای نور انفس و آفاق گشته جا هستاری حقیقت دانسته
بر آن زلال معرفت می آورند مانند کودکان دو رشته محلف الالف الکبر از تحول

نغز

بیمغز تعبیه نموده هر دم از بر آوردن رشته حیرت فلان تمثل خوی
میگردند دست ادیر بلاعبه نفس طفل مزاج ساخته اشک پیمانه را چشم نمند
و دید و آنانی میسازد در موقف بازخواست که خایبان امید های حوارح مانند
عقود مطلق کم نقاب روی از رودی ارشح بر داشته رسوای نفس خودی گواهی
میدهند زبان شهادت افعال با هنجار کشاید یکدام عذر رست جسته
زبان ما و آن آن قفل گشودای کاوش کلام اجابت این سفر که وسیله چنین
وام غیر مشروع شده در پله میزان اعمال ضرر کاهی دامنی رسود
تردد سفر نیم که از خاطر شگفته شود دی چه سکوم و چه می نویسم حسن عمر را بر الفاظ سبحان الله
و هر صفت استعارات عبارت و گلگونه استعاره چه آسمانی این همت
نیرنگی آرگیسه پردازان فرصت است حق تعالی در دو طلب و توفیق حصول
مطلب کار است کمالو **کتاب خالد الفاظ عربی بهاران قرون مهشه** خواهش هم بر می
آشنایان نگار زشت و دیده های ز رشک فرمایان گلشن فردوس و اهشت
در دل نشستگان فرانوشکار سیر ابیات ز آن چمن پژمرده دل بیمار نه در آن
پایه است مرستار گلک جا دو زبان کم فرمانش حسن ادب بسبزه و بر سبز
جهرکان از سخن برون است نگارش آن تلخی نمود روزگاری دل در سینه

قوادار

چون آب در گوهر و آتش در سنگ آرمیده بود پروای کار و بار روزگار درشت
از بسیاری اندیشهای پریشان سامان آن نبود که بخود پردازم و در گره دل
در بند هزار آرزو کرده و با تنگنای جای هستی هزار آرزوهای گوناگون هر قدر کمی
نوشت چه نویسد و چه تواند نوشت اگر فهم که دل را از گرد آرزوها گرفته بخود
پردازم و در نگارش خواهش دل آغاز چه نویسم و از کدام نویسم سخن در گلهٔ
گذاری زنم یا سخن از درد مندی دوستان در میان افکنم دل جهانی خونی
که چون ابریشم چنگ بنوازش دوستان خو نموده و چون فروغ چراغ بادی
از دوری گل چون در جوش سیل در زد میخواهد که سر سخن را در نامچه جدایی نگارش شان آید
لیک از بسیاری گلگی تنگیها که مانند بر تنگی دو دوری در میان هست میگذارد
اگر گنجایش رنجش از آن بیشتر بوده بیش خود از خود در گذرد و سر نگارش آنچه میخواهد
نود و تر تواند پرداخت از دوری که برادر کلام دوستان از ابد دوری گفتار
ساخته اند ما هم در اراده آن دیگر یک نفس که دست آویز دل تاب تواند بود
رسیده پیداست که دیگر چه خرسند توان بود که هر اندیشه آفتاب بنا گرد
آلودگی نمی‌باید که دوستان از چشم آن دامن دل پاک از زنگ یاد آوری خرسند
و از گلشن سخن آشنایی که رشک بهشت برین است یکسو نشینند گلهای

دارم

دارم که گلدسته دوستی جانی پیر شاهیم از آلایش ایرش ارزنگ کاغذ
گذار سرزنش چه اگر آتش اندیشان رشک تخت میبود پاینده تر و سخت
ایشان نیز از هم جدا نبوده باشد داد از بیدادگی دلارا را نهانست گوا هست
که با آنکه روزها بسیار است که اشتیاق در پاس کیش دوستی پایداری علیند
هر گز سر موئی از آن بکمتر آیینه روش نگارد لی گرد آلایش نگرفته چون همه جوانی
چگونگی گزارش چون باران چه باشد رو خندش آن شنیده هم گلهٔ
کالبد کلام واعظ الانامی از گوهرهای گوناگون افسردگی بهم رسانیده و باز
رشک پرورش آفرین جهان و جهانیان روی نکوئی گذاشته و ماندند
گوسفند ابراهیم بعینه که در روشنی من خود اسمعیل را بدان جهید و غنچه
از آن گلبرگ که آبستن صد هزار رنگ گل است تاب آن چیدن نمی‌خند
ما گر زیر سرشت دهند از دست درین کار رها که روز آزمایش مرد انست
نیکوکاری کلام دودستگی آن را از من ناید اما شیوه شده خدا اشیان
انست چون نه کاخ مردم فریب هستی را آب و آن عمر گذران رندگان
گذاشته اند این خانه را گلدسته نیز گذاشته و پرورده گسترده هستی را بر چیدنی

و بر داشتن دانه و مهمای کلام را که نموده بود نا چیز از انها فرا هم آمده بر تجیین بال
و پر مرغ شکسته پرواز زمین شمارد و تخم سبک باری را که در هنگام خود گلبن
بهشت بر تواند داد در شوره پی آرامی کارد گلگرا دام از زمین بی سر و برگ کار
بر زمین است و خار از بان در رسیدن دستانهای مهربانی این آل پیراستن
امثال ها با زبان گشته میگوید که با این بکلام هستی که مرا داده اند سوختم و لاله صفت
دهان گشته میآید که با این سرمایه خوشدلی که مرا روزی نموده بجز داغ دل
چه اندوختم آفتاب جهانتاب چون کتاب بر باب زن کرد آن دانستم
ما الله پی در دام کشیده همه تن بخبر سر گردانست از عینک رهنمای ارشاد
چشمرا
توان دید که هیچکس را بار از چشم گشودن نداده اند و از نامه روزهای گذشته توان
خواند که سنگ بعض همسنگی در پله ترازوی هیچکس نزند گاهی کس نهاکه اگر کسی
سوگواری در باره خویش ها نموده و اگر این گره سر در گم را امید گشایش
بن از رشته هر خویش ها گشوده میرم مرا از کجا و پند گویی و اندرز سرایی از کجا
همانا مانند از تنگ مایه که آب از دریا گرفته را ابر باز همان باران بباراد آنچه از ابر
از جامه پسماند مینیت که از آن دریا دانش وام شده بجای تحفه خویش

بازگ

بازگشت مینماید گرد گرد داد گر که گوهر دانشش اغبان گلشن زمین گانی جهانبانیست
در رودن آن دو شاخ نورسیده را بر استن سر سرو آن خداش شمس شمرده
ان آب گلستان دانش را خشش افزونی دهاد و نهال هستی دوستان یکدل را
زیان میر مرساد **درجواب کتابت حسینی مرقوم شده** اگر دیش آشتی و حکمت
و معجون شهد و شربت اعنی ثمر شاداب نهال خامه افادت و افاضت پناه
و فضیلت و تقوی بعث رصلاحیت و ورع آگاه مدر عزیز و دوست گرامی
میرزا حسن کاسلمه الله تعالی در وقتی مرغوب کام خواهش تر با کیان اختلاط را
حلاوت بخش گردید حق عز و علا ان سینای کهن شعب مردمی را چه بگریبان
با صحبت از آسیب سنگ حوادث نگهدارد هر چند اگر تباهی
که مصحوب عالیجاه جلیل خان با جوان مخدومی ام نوشته شد عذر نسیان از جهان
مدیر فته است با عدم تردد مردم و امدن جمعی بر سبیل نزهت در خارج
استعجال عذر خواه دیگر است چنانچه آئینه صافی اشناسانید ان
خود بصا جان مهر بینا استغنا دارد این یاد ده لوح رانیز لازم غنیمت داده
که با آنکه عشم ها صرف اشناس نموده بن گوید که با آن مهر عزیز ها چه حالیست

اخلاص دارد عدم مراعات جزئیات در عالم اتحاد و دوستی سهل و هر گرا
اهمعیر گردد خاطر گردد درکیش اخلاص نشانها اهل است از مژده توفیق تن
ان قافله سالار رواسید کان را مانقتکان طی لوسیده نجید ان خجسته شیدی ارتی
داد که ظرف نامه و حوصله خامه گنجائی آن تنوسته نیابید اکنونکه
موفق باشند کی اهل شهرت در بیان مسایل از ارباب علم نموده وجوه
سرزنش جواب خلاف خواهش شوند وقت آمد که فلاطون مرد شناس
صانع سرا گریبان چشم بر آرد دست موانع از راه سالکان طریق کس
شکستن
میکده بردارد و فتوی حلت خمر آب طلا شراب زرد نوسیده و
العشر را
شیشه و پیمانه را اسرف ناسیر محتسب و نقش در او زرد و نقره وجوه
در عبارتی که جرم علم الهدی آلی انست تردد خاطر اسقاط نموده
تحریف کتاب و غلط رواة نام نهند و بعد کار رفته و تفسیر الربعه را
ما حق بنای استوا پایدار است سر رشته حال ما زر هر دو شش و ربع را اثر شط
حجة الاسلام شمارد و تومارهای واهی را بجای محراب بر طاق نسیان
گذارد خواب را در وقت نماز صبح اشرف عبادات داند و بیمار برا

پنج رایی گرنت بوسه شیرین از ساقی نستاند مکروهات را سست و محظورات را
مباح گرداند الحق عالم عجایب گلستانی میشود و اهل هنر را این تبیین
تقریر میکرد و نذر رده اختلاف از میان ملل و ادیان بر نخیزد و مفتی شرب
زمین دار بار همین می آمیزد چشم پیاله روشن میکند را دار الفضل خواجه هم
و دل شیشه جمع که غبار حسرت اردم خوش خواهند افشاند بطریق
قهقهه بکشاید از درس ارشاد خواهد گفت و نسیم تکلف خار وحش موانع
از راه برهنه پایان کوی خرابات خواهد رفت باری گفتگوی آن و از زیادتی
فضل و تقوی مباشیم خدای عزوجل بر سبیل تعاقب و توالی شود
و ملاقات صوری را علاوه حضور معنوی گرداناد و بعد از طی طریق سماحی
طبیعت درس شوخی در دبستان عنوان مدرس عنبر جوانی بر لوح
ابلاغ میگذارد که آنچه در باب تقاعد از سفر و اشتغال مطالعه تفسیر و فقه
قلمی نموده بعوض ظاهر اظهار ان مقوله این شرم که در عکس ان حال
خود خبر رسانیده ان معنی حاشش بعض بهتر است بعد از طی این دو اسکوف
میدارد که حال مخلص ایشان بخوبیست الحمد لله و المنه کارکنان جواب

اعمال انکه من باشغال معز خود اشتغال دارند و نزاع نفس اماره با مطمئنه
برقرارست کا هرکه اش رذالت لا برروی شعور زده از خواب غفلت برمی انگیزد
اطمینان بخش مطمئنه گردیده میخواهد که از پشیمانی خود نفس اماره را مکدر دارد
و زمانی که اغمار باده خواهشهای کوتاه گمان ادراک را بر بستر هلاک می اندازند
سگبانان همت خدمت اماره اختیار کرده از ملاحظه لذتهای سریع
الزوال با ثبات مطالعه شاهدان امر التقامی بردارد و چون طبیعت مرض
اشتهای کاذب دارند و باوجود نقص نضرا از خورشهای متوالی ضبط خود نمی توانند
نمود ارتکاب امور پی رو لهو سکنها ازان گزیر نیست هیماندروال و نارا
که در پیرایه اوضاع مختلف می شناسند در دمن رغبت چنین مساطلان
می آراید آن غفلت دارد که ازین لذت چه روزه متعرکه ما دار امیرات
بر کردون ان اشتباه که انچه عقل خردمند مهربان لقا نماید در پرده رحاطر
خردمند خورده دان پوشیده نیست که تا قابلی و بیم احصلی با عدم فرمان الصدر
دلکوب نیست و جا کنرا که اقارب و حیدایکه این نسبت به دیگر مراد هم چنین
قرب انش شوند هلاک مام می افزاید چنانچه پید ولی را دراین اعمام دشوار

دشوارتر است ناامی فرزند از برادر پدر از تر دار اگر از فساد در عضاها صحت
عضو دل فگار تر است ازین تمهید ظاهر شد که از کی فشار را با نفس اماره سر بردن
با سگ دیوانه در یکجا خفتن است چه سازم که چنین بخیر بودند با پروای وجود شناسی
از گریه سر بر کشیده اند و این پیش و باد چون از یک شاخ ثمر رسیده
گل عذار اگر از راه عاشق خشر از دوریها در فن گریزش چه سازد و اگر از طرفی
معشوقی زردی رخسار ازانک داند کدام مصقل این زنگ از مرآت وجود
پردازد گر شکستگان دربار علائق جز لطف الهی ساحلی و بیابان صحبت معیشت را
بغیر از دست لطف خضر بهشتان گشایش مشکلی نیست چنانچه سالکان
خلاف سلک خورشید را از فروغ مهر منیر بهره مندی نباشد اگر لطف
الهی وسیله نجات از پیچ میسر باشد سوال که امکان از خزانه جوادی که تحمل
فضل بر مخزن احسانش نیست چه ضرورت درین نشاه رفاه حال و آسایش
و دران نشاه عفو و بخشایش تقصیر که جز دست او بر هر کاری محبت حضرات
مثل این مطلب فارغ خواهش درین ایام مطالعه طب رسیده معالجات روحانی
شده حق تعالی هر دو نگارش این امر مشغول گردانا کاتب در بیات فقیر اداکرد

ولد خود میر را نصیحت را در خود نوشتن خوش نگارش از سر چنین پرورش خیره زد
توان لالی ز ماقش خوامز مضمون را دست و دل کم گشتگان غنچه امیدشان از دامن
ها در مقصود گسسته شد هر شیری که کدام رسما و بلدی که کدام بادیه پیماره بدر را لملک
معنی و سر گوچه قلم نوشته برد و بکدام نیروی تکاپو در تحصیل لعل پارهای
معانی و یاقوت ریزهای الفاظ که بدان ترصیع کلام نمایند توانند فشرد
ها یافتن صبحای رنگم گشتگی که بنیه سراب التقیت آب بقا خرید رمد چه احتیاج
که زلال گوهر بدست آورده بدان طرح و دست گلهای سخن دهند و آوارگان بادیه
سرگشتگی را چه گنجایش بصدای درای دل از کف رفته که نغمه مخالف سر هم است
راه بصوب مطلوب برند چه میتوانیم و چه میسرایم آتش در سر دارم
اگر ظرف پاره سنگ ریزه از انجار لعل بدارد گوهر شاهوار از من ساخته
مانند شمع پروانه آتش بار دمان رم و اگر صد بهار گل و هزار انجمن سنبلم دهند
در ترازوی نیش زخم خاری نمی شمارم کام زخم ها خنده های بسیار را بهار
آسوده بمای تحصیل مطالعم چنین دست دهقان به فرسوده دست نیشترپیچی از
دود دل کشیده ام که زلال بر زبرت دنیا در نظر شاه و فاستان بری ییما

مطالعم را

صورت

دلفریبی

۸۱

دلفریبی توانند نمود و شربت خوابی بخشیده ام که لقا ب جمال خورشید
رخساران هرچنین تشنگی خواشم توانند فزود از هر بستان سرای گلهای مجموعه
دردی خواشم چنین گلهای گرفته ای آب و پژمرده و اشار شاداب بهار
در نظرها التقایم چنین سوهای سر بار برده است تحقیق اوراق طرفی انتقالی بس
کلامی را گلزار ان بهار رستان کام جوی رسیده ام و مخطه آب روان عمر که زان را
بجای خطها ما رسید دجهان گذران ترخردینخوانم در جوف رق بر باد اقلام
تنگی دل از ضیق النفسم دست در گلو فشارد و با این گلو احتیاج ناتوانی
مانند نسیم که عصای عنبر فرسوده است ناز حریم بر پای رسید از آن ما شور
آه نیم نشی مانند چشمهای چشمش دل که از خورده ام سرد است روی وحشت
خوردگی سرشار اگر قطرهای سرشکم بدریا پیوند مانند گوهر همان از هم
فرو است خاطری انصاف ما خشود که هیچ چیز راضی نمی شود و اگر حد
حور و رضوان در میان آوردم از من نمیشنود گاهی وطن را آماز گاه راحت
وزمانی منزل را حلقه دام آفت تصور نموده گمان میکرد که اگر چنین آب
دریا که بال سحاب اوج میکرد مسافرت اختیار کرده بغربت گراید

گلاب

لا محاله چمن گوهر آمار بر سر می آمد و مانند گل که خیمه از گلشن شاخ بر می بندد اگر
رخت بصحرای دلگشای غربت کشد چمن غنچه اش گره تنگی دل نگشاید غافل
همه جا از همرهان لیالی و ایام در کمین و همه وقتی محنتها جان جو دشت ار گشت اهل
خوش چمن اند گفتم که از وطن بغربت کشم چو رخت مانند آب لعل و گهر ناشدم
بها غافل دیدهای سپهر ستیزه کار دار و همیشه چشم بر در کمین ها مانند گوهری
که در دریا سر کند سوراخ شد دلم از وطن چون سیم جدا بار اگر فراغت
فهمی از حد بیش از حد گذشت و از تکاپوی کمیت لگام گسسته خاطر غبار ملال
بر خاطر انجمن دم نشست بهتر آن مینماید که بگنجینه زر برگ از قلم گلهای استین
که مانند گل چراغ آب از جوی شعله میخورد بر دامن و همت خامه را در آبیاری
این شعله که برق خرمن طاقت سوزندگان میشود بال افشان گردانم حاصل آنکه
از سرد مهری سپهر کین اندوز و روش افشانی این چشمه آب نماز گشت راحت
سوز غنچه لعل سیمای گلزار نشو و نما طوطی خوش تکلم شکرستان صفاهان ملک
خوش گفتاری نشاه شراب حوصله پرداز پرکاری گوهر شاهوار صدف
بی‌مثالی مصرح رسا طلعت عندو نظرت عالی شمع فروزان فکر

دل و دین خواب راحت مطمئن و دل آرمیده لنگر سفینه دل طوفانی تحیر
اندوه ستاره شکفتگی روان افسرده و خاطر محنت پژده گلدسته بهارستان
زندگانی میوه شاداب حدیقه کامجوئی و کامرانی کلید قفل دیدار جمال بسته
اوراق ابتر و نفس حیات را اسعفی جسته و بسیار گشا دل بیقرار نسیم گره
پرداز دل پر غبار مردمک دیده عشق و نشاط نقش مربع بساط انبساط بلبل
دستان سرای حدیقه شیرین زبانی طوطی گویای گلزار شیوا بیانی کاسه سخن سنج
محبت را برق امل انتخاب مجموعه شیرین گفتاری رونمای شمایل جلال
شیره حیات باطل السحر کلمهای گوناگون حادثات شمیم ریاحین بهشت نشاط
و شادمانی ثمر شاداب بهار رفعه جوانان عیشگاه دیرینه ناتوانی قوت بازوی
توانائی مفرح جان افسرده و دل غمزده صدف نمگانی این حیات را
گوهر شیرین فاتحه دل عقده زا نغمه کوکوانگوز درحصار بند دل متاع صبر و راحت
سوز جراحت ناسور دل راحت امل طنبور اسیران دل را ابر بهار نفی
افزای نقش کار زدل از راه دین بعث سخن مترنم انتعاش را نغمه برگرامی حلول
آنکه سیکردم زدنبالش بهروادی غذای جان و قوت روح و نور دیدهام هادی

دارفن هم

که هنوز تازه نهال وجودش سامانی نیافته از غنچه گلبن هستیش گلزار وجود
چشمی باز نکرده بود بطالع این شوریده بخت بوم ناکامی اثر نابصر حسینی بازو دارم
آری زشتی است که در دو ماه سر و چهر روزگار نازک سرشتان که بجمیع وجود
از بوی گل و نکهت سنبل شهرستانات نیست نظم قسمت ما بیچارگان صلابت از جهان
عمر دراز میوه پیش از برگها دادیم وداع شاخ کرد رویم چون نامه سیاه دو که
که در نگارش این مطلب با خامه سیه ترم با چنین منقرمان تهمت پیشه که جز مهر
خود بدیگری اسناد ننمایند با مامه آدیرم زمانم برنیاید که با وجود دیدن حسن ری
که از نقل چنین آن در تهم میسر شوم فسرده و نگاه در خمخانه میسر و متحیر آن قدام
مینمایم چه سازم حکیمم شکوه از دست کس نیست که فریاد کنم باری همچنانکه
هر عضوی از اعضای نفسانی از بند ارتباط اراده بر آمده دل زند پیوند آتش دل
از هر جزی از اجزای نباتات گسسته و رشته خواهش از آنچه در نظر اعقل آید برایم
حسن ذاته تماشا که شهد و شکر را در ترازوی سنجش تلخ با تساوی نسبت جانب زر
و گلم در دیر یکسان در می آمد و زشت و نیکو نگرستش در نظر جلوه سیمای
حسن روشنست که در شب بار سفید و سیاه در کسوت اتحاد بر بدآمد است

هر گاه جهان گیر پیرم تا باشد بر مطلب مسطور برهان تمامست در بیکاری
که مستی این باده هوش ربا چندان از خود بر آمده چه هست تعلیم کرده میدانستم
این جسم صد هزار رقعه را دوخته را کجا انداخته ام و در حلقه عقول مجرد
نامنظر و ستانی به آن آمد مستغرق بحر تحیر بودم زر انسان جا چنان نظم مانند سک
هیچ نمانند و زبان خواهش بند است با فاقت کشانید در آن خلوت خاص
که کثرت عموم مجردات بود شرط کرده ام که من بعد بهوای خاطر گرد تماشا
نگردد و بساط خواهش ممنوعات در نوردد چهره افروخته پیمانه باده رنگ گل
سوری برنگی سجود اش خرمن سوز رقصت داند و از سطور موجه ساغر سرخ
نشیمانه خواند بلکه جایی که بطریق الجا ارتکاب شرب این شرب ناب
باید نمود هوس انمعنی ننماید و نگاه خیال از شیشه دختر رز را در صفحه ضمیر
چهره نگشاید و از کوتهای مذهب که چنین شخص قانع علتش از سیما طاهر است
اجتناب نموده بلباسها که محرم مشاهد نمازند اکتفا نماید و از زینت لحم
که در حقیقت لباس اتراک گشته دست کوتاه سازد و تا مقدور
باشد اوقات خود را صرف مرضیات الهی نماید هر چند توفیق

آن
ازینست که کمان رسوخ آمیزی بخود داشته لیکن از رواب عطیات جسیم
دارد که بعنوانی که چون ضعیف البصر قبل از وقوع این امر بزبان خامه جاری شده
بود که شد شمع راه پیش دل در کمند ایاغ توفیق به فستم آخرین جسم چراغ
توفیق استقرار این امر باید و پایمردی صبر جمیل این امر ناگوار بر خود گوارا سازد اگرچه
لازم شأن بشر است که درین قسم امور با وجود آنکه بعضی از سوگواری و بیقراری را
ثمر نیست اضطراب و بیطاقتی نماید و در جزع و فزع به سیلاب خون از دیده
گشاید اما چنین بیک ناکامی گرده شود آن آسمانی ملکی حاوید در حقیقت جان جهان
عاری کالبد از ارجمندی را بر افگنده و منزلی که راه نوردان روی توجه بدانجانب است
رفته هرچند از حیات بلا خواهش خاطر تمتع باید با چشم بر هم زده است
عنقریب بروان پاک آن عالیقدر پیوستنی است حق تعالی توفیق برگزیدگان
شأن شامل کرامت کناد میرزا باقر ورقه پیشه تا جگر کیمیاه بند وجود محمد طاهر
اگر آه در جگر میداشت عالمی سوخته و کانون فلک را فروخته بود اقبال مندی
دارد که آه در جگر ندارد و عالمی را نیازارد چه میرزا موجد موجودات و مبدع
ممکنات شاهد است که سامان خود به دیگری بده خاطر و جهان

کسوت جدید پیدائی در برکرد ٥م
گذشته واگذاشته دوران بیداری
حدیقه ٥م

دلم

دشمن ورزد با وجود عداوت نفس کافر کیش نمی شمارد هیچ با وجود و عوی یکتائی
که تماشای حور و قصور را نقصان قصور میداند محصلی سعی فایت حظوظ
روز با مجموعه عمر تلف گشته گرده میخواهد که بهره ور دو قبول خوشنود سازد چه از اعمال
که بخرج نقد حیات بحری تعلق نداشت نمی بندد واز تخم کاشته شوره زار
بحاصلی کلی نمی چیند و گنج نقد پاره ای که نقد فرصت را در آب روان عمر گذران
رنجه آن سرمایه ندارد که اگر جنسی از محصلات اعمال بخرج شود مبلغی بحرمان
نشود از عهده آن بر میآید با بیرزش شمشیر زهرآب داده طعن ملامتی تلافی مافات
نماید با وجود حالی که دشمنان جانی را ملاحظه آن لمماتش حرم دوست
روحانی نیستمند و عادی حصول تلاقی غره ناصیه تجارت دل و قره باصره دوستی
میرزا محمد باقر صانه الله تعالی بلطفه العمیم واوصله الی تمنیاته بفضله الجسیم را تعالی
طلب توفیق تلافی مافات و ارتقای مدارج سعادت است چشم وحشی
حوایج در اثبات دعا و محتاج تشابه نیست اگر دوامان شابه این دعا آلوده
لوث ریا نباشد بعز قبول مقرون باد و چاه دوری پیاله دوری و مقرح
گرفتار غمکده مهجوری اعنی نمیرشک خلاصت هم در هجران وقتی

رفع هموم دل و غم پنجه ام گردد شکر داشت خاطر شریف که با وجود
کم خدمتهای این سرا پا تقصیر و شیوه ستوده یاد آوری فراموش نکرده شاد کرده شد
رشته عمران شیرازه اوراق مخلص بی‌همتا ساخته‌اند تا ورق گردانی لیل و نهار برقرار باشد
استوار باد یک موج از آن بحر گلچین التفات این بود که خاطر محب دوستدار فروغ
امری رهین کار آن نشتر رگ ابر بهشت اندوه مکین باشد بجان آشنایی و همت
یکتائی در مصحف صحیح اعتقاد و کعبه وداد قسم که عجز نگارش شرح آن جوهر
سکوت زبان خامه طراز را شیرازه گردیده طریق جارحت می بوید دار مقوله تعبیر
این بیت که هم در آن اوان بر زبان خامه جاری شده حرفی میگوید حوصله نکاتش
از نسیم چمن پرور شده غنچه ریز توان گفت نامه نافهمی خاطر مضمون و اگر قدر
اندوه این محنت اشک بر روان افشان گرد و پا نهاد در بیابان و قبه فلک گردون
پرشرار خواهد شد چون تعلقات معالی وجود در یک نسق می‌باشد که گل را
خار دامن را خسار و جهت راز آزار لازم ذات است این مراتب پیش آمد
شکرگذار و سپاسدار سپاس شد در آن ساله دوستی که صیقل زن مرآت دل
زغم و دم بر نم بود سطری از آن شطری از آثار ذات تمام عیار آن نور حدقه جان

نگارش یافته بود زبان عراق ترنم و اوراق استعاره بزم الحکمت و خیال
نمی شمارم چند آنکه از ورود آن نامه با شگون مسرت حاصل شد از دریافت معنی
اندوهناک گردید چنین کلامی که با اعتقاد خود در ایام و داد و دست بود و بود در دستی
وجود تحصیل نموده دوستی درست یافته است که این گونه شخص و مردمی
ایشان است و مهم سلامت ذات ایشان مطلوب و نیل ملاقات سامی مرغوب
میان و از صانع متعالی ابواب بسته کارها امید است که گشاده آرزو
ذات شریف را کلید و منتظران ورود مژده صحت ایشان را برودی بیوند
رسانیده انه رؤف بالعباد میرزا محمد نصیر ضابطه نویس قشون سرو قد رسم نگاران
اوراق فهمیده کی بیت الغزل نکته سنجان دار الشعور و ... عیار سخن
نقود منثور و منظوم مونس مجالس والای آداب و رسوم خلق بند عرائس حسن
اعتقاد و دوستان بکجا دل خار خس گشت تخم محبت کار از آن خلاص
حاصل میرزائی لا زال کاسمه نصیرا اغنی منصورا علی الاعدا و ناصرا للاحباب با وجود
فراموشی از دوستان ابا و حفظ الهی فراموش نا شده هر چند استاد کان
موقوف رضا از زبان نگارت بسته و هزار دستان سخن سرائی بر سخا ... سکوت

حقیقت سه

دووام ۳

نشسته است اما مقتضای دو چیز طبیره عقل است دم فرو بستن بوقت
گفتن و گفتن بوقت خاموشی کله گذاری از رحمت فراوان که در خلوت یاد داشت
اخلاص کیشانست امری واجب و کاری محتم است چه شعل دریای گوهر ریز
موجه اشتیاق دامان ساحل را پر در شاهوار ساخته است که بعین مواج بوده منظر کشتی
احسان را بی شمار نبخشد و اگر لحظه گرداب مثال در فکر مدیر حال خود
آرمید کی کشیده طالبان گوهر را چشم بر راه انتظار گذارد نسیم را توان ابر
که بالتماس هبوب متواتره او استعجال نکند زمام علی هذا دور از عادت مرحمت ضمیر
اگر خامه را شکایت نسیان آن مشرو قافله وا رسیدگان شیوا بیان سازد
و فصیح زبان سازد در برد و اتقان مراتب آداب علوم و معاجب نحو اهد
بود رسمیت دیرینه قاعده ایست متین که هرگاه شخصی را آمد رفت دل از
صفای عزیزی غبار آلود کلفت شود دوستان خاطر هبوب نسیم دلگشای
مکالمات و محادثه غایبانه آتش ستیز و دامان شناسانی را مجاب آتش گرد
از آئینه ضمیر او زدایند و ساحت التفات آن گرامی خاطر حرفش کس زداید
هم سلک آن دره التماس قاعده دانی عبارات مرصع کرده همراه

شاهدان التفات بود رسید و نشان توقع و ترقب این لطف از آن قصه
شناس که در بزم خود بسعادت علم حضوری دارند که اگر چه خود ندیده ایم
اما بسیار شنیده ایم که شنیده بودیم ای پرسش غمخوار کی بجایی رسید که آشنایان
گسستن رشته حیات تن در داده از بیم سلسله پیوستگی عروق که
آن دل صادق منزل است اگر باعث اراده یاد آن استحکام نسود
آن پرخواهد بود ترکان را با وجود آنکه در اشتیاق آداب نشو و نما یافته اند
ثلثیت مشهور که بخشش از خضر کنج بخشش دارد که از توقع امری داشته باشند
و خلاف متوقع بعمل آید این اخلاص کیش نیز بتکلف توقع این است که
نیامد و اگر نه توانائی که تلقن از تو با نهار بخند چون ذات ستوده صفات
محفوف بعنایات خالق ارضین و سموات باد مرزا فصیح برادر خود
نوشته با دم پای رکشار و نکم گرده طریق انیق بیت المعمور گردد
رستم فرد در جنگ معارک لاف فلاطون حکمت کده از می بر دلجه گزاف و نبالد
دو غول آرزوهای باطل دشتبان مزارع امیدهای بیحاصل پندار طوطی
مزاجان دکان بر خطل هم نبرد سوار مرد افکن فرپ روزگار عدار با سلیح

حواس مختبی محمد طاهر باشند درخت سایه که پنجه اش بگردش دامن صحرا از سرکاری بسته
و بیکاری در راه انتظار سیلاب نشسته دائم مغناطیس جاذبه عقد از آن فراگرد
ارکان و کار و پشیمان جود عاقل شود و به تیغ تغافل از زدن گردن نمی خورد
عذرهای آب می تراشد بر کنار بحر طوفانی حوادث خانه قطع امل بستان
امل را که معماری عمر نوح بپای طاق نمی تواند رسید چون طاق خود در طاق نسیان انداخت
از نسیان بکاری لا جود داند و دست نماید و هر نفس های از عمر عزیز بنیان منهدم
الارکان می افزاید مانند واحد در زمره اعداد با آنکه در سلسله ایتلاف مجتمع آن
نمود دارد از ایشان کناره چون نرگس طرف گلستان از اوضاع جهان
سراپا چشم حیرانست ازل که دانایانش و بال و پا بصیرتان و سیله مرتفع
تسخیر کاخ کعبه کمال میدانند از قبیل عدد واحد جز اعتبار صرف چیزی
نمی چینند و از طعن و ضرب و رد و قبول و هر نفعی که حاصل کلی امید بسته
هر چند بود و نبود ته بساط وجود را بر هم میزنند در کعتین بنشسته ای که همی
سوی وحدت و هم در نقش فرادی ملاحظه می شود و پای تردد بغیر از گوشه
ترک دامان طلب در حقیقت سر منزل مقصود است بجای دیگر نمیرود

کلا

کاهی تکلیف بو از پس چشم بانظار تماشا ز امتقابله صفحه رخسار جبر بار
شخص نظاره چنین مخدرات شرمگین در پس هفت پرده طبقات میگردد
و چون بخت گل رعنا که دامنش آرایش لوث دورنگی باکست باجو
و رشت و زر کار نمی آمیزد با ثروت تمیز و کمت شعور در میزان سماخت
و به فهمیدگی از سستی کم ترحنس بود که بانهایت تیره درونی بمحض تجربه امروزی
بجلی انگشت نما و اسم مکتوم نمود مطلب پس و گشاست تا امروز که او آن ابتدا از
بهارستان حیات بود از شاخسار کامجوی جز گل چیده که در دو ماه پیش از آن
گلاب گیرد و از زلال پر رنگ چرخ خورده کم از آینه ضمیر نقش فریب تازه برد
فاتحه کتاب مصحف وجود که عبارت از منور سر در دیوان نسخه مثل ارقام
قیامت چرا غافل شود در نسخه بوم یاس مجموع امید تخم حرص شد
الحمد لله که بهر آن علایقی خلوت دل را از خیالات گوناگون و آرزوهای
رنگارنگ پرداخته و عمر را که هر دم در صورت تمنایی را بهر سطح عماید در
لباس نشان اعتبار شاخه است مبنی به جاه را حجت طرح کرده کان
مسافت قلیل شاخه جمال لیست میداند و خطر تسار اوضاع گیتی را کج

روشن سوادی درست میخواهد حق تعالی از پشیمانی طلب لیت تهار سریع الزوال

پشیمانی نمیداد و در طی مسالک روندگان خلاف طریق بینا توفیق رفیق گرداناد

باقاضی قدوس نوشته نهال سال آور در خانه برادر دوست کلامی مدرس دار الفضل

دانش گهر طراز دمیدنش آقا رضی مرتضی حفظه الله تعالی لتحصیل الآمال وحفظه من سوء

الآمال که حلاوت اثمار شاداب را در پرده های نازک ازهار ربایقه نرگسان صحبت

مرسانید گل افشانی که سوده بود در سید همین رنج چهار رعنایت حدیقه برای کلش اتحاد

سرسبز درهای وفا را آورد و فیض رسانها ورود آن گلدسته عراب تخواص

مختلفه ارمخش و فیض رسان گردید هم شعله شوق صحبت را دامن افشان

و هم آتش رغبت را سوی بزم شریف که خاصیت زلال لقا دارد شعله نشان کرده

سبحان الله لولا الاعتبارات لبطلت الحکمة بهار چشم آن را که حسن

دریافت صحبت فیض بخش که تأثیر شمیم پیراهن دارد کنعانیان فراق روشنی

دیده فزایند احوال نیز بشتاق اکه بحمد الله دانسته که ترکیب عنصری دیگر سلوک

صورت صحبت دارد و خاطر بهانه جوی همراه کشاکش ناخرسندی در کلش را ارام می

خاکستر نشین غبار کلفت است میود رفته نافرمانی را بر تقه رضامندی در آورده

پادشاه

پادشاه دار الملک رضا و تسلیم است و چرا چنین نباشد که کهنه عروس گردون زی

فلک ربا اگه بازی نمیدارد سفید کار ریش مشغول است و سیدانذکه اراکه درین

آسیا بازنیست با غبارآلودگی کار نیست و باقی که باعتقاد خود بر صاحب جمع نقد

هستی کشیده باو جهی که در بهای تلف خرجی داده همه عمارت وعمر

عامل نقود نرخ شکر و جوانی را فرمانروای اقلیم ملک کار و کریمه لم تقولون مالا

تفعلون مهر کذب اظهار است و گرنه بکلام شمع سیری از تن بکاهست

محال و خاموشی مرهم از زاد اعیانی پر من از علم و اجمالت بعنوانی که

جولاه ضعیف البصر سر رشته کلاوه را از دست داده در جوابی آن سر لحظه

تاری بشتابد تا پیمان حصول کار را درینیابد تین آثار مقصود تواند نمود هم باری

مشغولی دارد و هر ساعت بهوای خاطر مطلب چون نعلش آتش لباس وضع تازه

در برمی آرد در این ایام که این کره دوستی تحریر می یابد همصحبتی دو شرکال حال

روی امیر پیش آشنا و یگانه تا قفه از هر قسم سخن بندی و از هر باب اندیشه برجی

وارد چنین خیال فقیری اضافه خرافات شده اغلب گفتگوها از مقوله معالات

شاختگان بر زلال هزار روی دنیاست چنین حرف توجه را به معنی الصو

صواب دید خردمندی گوهر می‌شود از ارسال آن زانو توقف داشت شاید خود رهایی
در بزم حضور گذارش دهد بعضی از ایام رنگ بهارستان ایام در روضهٔ اعراض
از بار التفات شیم اعلی مکتوب حضرت ارکی الارکیا و افضل الفضلا آخوندی
آقا رضی مرتضی سلمه الله تعالی در حینی که بهار حدیقهٔ انبساط از شمامهٔ دوری
در پژمردگی داشت رسید باعث خضرت و نضارت سرابستان انتعاش
گردید با اخلاص پیش از این شرح داده بود که با وجود دلبستگی‌ها بند اطفال گر بنا
میر از گوهرهای گرانبها تجوز و صور تسلی می‌کردند خود را با وجود حرمان گلشن
بهار صحبت به گل کاغذی نامه مودت فریب داده عذرهای اصل خدام را که درست
آویز ابتلای دوستان محبت حرمان پیشه سجاری ساختم بر وجود خاطر
میبارد اگر داغ تماشای مرآت حقایق دل مشتاقان در درد در
سلک خرف بارها گوهر گمنامی در برد از دو است باشند معاینه ملاحظه
خواهند نمود که آنچه بر زبان خامهٔ سحر طراز رفته صادق است با حسن ذکر
وحشت حشر آرد طی آن وادی نموده التماس استمرار وظیفهٔ التفات که عبارت
از توالی نوازش‌نامجات است نموده مأمول الحصول موصول آنکه گر داغ شنیدن

صوبا

حکوکی احوال داشته شد الحمد لله و المنه از ارتکاب شغل ام ناسیت
معلوم هیچ نادم و در لقاعد از آن امر مستحق نادم و ضایع اعمال از دست انداز
آن شکر که لعاب بستان ایمانست تا امروز سالم بود تجایی
و پیمانهٔ آه سرد از حسرت فات میکشید و در عوض لعل می لب نسف
به غفلت از گوش شعور بر آورده همین رهگذر گاه قافله عمر نشسته و سود آرزوهای
باطل را چهره دستی علاقگی از آنسم گسسته بود و بصابون توبه از رنج فصاری
و سالح ممنود و تصیقل مذرنگ تراکم غفلت میزدود و نادم از وضع
ماضی وار بستگی گشتی می رخشگی راضی بود نام بعد گردش قماش ارکان
افلاک در چه طریق تش وار زبر جنگ که عصا روست ابناه است چه وسیله
بر آشد گدای دعای احراز توفیق آن گو باکنم از کمجور التفات بلا نهایات دارد
چون ضعف جا رسیت تلقی مقبول خواهند فرمود در جواب امیر الممالک
دو شکر کار تعالی و یرد کمان مضامین که در لباس نمای الفاظ در لبالباب
دیدکرم حسنت زدن فریب آغاز در مخزن اندیشه متاع آفرین نکند اهد
هوشی در مکامن تحای و تصف داغ مذ ندند که بر نگاشتند طرفه بر انسکه

مرکید
ازدل

برایشان

قدوم این بعضا یاران بخبه بردند صد برابر افزود و هر چه رقم یارای آن
کشیدند در کیش دریافت حلال تر نمود و چپ ربع اندیشه از سنبل پیچ و تاب مرغوله
مویان خیال سنگ ربع و خانه غریب نگار حیرت فزای نقش ربع باد از سویدای
صدر خانه بلبل نوا که زبان سحر بیان نخل سخن گویاست گوش آوازان با تحواهند بهره
گذاشت **پیاران قزوین نوشته** با وجود ارسال مکتوب با طوق که تنها این همعنیت که سخن
هست فرزند جام و لیکن خلف مرتبه بگر حال فرستم خاطر که شوق تسلیم
ناشدنش با علی مدارج کمال رسیده باشند غلبه قوت وهمی بر قوت عقلی با تسلیم
مقدمات از قبول نتیجه ابا نموده پس در میدان معارضه غالب مدرم آمده بود
که بار ارسال مکتوب صایب مصنوع یاران که دو چیز کاهی از روی الحاح اعلی شوند
سر تیمان [illegible] از توله تجاهل عارف قبول معنی مینماید و مصنوع میگردد که الحمدلله
و الا متاع حیات مستعار که سرمایه سلوک گذاری حضرت باریست و کاتحه و خود را
معمور دارد و هیچکاران که از جمله شغل خود مقرر جوارح می آیند از بدستی سعور که
باده غفلت از ساغر لیالی و لام که کیسه برداران نقد فرصت هستند در صرف
نقد فرصت غالب شرکانه سلوک مینمایند هیچ ذره از صرف عقل امروز

نش

۹۰

شه مانند طفلان که از مرآت صافی بملاحظه نقوش و تماثیل پشت آن
خورده از سنبل اعلا مدارج خودشناسی محروم میمانند بملاحظه عکسش دور و رد
عمر بی ثبات را از احراز سعادات اخروی غافل بوده با وجود یقین حقیقت و بطلان
طرفین و دو دل را ملاحظه شاهد مطلوب اغماض نکند تحریر انمعیات
از محض عفونت نفس صبا در میگردد که از ننگ نادانی استنکاف مودت چنان
و ابا میماند که از روی معرفت تجرع این شربت زهر آلود فام میسازند
و از غفلت که ایشانرا با وجود ثبوت نیش در افتادن چاه سر زمی ساری
نا منیانست حق تعالی نسخه حضرت شاهی در ضمن آن منسوخ شد روشن کرده که بعد از
طی انیرات که در قسیمه مشتاقان نگار مصرع رکن شعر است بر لوح
منکار دکه [illegible] که اظهار شوق دریافت خدمت را تقدیم دهد کلیه ارجاد سر نشان
که با وجود رسیدن معاطیش به سنگ تفرقه مواصلتشان میگردد خام
با اخلاص ساری خود را اعتقاد شده او را در معنی گوش کند سبحان الله این خو کرده
بزم اتحاد را که معنی این مصرع را که بخدمت محبت پدرانه پسر کرم کمر یار خود
تصور نمود چه افتاده که بی اختیار از ضمیر سحر تابان [illegible] عکسا از خود اغنی حصت

سیادت و نجات پناه اخوی میرشاه میر سلمه الله تعالی شده این رقعه را حالی خود نمود که
هزار دام بهر کوچه و گذر بستم پر است مزد و هنر از گرو بستم آرزو ز شوخی شد اردوی حسرت
مفرط اعتیم امور بسیار می آید خدای تعالی مشتاقان را به تلافی حسن موافق دار از جای
بودن انشیم قامه از زیور اسامی سامی حضرات خارج است که اگر پروانه در
منزلها فروغ شمع که از چهره میرفشاند بشعله گرم حکایت شود ملتفت
تعینات و تشخصات که از نقاب چهره عارض آتش بو روشنند بشهود شمع نشده
که از لباس کثرت عاریت بحر نخواهد بود مخلص دوستان را اخلاص واحد
تصور نموده بر کمشالی هنگو عصر از کار دل کشود ابواب مراد بر چهره نشسته دگان
شده تجاوز مفتوح بادا بعضی از آشنایان نوشته عدم قدرت تحریر جواب ملاطفه ها هی
دل حیرت زده را تسلی خورچار بوده بحر تحریر نموده گاهی تحیه ها را ره اشتغال
توسل می نمود و گاهی آغوش سباحت بحر معنی می کشود که شاید در رخ هم فروغ
ان گوهر شب تاب توانند بود فر چنگ آرد درین هنگام طلاطم امواج کاه کذاری
رنجه بار و بی سباحت گشته دیدی جواب بر ذمت دل حق شناس ماس رو بهی درعذر
عدم وداع هر چند جواب عرق بحر تسلیم بحر خاموشی نیست اما این ابیات را که

بدست مرهم از داغ طبیعت چیده میخواند اگر وداع تو نا کرده رفتم از حسن
زمین مرنج که مشکل بود وداع حیات در عالم اتحاد که یاران همگی در کار
فسحت الفضای منزل دل جمعیت دارند و منت قرب از نزدیکی و اکرام و حرمت
از مباعدت میکشند و بآتش خوکرده چراغ یکتائی افروخته چند که درآن پروانه
وار بلکه شمع اند فروغ گوش شده مد بجه طریق سنگ جسته طریق ارباب ظاهر بوده
و در جواب هم زبانها نخواهد دل کم گلدسته حدیقه یکتائی اند چه گونه اشعاری
کرد باب عدم ارسال اخلاص نامه شده بود شهادت دو شاهد عادل
که یکی دل فیض منزل و دیگری مخدوم کامل فلانست مشبوع میشوند که
مکرر مصرع کرده و از تصنیع خود خجل است پرده دوری تجربه نسیم
لطف الهی مرتفع بادا بعضی از آشنایان نوشته از شمیم گل کاغذی مفاوضه قدسیه حریم
گلدسته بهارستان الفت مصرع بلند یقین وا رسیده که متاع گران سنگ
ترازوی سخن که محک عیار تکمه پسنجان منتخب طبع مشکل پسندان خاطر
عالیشانی عندلیب دل آرزومند چنان بخود کرد نشاط صفیری
قفل از گنجانه ضمیر کشاده و هنگی که پیش از انگ قافله نغمات باز تواند بود

آدیت

احوال شوق را اندازه نمی‌آید انچه پیوسته از درگاه دو احباب ضمنت ها حصول و
کی رسپاسی لباس هستی برقامت تقاریر خامه و اشان و دیگر عدم نسیان
از دوستان است چنین دهست‌اعی که صفحهٔ مشتری در معرض آرزو آیسل
بعضی و رد بعضی جاریست و اما قول اخیر شهادت نوازش نامجات مقرون
مقرون گشته رجا و ثوق و امل راسخ است که شاید بسول لخت جگر زود
قبول محلی کرده‌اند پاران قرون شیرین فصل گل و گل نوازی مرغان بهار رحمت دلی بود
غایب ای پیارانجاکه تو حاضری از ابهام چه حظ وانجاکه تو غایبی بابهام
چکار مدتی شده که چشم براه ورود حضرات اعنی یغمائیان لعدا اصطباع
و تار انجگاجگران متاع قرار برادر انعسوی آقا رضی و میرشاهمیر مشام
چشم خواهش و کلبهٔ امید بفروغ این دو شمع خورشید ضیا روشن و سال
دیده مهجور از اقتباس انوار شان محجوب وادی امتناع اگر شرح قصهٔ فراق
اندوهگوار نور چشمی محمدهادی غلغل سخن سرای شود مجانبت خامه بهنگام شکر
در نی طعم لعاب افاعی گیرد و نامه مانند شخص سلیم بوستها فتد اگر از خامه
نقش مرد بهر حال از دل اغدار که فرش آشیان حضور دارد دور افتادگان
دم

بزم قرب دور است حقیقت این قضیه جا که معلوم خواهد شد خطر این وادی
با قدام اطناب محالت و اطناب دران موجب کلال و ملال ارتفاع رفعت لوا نرسیده
از برادر عزیز میرشاهمیر رسانید و دل آرزومند را که برات وصل از مهر
حصول رسیده می‌پنداشت بل دستان زنان این نوا که کتاب کتوم
داد داد قهر ارازا سحاب خشک حسرت مید مشتاق ها را ز را
گردانید چه مجال که از کریم وعدهٔ عطای جزیل دو کشیده در هنگام اداء
این عطیه بنصیر قلیل بیشر خراکه از قبول استنکاف نماید چاره‌ها داشت
لیکن بحکم آنکه در وقت ضرورت برگ گلی از نوبهار قناعت جا بر است
دست افشانی نیازی در آستین ادب ماند انشاءالله تعالی ثمرهٔ آن جانعمی آقا
رضی که میرزا ابوتراب مژدگانی آن نقد عیش از مشتاقان بوده اند
گرفته هم رنگ شاهد وصل ایشان خاطر نشد که بیکبار چمن چمن آمدن خود را در نظر
درآید و جاذبهٔ شوق نهان تماشا از آشکارا نماید امیدوار عود
بانجاریها خلف وعدها جانموده انداز خاطر فراموش و شاید حضور ...
منتظران شارع امید هم اکنون از جگوی گذارش این نگار اقلیم تحصیل سؤال

پاینده و کرم

پیچ

تکیز را

سؤال شود چنانست که همان پای بخت و شیوهٔ سابق بر قعهای آلوده کس
جامهٔ خلقان زندگی را تغییر نموده امری محال و شغلی ممتنع که عبارت از پیدا
کردن دل از خواب گران غفلت منظور نظر است و چه آبها جگر گلو سوز و ناهای
جگرتاب که صرف این کار نموده و بخت حی چنین که زنجیر سلوک از پای رگ که همان
برسیار در قفل و دیدهٔ این بست برایش چشمه نگشوده بعجوی بر رشته کره محکم کر
نخشاندم بکار زنیم گر روش کار زنم چندی بغواصی معانی رنگین از دریای فرخیال و انسلاک
آن لآلی در رشتهٔ موزونیت طفلانه در اتلاف نور حیات میکوشید تا آنکه بقید
وقوف جوهریان رشتهٔ نخش سنگ را کمیت سرکش طبیعت گردیده را آن درنیت
وادی عنان کشید و بتصور آنکه پردهٔ تنهای نظم حجاب دیدنش تحجان
گردیده در گفتگوی منثوره از آن کشاد زنده و امروز بمطالعهٔ مختصر مطول
و تعلقات آن که طرفی ندارد و بیشتر زیاشاد این علم آشنای مرا داشت
نغمه خوشتن سازی و روز و شب باشند کودکان مشغول گرفتار این ترتیب
ملکه مطالعه تنهات در نداده به نگارش رساله مشتمل بر این علم که مبتدیان از ابتکار
ضبط و مشقت اوستادی بهره ور گرداند تا بکار سندی دارد امید که دانشمند

پایان امور

پایان امور بکاری که پایان کار رهبرکس آن غیرت باغ و بهار میشود معمول
گردانا. و **در طلب اسپ الحسن نسبهٔ مرغوبیه** تا اثر بخشش خوش خرام گردون از الیض
رایض قضا در زیر زین اقبال و بار کشیده میدارد شخص طبیعت این یکه تاز
عرصهٔ شعور و فهمیدگی سوار مرکب سبک سیر مغز بندی و عبارت آرا
با مدتی که راه کم گشتهٔ طلب در هوای پاپا با دیهٔ پیمای قافیه شوقت
هر چند در نظر عقل دور نیز راحله که گرم روان مسالک خواهش را مطلب ساده میین
کمیت فلک سیر طبع جواد است با بعضای شاه عصر که انظار کوتاه
بینان عالم اشباح مقصور بر انست امر کی با جار است که هم از فحل لطائف
الفاظ با معانی جسم را در سهولت حرکات بعقل قاطبی حاصل شود و هم
در نزد لباب صورت توانائی و پیاده روی متهم نباشد و در ین
ایام چنان استماع افتاده که خادمان اصطبل عالی را از صهیل اسپی که
درین ایام از آن مستغرق اند سرپرستاری همدوشش صداع است و زبان آن
بزبان دران کار گویا بکلمه الوداع اگرچه اظهار مطلب که ایمان حاج افروز
محفل لباب دانش خود سامعه افروز نباشد محض جرأت و عرض حاجت

اما اعتماد بر تواریکه یکی از تمسکات است مینماید و قبل ازین نیز بواسطت جمعی
که فیمابین مخلص و ایشان سوا رسیدن قابلیت مکالمه غایبانه روی داده بود و سنار
عدم وثوق با قوال تقویم نعوش با وساح که نسبت درین باب زیاده
اهتمامی نمود که قیمت هشتی انجمن محفوف باعصاب و عیران
باشد پیداست که چیست و الجمع مبلغی که اسناد آن بالغ با یه ز بوز
اندک و بسیار تخمین نمود که از میان خواستند بنابر چنین تقریر انحراف را کلفه لسان
نمیدانست این کار را در گرو ماند اهل انصاف در گرو گفتگوی لاطایل وقوف
کند اشکه بهرچه تجویز نمایند ریا کرده کم آرقید اصلاح کنند و اگر خواهند
بحوالی ازین نوع تبدیلی واقع شود بجواب نرسید فی الواقع اگر نفحه
از آیینه خاطر شریف پرتو افکنده باشد مخلص خود را اعلام نماید که ازین دو
شق کدام یک را اختیار میکنید با زلال عذب اندیشه غبار آلود بهام نماند
خاطر را از تیرگی داد اطمینانی بهم رسید تخلیل خان متبار نوشته سمی خلیل خان
خان عالیشان از هر چه پسندیده دوستان باشد محفوظ بوده بهمین دماغ آساده
که طبیعت عالی را خواهش مدار آن باشد بخت مساعد و اقبال و مساعد

این کار را هم

94

چمن خاطر دوستی و خارخوار سلامتی ذات شریف و ملاقات فائض
البرکات سرشار شده اند که بدوستکامی میسر گردد بحمد الله بعد ورود
گفتگوی لاطایل بسته و بهرزه خندی پیمانه واقعه ام هر گاه ستاره عار
شده طی بساط خواهش لب نموده اند وارسته باهرزه دماغ مهیا شده که از عزور
ذاتی با حلاوت بر کاب گیری اقدام نماید بر مرکب دماغ تر بی آهنگ
و با خلاط شمار زدی بر چهره معاشران گل دماغی میگشاید بسته آتش حسرت ذکر کنان
و پیمانه آتش بر انگشا شنیت تقتضای معشوق گر نعند باسید بسامع یکی
از بسیار ظرفان خال انتخاب بر روی قهوه که در مصاحبت برشته و دریا داری
و برشته است نهاده و آن آفتاب برقیات پی در پی را عهیا و آماده است خواب را
در لباس بیداری و بیداری را در عالم خواب مینماید و لحظه فلحظه دیده استادی
بملاحظه دقایق میگشاید امید که چمن پیوسته خوشبوی ایشان بنظر بطر دوستی
چیا شد بطر نقره دلخواه ایشان نشاه یاب مرادات باشند الدعا
میرزا محمد یوسف زاده نوشته امید هر دم را بسر سلیمان و خنستان
سرشت لقای مواد حصن از در خانه الطاف الهی محصل، و در لباب ذوق طعوم

حریف

غرضه شهد و شرنگ روزگار چشیده اند پوشیده نیست که تغیر از سخن راست
که مانند سم هلاهل از اصلاح ابا دارد مراد نیست که با دخال شهد فایق
برای قبول سوش دو طرفه در اینکه با چنین مرارت آمودگی در کام جان دوستان
مرهای شکر آب بیکر دو هر چند نصیحت گذار از ظهور این معنی از اجلای بدیهات
اولیه است لیکن چه سازد که در ازشدن دست پیران کم فرکودکان پرور
که بر شغیر شرفات بام بلند شرف بر سقوط باشند اختیار از دست چون
بوده
مقتضی طبیعت را با چگونگی احوال طرف کار زینت سخن چند مساحی بعضی
از محرمان گزارش افسانه ها از اینمقوله است و بعضی حاصلست که محمول بر مقطعی دیگر
نخواهد بود و شرحی که عقیده درست اندیش چند ام از جواب اش نامه
نهاده بود بعینه در نظر دید چنان نمود که شخصی انجمن مردم کیا بار
فرستند و آن شخص در بدل لحیة الکتیس خرمارنی مرد و انکار کند که دم تو علمی
و پیشانی محمد دکر یا نگار برده چون ایشان از آن منزه اند هم استاد و مادر بتقاعل
بودن جواب ها انجاب بطلان کرده بهتر آن مینماید که کوتاهی تقریر مساحی محمول
کرده آنچه در باب رجوع منزل وضع ما لا نوس به جوابی بخشیده بود

اوقل

از تماشای لباس تحریر مرمر مشد که مضایقه انجانب در شغل و شأن انسان
باشد و غافل از آن گشته اند که هر گاه جبر درست اندیش اتباع را در سائلی
که چشم از تزمان شد از فروختن چراغ مانع آید که روشنائی آن دلیل
قاطع احتیاج تو نشود از صرفه روغن چراغ نیست و اظهار اینکه در اوقات
چه کس را اطلاع از آن وضع حاصل میتواند شد مشعر کلامی بود که اکس را از راه
دانستن غیب اطلاع بهم رسد چرا نتواند بود که دیگری را نیز از آن راه که آن کس را
اطلاع بهم رسیده آگاهی حاصل شود و عدم تحاشی از اختلاط که بر درست
مزاج راه غلت آن اسا حته اند پریشان حال همین جواب داشته چه بر بعضی از
دماغ خلقی که از ربکدر اختلاط هم رسد خبری که منتج کمی از بوداد اختلاط از بعضی لوازم
بود و در دکان آمیزش انگیز نیست تا به منتج مانده سودا چه رسد و مداوی
که در بستر از انجانب کرده میشود در خارج خویش متعذر است و اخصوص
انجواب بعد از آنکه دلیلی بر صدق مقال خود ایراد نموده باشند دیگر چه حرجی
مفهوم میگردد و جواب که فرستنا کم نظیر او چاره تر قیم تعلیقات حواله
بآوردن آن و زیرکان نزد ایشان مشهود عذر خواهیهای سابق گشت زیرا

که منظور کلام درین مقام آن بود که فیمابین‌ها به از ربط بعضی از تعطیل بعضی است
هرگاه باین مرتبه نتوان یافت دیگر چرا دیدار تقابلیت منعقد شدی که در آب
عیوب خود نگارش یافته بود چنانکه از ابهام مزیت تصحیح احسن است اشیا
تسلی خاطر بجوابهای سابق گشت اغراق حرف بسیار گفتگوی اخص شبهت
که بر دکانها کیف فروش رفته طالب بغیر که فساد آتش کلید زبان
خودشناسی و خویشتن‌داری تواند بود کرده‌اند آن صاحب اسرار که هرگاه
و دو از عالم بیخبری خبردار بود قدری از آنچه در بار دوش برو بود
ورنه بخورده بیخبر است طبیعت را متحمل این زنگار مرات شعور ساخته
جلای از آب و هوای حمام حواله نمود و دران مغلوبه جاری حالات
پریشانها نه از شوریده صفای ظاهر پیکر هیولانی را چنین درون خویش
کدورت اندود کردند درین اثنا با لحاح لجاج اعتراض وارد بخاطر
گذرانند که همانا فروشنده متاع مذوّر آب در شیر و سبوی حرص در
بکار برده که از خود خبر دارد و چنین شغل‌ها شرط شعور از راه
ادعوی غیر خواستن چیزی که در بهار جنس معهود داده شده

معقول

مقبول و معقول خواهد بود از همانجایی که سری باب کشیده همت با دمام
از لباسها بر دال کلی کشف نموده بدزدگانها نوع جنس معلوم حاضر شده
زبان تشنیع گشود که نه از صیغه مبالغه شرط بیخبری جریانها قسه نبود و چنین
فقدان شرط تحقق یافت در رد این دست کپه گرم باید نمود در بدیع حرف
سازش فرما دیگر آورد که چنانچه به اقتدار آن نیست موجب نزاع گردد هرگاه
بتصدیق شعور خودشناسی شما اختصاص بدهید با نسبتی نداشته خواهد بود
هرگاه فریاد من از این شهر حرا معنی را بموقع دانسته دران باب اهتمام
تلمیح ۴ نفرمایند دیگر ادای این طریق تصحیح پر لطف نداشته خواهد بود باری دانند
سراپا آگاه است که این گفتگوها غیر از این منظوری ندارد که مبادا العیز جنگ
ناکرده بالنسبه فضیحتی گرفتار شود که زبانه آن دزدکان را بالضروره دور گرد سازد
و عذر پریشانی ایشان نشاید شنید نغ ما پیشه توانند شد چرا که بر وضعی که
معارف ۳ میدانند اخراجات لا یعنی شده مترتب می‌توانند شد حرف نسخ و عارف
زبانی عذر خواسته است انجا که فرموده است   بر بند چونی که ازا
مردزد   بر بندار زد برکرد زخوب خطرا که از خوب نمود این است

هرگاه در طبع هر دون ایشان اثری باشد سخنهای سخت را چه اثر تواند بود
چمن گوش سخن عیشش پر از منت عذرهای تراشیده بجای سنگهای
تراشیده نمک چنین قصه حمزه نشیبه دلهای مهربان می اندازد چه سازد والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم رقعه که بحسین سلمه الله نوشته چه سلام و چه علیک
اینها فرع آشنایی ها باشد و امیرش [illegible] خود چرا باشد دو سه روز شد
که بجاها مرد ایشان آمد کرده و آمدنهای ایشان پس رفته الحال مرور فی
از ایشان می شنیم ما بطریق استان همای اشیان وحشت را از عالم
طوطیان شکر شکن دست آموز می کنند که بعد از آنکه شبهای دراز صرف
استیناس او کرده خواب شیرین را ماند شکر دانه دام فریب آن
مرغ وحشی گشا نموده باشند بر و پرواز که بهوای دل خود ماند سعیها
همه باطل و بیداریها بیحاصل و سخنان معلمانه لاطائل میشود آخر اگر
آشنایی نباشد حق حقگزاری خود هست و وجود تعین اسمی که بسیار از دو
جدا از صحبت ایشان حال افسونی و فطر کم کرده است احوال نا گرفته
گذشتن نشان دل از یاران زکر فرض است مما [illegible] حقیقت تعلیمیه

انضمام

وحشت پرایل طبیعت ها داشند دوستان فطرت نموده ریسمان
در نحر عادت گسیخته در خرم آباد بعلاقی خود سرانه میکرد کلمه [illegible] والله
محمد مهدی نوشته امید هر چه من آشنایی آشنا و از بیگانگی بیگانه باشد هر چند
حبال علائق بریدگی و دفتر آمیزش مردم در نیست اما اتحاد جنس
و انبای نوع را که در شهرستان اعظم انسانیت و کوچه شهرت توطن دارند
از راه نزدیکی خانه و دلها و مراعات قرب جوار با اسم امیرش [illegible]
و چمن مقصور داشتن همت برآنکه از این نوع با فردی که از صحبت [illegible] نقیض
و عیب عاری و بری اقتسم شد امیر شهای کشش و در قلعه پدر انفراد
نشسته است ها حار تکلف مسامحه و صلاح دید سهل انگاری و مشاوره
الضرورات تبیح المحظورات چنانچه در قحط سال اکتفا به سد رمق
جایز بوده و در اجتناب تأکل را دقت نباید نمود اگر در فردی از آن
نوع که معنی همه اشباه ارتباط تواند شد بهم رسد بدان اکتفا نمودن از فرد
لاب اختلاط بوده است و اجتناب با آن تباین معنوی و مباعدت
صوری ها مابین جان و تن و علت محض مناسبت روح حیوانی المحدوده

تقید جسمانی بدن تن در داده این مدان مصور و محبس منقش را بمراغ
و بهار و ثمرهات شخص با نوار واز ها رسیده اند و آنچه در بن باب زبان در
خانه سخن ظاهر شده حال گردیده است که از دوام مواصلت و هجر استیام
برکنار بوده در رد و قبول وحشت و الفت متفکر و در بر داشت و کدا است
جنس آشنایی و یکتایی مرد باشند و گرنه بعد از احتیار شوه مرش
و و دارد اشن این سر رشته زود گسل نه زنست و چمن گزشتی ها در
اشنا و آنچه در دل اش بر زبان اظهار آوردن از محشیان بر حسن حقوق است
سبب قطع رابطه مستمره موطن استعانه فهمیده پرسیده و بار کرس سطل
التفات از آثار خیر نهایت فروغ محروم خدمت فهمیده منوا ‌ و التفات

توجه وا کتابت حسین بیگ مرقوم شد چه دوستی تعارف اظهار حال که عهده در
تقریر خاموشی مقال استیناف میگذارد که اکتفا گفتگوی حبان صافی و لسان ‌ خامه
که در بزم حضور دوستان فرش است نماید و خیر اغفال احتیاط ارزد
گرفته در بدل کاغذ و قلم بدست میدهد گرفتیم که قلم گرفتیم و آنکاغذ کم
بردا شیم پیش از آنچه میداند چه خواهیم نوشت در اوقات دوری

مودن

۹۸

ضروری پدر عزیز و همزبان و دوست کلام مرضیه التحیات مستجمع الکمالات
میرزا حسین بیگا چون هرگز از نظر غایب نبوده اند هر چند فرا رسید جانب حقیقی
مانند شمع که در شکر و هنر محسوس بخشد اما اگر گویند که هر روز از شوق ارز
و دراز از ماه مبارک رمضان آن لمن و فقه شناس سخندان گذشته جمیل
را غراق نه نموده بقبول تقریر خواسته فرموده از عالم و شوق غلط مهور لقب
خدام متوقع بود که بمحصلی تحصیلدار بچوب روزه مرگ حب وطن لا بل
حب البیت نموده بگرد پایش سرمه کش دیده انتظار گردند اما امروز مسافر
ایام صیام از زلال عید پا بر کاب کرده است ای توقع از حیز و حصول
دور و دل تنها دبودن مأموری ضروری ضرور است ملاقات بدوستکامی
میسر باد در انشای آیات حجت برامیدواری و اسناد غلط نسبت لقب عزت
لقب از عالم منع دلیل بخاطر رسید که چرا شوائد بود که عدم اعتبار حسن فر ‌ طرح
مصحح لقب بوده دوش با تکلف بتحمل بار گران تکلف نشده بشمار بعد از
انعقاد مات به اطناب در آن از عالم جواب حضرت موسی در مقام
سؤال از حقیقت عصا متحسن و خوشنماست بر لوح ابلاغ میگارد دریاب

که در باب مطلب خدام درین اوقات گفت و شنید نموده و بعضی از انچه در
بکار شده انشاءالله صورت نگار مطالب جمهور پیاپی نامساعی ما
سپه خلاف انجاح امور که حکم خامه نقاش را در چهره پردازی مطلب نماید
از دعا فراموشش نفرموده بهره مراد در روشنی بخش دیده اتحاد خواهند کرد

در جواب کتابت غزال شرشر

چراغ بزم سراسر نگار نوبهار و گلگونه رخسار
شسته رویان لاله زار رشک فرمای نگارخانه ارژنگ فروغ بخش چراغ
دیده بخور نمک که باران کرم از ابر جانفشانی دوستانش هاست در هنگامی
که دل از ارزومندی تشنه چشمه سار دریافت خصایص همراهی بود اثار گلزار
دوستی گردید و سرسبزی حصول مژده داش ازانجمن گلبوی سرو ارسیدگان
جا شد در پیاله سنگ اندود تشنه تکیا دلی رسانید و در دم رسید
درین هنگام اگر از افزونی سرگفتگو نهند رقم دستان پیشانی پیش
نزدیک است که خندان و از کار رنجا شد و اگر خامه نه بهنجار خواهش
باید که شنوده از آن بهانه تراشد از آن بوستان معنی شاه که سکندری گلها
دور باشش دریافت نور آن بود بادل ناتوان خردی که دارد کام مراد اگر

وازین

وازین مژده دوان پیشنهاد فراخور دیده و مرتو پیمانی نقش کشید تا اگر تماشاییان
دل چندین ها را آن زمان همه پرنگار را سراسر نموده نگارخانه جهان همانم دارد کرده
گردند و تماشا رسیدن آن سراب که هر راز تشنگی نشان بر دم از دمی دیگر شسته از
از پرده کیان این وجود و پاک گوهر گوهر که نیز زور پیدایی آرایستگی را در چهره
دارد تماشای سخنان انکه دید پسندید آمد و گروهی که در پیش کوه جهانی و سواری
سخنان بخشیده نهان نموده ارزوی دیدار گرامی خود را بدل یارمند کرده اند
چمن ارزومندی بر جاست و چشم داشت دیدن دیدار انها دارد فرمر کار
نگارستان نوی شناس گلهای نگارین گلزار روش تازه در گلهای سخن نگار
شگفته باشد در یافت آن دشوار و عجب تکی درین گلشن نگار و گم خریدار ابست
اگر چه بوستان سخن نیز در بسته از آن هزاردستان دانش است که
بود دانش برون تماشاییان بهتر و پسندیده دل تماشای خوب شگفت
نزدیک است پیشت سفارش ها ما که گفته و نشنیده مرا ریاحین بر داخص آن
ها شد همگی بکار خود بود اگر خواهش نزدان در نگار سامان رنگش آن
کوتاهی نخواهد شد از آن بگذر آسوده دل خواهند بود و معین با کرنگ نگاهی

جان برآورده گرانمایه

گر اعار خود اشتهاست در جام جهان در یافت و در آئینه کام
مخمس شعر انکار صغری شکلی که مخرب بنیان مشتقین قدم عالم است مبنی بر بطلان است
بعد تغیرات افراد احوال نوع تن در داده را اختلاف اوضاع
اشیا این کلمه را عارد و این سلوک نامناسب وسیله اعراض منازد
با آنکه صوفی منش بود اما قسم که با کاینات شیوه اتحاد سلوک
میدارد و هر چند ضابطه شریعت را بوجهی نگاه میدارد و متقین شرع
که در پاس نوامیس دوستی دقیقه فرو نمیگذارد این تصدیق وجدت
وجدت وجود است که در عین موت فردی از افراد عالمی مرده انگارم
و این حسن ولاء و اتصالست که گروهی را که در نگاه ائتلاف الارواح خود
مجنده با جبار در زمره مخلصان در آورده باشند بیاد می آرند و هر حال منتهای هوش
خواهشمندان رضا جوی ایشانست و خبر آنکه تحصیل امری کرده سود جوی
اشتغال خاطر شریف به علم نیست مسهاست که در کوره تحصیل آن خوش
و در صدد دریافت مردمی کشیده بقدر رسیده که قطع نظر از مطلب خود
نمودن مطلب دیگر کنند از آنچه نصب العین ضمیر است در عالم هر روز کاری

لفظ

نصب است راستی که مدتی با حسن ظاهر نظر باز می داشت و بعد از آنکه
بکمال خود دیده معنی پر روشنی باف عشق بار حسن معنی گردید حال تصور آنکه
شاهد ندیده با چشم باز دیده و تشابه با چشم نظر نرگس کم نمایست گشته
کشید و در سر استغنای همو قع را برغبت شهد فایق ارتقا دیان آشنائی
چشید داده شناخت بسیار گرفت و چیزی که در ابرام دیدم نموده
بود این سخت است میدانم که چه باید کرد که موقع باشد که عیش احتشام
دارم میرزا محمد باقر خان قاآنی شعر مشتاق تا محمد طاهر بحمد الله والمنه از سر کار
عنایت واهب العطیات وظیفه حیات استمرار دارد و اعمال حواس
و کارکنان قوی را باشغال عمده خود مشغول سند و خود بخود رکه مطالعه نقود
تا شمرده الکائس را چنین بیرات یافتکان را بر وانصراف مناسب
مصروف میدارد و این عاجز کمتر بعود فرصت را گاهی بتحصیل داشتن
قواعد حکمت و علت و معلول و مسبب و سبب و گاهی اسناد و مسند الیه
و مسند الیه و دقایق علم ادب نام میگذارد و چنین مصاحبی که بکثرت معاشرت
عیوب نکوه اشنا باز فهمیده و ارکان کمال بخشیده و بساط ارشاد

هم نتیجه‌ای بهمه علوم با عقبا و شه جویای اعتقاد و با سواد و اوان و طوع عالمیان نسبت
گر تشاید از دست گنج کاو بهای جزیره طبیعت که نقض این پاره دوقف طبعش
نام میگذارد خلاص شود والدعا کتبه عزیز بیک ذات مرضیة السجایات که منبع
کمالات اصابه عین الکمال مصون و محفوظ بوده موافق خواهش قلوب
دوستان به نیل مطالب و ثمره خسروی فایض شد از تورع وضعیت باکرا
ولی محمد بیک اسکنه الله فی فرادیس الجنان خاطر مهر اکین دوستان را
قرین اقسام کدورات خواهند داشت هرچند نسخه درمان این درد را
بر روی عقبا نوشته اند و نخشیم دوای این مرض را در مزرع امکان نکشته اند
تصور نقدان درمان دو هیئت سودمند و داروی مجرب عاقل
پسندی به چاره‌گری درد اوان چاره و دل ارشاد اینور بهادول عزیز تحریر
نسخه پاره است نمیان صحرای هستی را اگر فرصت آن شد که سر از بطالت
غول طول امل پیچید بارس نکهند کرده قافله کم گشتگان این بادیه حصر اولیاست
تمامی در نظر صفحات ایام خالیه افراد دفتر اثبات خیر و شرا
دیگر چه احتمال که بعد از پیش باید بعضی فقدان اولاد و اعزه و اقربا بارها زند

وخاطر رضا

رضامند را اغبار آلود کلفت سازند انچه شانیه وضع گرفتاران شکوه خود وخاطر
وجهان هیئت آنست که اضطراب و سوگواری سودمند اعاظم طب نیست
مرغانی که در بیش همت حساب کرده خود آرا و تصور نمایند در ان فضول
گفتگوی رد و قبول نگشایند و نقد عمری که در خزانه خیال تحمل خود نموده اند
صرف شه انگارند و دلی را که زغوبات لسه آمیش اکنه پاره پاره و لخت
لخت کرده بدرستی بردارند حق تعالی نخفت تسلی آن ماتمیه زدور عنایت را
مجلی دارد و گویندگان را توفیق رفیق گرداناد بعضی قطعه‌خان اردوالمیم الهی آمین
در جهان چندان بماند که بر خاک فلک تکثیر خوانی صاحب بن فارسیجان
باستان گرد و انچه در مقام تکالی از پس شنیده و فاباد از تعداد عشری
از اعشار صفات ذات کامل السجایات نمیشمارد در بصورت حرف شر
انست که از ان ادا عطف عنان نموده در عدد تقصیر که مراد تحریر لوح صحایف
هرچند جاده التفات میل فقط از من متوجه احیای قلب مرده بندگان خود
شده بود ما در عدم توقف و اطلاع از رفت و امدها نارسایی توفیق آن ساقت
که سال عریضه خود را که ضمیر منیر کرد انده تحقیق در سال های داور دو سال

همین از گلشن احسان و اشفاق خدام منیع المکان عالی‌شان را تحیة العلا استشمام
نموده امید که همیشه بکام دوستان باد رایت دولت و سایهٔ عزت مستدام بوده
بکاشتن مثلای احوال ذات جامعة الکمالات بنده کار زرین بنت گردانند
والد عالی کابر اسحاق فارسی نوشته زهی نساج الفاظ و معانی که حریر ابیات وشی
انگشت‌نما ساخته و بارک الله ازین رزه‌بانی که کیسهٔ دریا دکان را از گوهر ابدار
پرداخته باده تازی که حبش تحکم در حکمه ادراک افلاطونی زده بیخواران
صحبت فرستاده و با کمال ایستادگی در ادای مطلب شعله جواله طبیعتش در مرتبه
از مراتب معقولات شنیده ما بعد من لفظ تو در شمار تلک الکلم و نفی
تحمید تلک الدرر المنتظم سپند کان [illegible] اند که هر سخن که در ادای تعریف او
گویند صنعتهای بدیعی همگی بقصیر و ایهام [illegible] تجملی مند ختنی حاجب عجب
گیرد چنین مسیح شهدی باشد رنگ و نامی بی نمک سر عنبر سد رنگ و آب شسته رنگ
نمی تواند بود در چهره این حور بهشتی خال عنبر با آنکه از مردمک دیده حور قصور است
مشاهد نامه چه تعریف اسم شریف که هر فقره را گویا بود که گفته کیست مفتوح
این کلام بود اگر کلام متکلم گویا باشد ذکر اسم جایز نیست و اگر در صورت

که هر فقره

۱۰۲

که هر فقره گوید که من گوهر کدام صدفم خانهٔ سخن طرازی آلوده بل تحصیل حاصل
نماند بهر حال مسیحای من متردد دم که مکتوب ترا چه اسم یوسف نام
کنم یا نو نشئات رازهای الفت شمارم بجد اقسم که با چندین کارها
حسن یوسف و انفاس مسیح که نوشته است درباره دل شکسته من در گذار
داشت در میزان ذره شناسی کارسنجم هلال کرده چه دیده نظر بصیرت
در تعظیم [illegible] آن محک عیار دانش و پیش احوال شه فرد افتاده امروز
[illegible] ازرود آن لطیفه عیسی که روح را غذا و جسم را دوا بود
چنان استغنای [illegible] برآمدن ایشان در کرد التماس ایشان مبعوث است
دیگر چیزی [illegible] ادای سخنان شما را نگارم بپایند که از من یادی در مرام
والسلام میرزا سعدالدین محمد [illegible] نوشته شهر ولایات ابیات را در اعباء
مردمی و ادبیت سلالت نوشتجات فیض بخش مخموران همم خصوص را
ترداع ساخته فتنه مژده صحت مزاج [illegible] رقی الحکمه
برمی آورند صفت ارتعاقات آن حق طریق دوستان سعی است
رسیدن از سبیل توالی ترقیات مینماید براین نوشتن نشر تمیم

اتحاد نموده لیکن خمار آلوده یوسف به پیراهن نمی سازد زادگان طبع عنصری
اشنا ترجیح غربت بر وطن نموده از راه صماخ مدار التمر تشریف
نزول بسیمایند چشم داشت اصلاح دارند بنجف قلیخان بتحریر نوشته
حدیقه همیشه بهار و روضه مشحون بانوار و ازهار اعنی نوشته گرامی چه بندگان فلک
که بگلهای نگارنگ التفات و گله گذاری آراسته بود در ساعتی که
مشام خواهش خواهان را رایحه حکایتی احوال محبت اشتمال فیض ورود ارزانی
نشر فرموده روایح لطف شامل نمود از جمله اموری که بر اخلاص
کیشان در معرض سناد آن در آورده بودند یکی آن بود که در ارسال اخلاص
نامجات تقصیر واقع شده بشان ازین راه دقایق و حقایق سعادت علوم
دارند که این صادق کیش حقیقت اندیش را نسبت بهر یک از امجاد
که رابطه خلوص عقیدت بهم رسیده مراعات امنیه را اساس واتقض
خمسه دانسته در کیش یکتا دلی و مذهب یگانگی هرگز اثم و جانی نموده
خصوصا بجناب مقدس القاب انمخدوم که از دو جهت حق لطف را احادم
مخدومی مراعی این رو حه اتم و اکمل مسعود درین اوقات که الحمد لله والمنه

بکام دوستان و یکجهتان ما بدست سعادت انتخاب اعتلا و ارتقا
یافته چه گنجایش دارد که ارتکاب امری را نسبت باحدی از دوستان نموده
نماید چنین مرتبهای مدیده شده دست اعتلای این ذیشان بندگان و رین را ربط
نسیان گذاشته اند و قطع نظر از ملاطفات سامی پیغام صریح کرده
در نصورت اگر بارسال ذریعه اخلاص جسارت نموده بمعنی
در دومن دریافت طریق ادب نمودن و مسالک قباحت فهمی تو دست
بحبل المتین یکجهتی بریدن و علاقه دوستداری گشودن اشعار در باب
جواب فصول فرموده بودند دانای سرار شاهد است در آنها هیچوجه
من الوجوه تقصیر نسبت بان متوقع نباشد هم بعد از خاطر خطیر فراموش
نموده بشنهال آرب ثمار حصول مطالب را وردا حر اقبال مرزوق
درخشنده تر بمحمد واله الامجاد مولانا محمد مهدی قزوینی نوشته
من کان صحیحه الشریف بین الغانام اغرحدلم افضل الفضلای آخوندی
اخوند مولانا محمد مهدی سلمه الله تعالی از افات سالم باد چون اخلاصمندی را سعادت
زلال دریافت فیض بخش حواهند دانست لا داخا بحضه بیقین حاصلست محفل

ضمیر منیر بهجوقت از خیال ایستاده کان لمن محفل رم نظیر خالی میباشد
شمه التفات است که مراعات ظاهر بر آن نقد بوده شکر چکیده کلک ابر
فیض بغیر نگاشته خامه موالات ختامه سرکشیده بینش گرد چشم داشت
استمرار این لطف وارد مسئول اجابت موصول باد **ارقام اعلیحضرت جهانبانی**
حکم آسمان بعبد العزیز خان نوشته شد تا ساغر لبریز مهر درخشان بکیاران لاله
و ریحان است باده پیکنگ انبساط میبازد و ابر بهاری بساط مرحمت بر سر
نورسیده کان انهار میامداد نخل دولت و نهال گلشن خوشدلی آن
سنگی در سایه جاه و جلال شید مبانی دولت و اقبال رونق افزای
واقف مرموزات سلطنت و سرور حرمهای دولت و الا وحدیقه طراز
سلطنت علیا از نسیم الطاف الهی مشمر کمال و جام آمال از فیض لا یزالی
مالامال باد چون از روزی که ساقی قضا ساغر امکان را رحیق هستی سرشار
نموده و رونق بخشش بصطبه وجود این زلال صافی را به تشنه لبان عنایات
نموده همبزم محفل اتحاد دلی که جرعه نوش اتحاد و دوست کیفیت و داد
بیمانه وار بکرم گردان دستگاه بکامی مجبول اند لهذا در نیوقت که ورکان

۲۹

سرفراز درتبریزی ۳

علاوه

نشان ۱۰۴

۳

علاوه زردگی و لهیب شده تکلیف بکامی تکلفانه قدری بلکه تاب گرما انشتن
عهد شباب را نبود فرستاده شد که هنگامه آرای محفل خوشدلی و انبساط
گردند   درین شاه صاف شراب معانی نبرد دوستانه از ابهام ابتغای معین
نشاه بیمانه خوشدلی در سر و تردماغی نشاتین تسیر باد **کمال محمود واری**
باقاضی قزوینی نوشته شد ورتبک من نهایه الفضل قد صار سبب بعدک عن غایه
خطاب الفضل لا یمکن بعد رد لک الیفاع بذراع الحسبان و الاعداد
وان صار الوفا کل واحد من الاحاد فمن لنا بالعبور والعقبات شده طرا نهایها
ونهایه حسلی قراها لان نوصل کمال هذا الی ذروه ذلک الشامخ
وقلت هذا العلم الشامخ البارق لا ال محمود لا الصیل الیه حمام
القلب الا بالاستحجام ولا یبلغ مرام بمام الخاطر بعد الجهد والکد التمام
فالانسب ان نضرب عنه صفحا و ترجع من تلک المسالک عنانا
ونشرع فی اظهار بعض ما فی البال ونشرح نبذا من الاحوال الحمد لله
والمنه آن مدینه جسما معموره وحکام القوی باشغالهم المقرره ما موره مع
متاع الفرصه بلا عوض و رمی سهام الاوقات من غیر غرض شکنا

فی هذا الاشرف و ذلک التبذیر والاتلاف مثل من یرث مالا من غیر بصیرة
بلا جد و جهد فیشتغل بخلاف سوقه عن خاتمة العاقبة ویشتری الشبهور والله اعلم وبطن
انها لهاجة واقیة وما ادرک ماهیة ویستیها تارة تحصیل الحکمة وثانیا کمال
المعرفة واخری نیل الوصول الی الغایة فیا عجبا من هذا البیع والشری وا اسفا
لمن ضاعت له الاخرة والاولی نظم حیف که اوقات ما تمام هبا شد
عمر گرانمایه صرف چنین وچرا شد حقیقت شناسا امروز که هنگام دوره محفل عشرت
پنجم زندگانیست و شب نشین شباب با خر رسیده و دست مرور
لیالی و ایام روزگار قماش هستی را در هم پیچیده و تار و پود آن از کهنگی
از هم خندیده و صبح شیب از افق عیب دمیده اند و جهای عمر را
بجز روشنی می خندد و سنگ ازار از بد مدت در یاف بر سنگ رسید چیزی
که از خرمن چندین ساله این سفر در بار دارد گرامیت و راحله این بار
ضعف و ناتوانی چنین عوضی که خزف بجای صدف از دریا بردار
حاصل این متاع از کف رنجش و غبار کسادی بر فرق آن بخشش اما ظرف
آنکه آنچه از دام رنجه بار بر می چیند و مردود چندین باره راه شوق عقلش

گلشن ۳

گوهر ما فیه بر سنگ زند آری حیره چشمی روانه وردی نیست که از سر رشتن
بال و پر دوانیده و شکاف برده با همیس مثل چالی که از سوزن تش
خار بحیه کرد این سخن ما ان مرد و باز گرد خیال بخاطر میرسد که جبر این نقصان
بصحبت فیض بخش دوستان میتوان نمود هر چند تکلیف ارتکاب سفر
و دوری از مکان و مستقر بر عزیزان گران باشد اما در باب نقض عهد و خلف وعد
۳۱ سخت جولانست مترصد انجاز آن میباشد انشاء علامی فهامی مولانا فضل
نوشته شد بحری من المفتقرین ان یترکوا التحریر ما تقره عین الاعیان صحیفة
القلب و تشاهده ابصار العرفان من دفاتر الخلف وما ترتبها کان الا ایان
فریضة من فرایض الرسوم و نقض مبانیه لسان المنثور و تسجل المنظوم ولما کانت
الحال علی ذلک المنوال طوینا طومار اظهار الشوق علی غره و نقضنا ثوب شکوی
البین علی کسره و هذا ما ذکرنا کان ذکره فی وسع باع المقدور و شرح مندرج
فی صحیفة المسطور والحمد لله والمنة نعمة الصحة حاصلة و وظیفة السلامة الی
موطی الجوارح واصلة الی البالی کمعین کما کان من نور حسن کلم الثلالی و تکلم
ورد لسانی کالشعر الحالی رزقنی الله لقاک ومن علینا بعنایاتک

۱۰۶

نوازشنامچه که مستمر و دایم باد در وقتی که خاطر اخلاص شعار جویای ذات
سلامت کامل الصفات خواهش روز افزون داشت از رخصت انتظار بود فیض ورود
ارزانی فرموده الفاظ و معانی آن در مذاق خواهش چون زلال چشمه حیوان
در کام تشنه لبان نمود اشاره که در باب وظیفه شخص معلوم شده بود بجان
منت داشته در آن باب سعی موفور بظهور رسید رقم خدام افادت و افاضت
پناه فلان القابه بمهر مهر آثار اشرف اقدس وا داده شده عنقریب فرستاده
خواهد شد توقع دارد که در صفحه نقال ضمیر منیر جای این اخلاص کیش کمون
استان همیشه بکیفیت خالی نباشد مرادات دو جهان حاصل و سحاب فیض
الهی بر ارض مطهر مقدس هاطل باد بمیرزا یوسف کشمیری نوشته اشفاق ۳۲
صحبت کثیر المسرت دوست صادق الولا ساقی رحیق صفوت و صفا
و امانه دقایق مراتب مودت کحل الجواهر دیده آشنایی و کاحل جراح
افروز مجلس انس و حضور روشنی بخش محفل انبساط و سرور فلان زید مجده
که خامه موالات رقم قوت تحریر و زبان فی تقریر آن داشته باشیم لهذا
رجوع بصحیفه قلت سرشت که کمومیت خالی از نقطه شک و حرف خطا

و قاصد نیست که گوش از کلمات کذب آمیز مبرا نموده بمضمون این
الکعافیت نما که نظم چه احتیاج بقاصد مرا که جانب دوست کبوتران
حرم مرغ جانم پر زند مفاوضه شریف لب تشنگان بادیه شوق را سیراب
گردانیده مژده قدوم بهجت لزوم مشروط بر آنکه عتبات عالیات
تصرف اولیای دولت قاهره در آید داده شده بود فیما بین کان
اشرف ارفع همایون اعلی که جان غلامان قربان نام مبارکش و شنودن
پادشاه والاجاه روم رابطه صلح مشید و مستحکم است چنانچه هر کس اراده
زیارت عتبات عالیات داشته باشد ارتکاب محظوری باین حسن خوبی
صورت نمی‌گیرد ان شاء الله تعالی سعادت زیارت عتبات عالیات
ان شاء الله بسالی دو فاق را عنقریب میسر گردد اشعار رفته در باب وظیفه
فلان و فلان که سالک که معظم الیه شده بود در عنایات الهی صورت انجام یافته
رسید سال بسال از ارقام مطاعه مصحوب فلان فرستاده شد انشاء الله
سپاس اقبال بزوال و نعمت حقیر با حاجات مستعار قبیل سال بسال
وجه مزبور بی کسر عاید ایشان خواهد شد باز آن ملاقات شریف اگر

در این صوب که مهبط فیوضات الهیست توقف داشته باشند مرصد مکاتبات
در رجوع مهمات است که بتقدیم رسانیده شود و الا منتظر قدوم بهجت لزوم است
٣٣ والسلام **در جواب میرزا معظم الدین [illegible] نوشته** نوشته عزیز مصحوب میرزا یوسف
سلمه الله تعالی که نسبت کرده به تصویر مضامینش تعبیر ضمیر معطوف بر رسید
دامن دامن خارهای خاطر آلود غمهای محزون که بقبول ترکان اوج دل
با نهار روشنت کرده آب دیده که همین کارش چنین اشعار زبان داشت
از دو دوربر آتش دل گرفته است مردمک دیده دواوینی ریز نموده
لیکن در تسلیه چنین غمخواری که نامه کرم فرمودید همین است چه طبیبان حاذق
مرموادش هرچند درین قسم امور که از همه نزدیکان بل از رابطه دوران
دور باد خود در چمن برکشیدم افتاده ازیم راه همین است اما بعد از
تأمل بسیار ظاهر است چه پیدا درین قسم سوانح و وقایع از قبیل
طپیدنها برخاک چه اثر و نهال تحیر بار آمده است تحویلدار ان قصه حیات
اگر وسواس معاملگی و کج حسابی از راه برده شد برادر او دم دگری
که وعده دیدنش زود در رسیده باشد قدم بر تحصیل اجلها در حساب

اکاره
درین قضیه
پیدا است
کارکنان
ادا

دیده

دو دیده بتأسف بودن را محال نموده است انشاء الله تعالی عمر اعز
و سایر اعزه بوده و نورسیدگان در سایه تربیت آن نور چشم به منتهای کمال
٣٤ برسند والدعا **میرزا محمد امین برادر خود نوشته** نامه اشتیاق نقش رنگ نامه اخوی
اعزی میرزا محمد امین سلمه الله که قاصد مژده سلامتی دوستان نام دارد
همرکاب عید و هم عنان نوروز در رسید انشاء الله تعالی کوکب صحت متلالی
و مژده صحت متوالی باد بحمد الله احوال بخیر مقرون است و منتظر لطیفه غیبی
میباشد مدتی است که شغلها بنهایت خراب حالی در انجمن دو کشمیر
و تا امروز در تحصیل رخصت معاودت نموده با جنسی که هرچه رسید اگر بعضی
از آشنایان محک امتحان رسیده میبودند توقع آشنائی از دیگران
گنجایش داشت اگر بعجوی الناس احدی الراحتین از تشویش انتظار
فارغ شود مکرمت که او نه خواه بعضی از مطالبات دیوانی کرده
شود تا امروز بجهه عدم تشخیص اشتغالی ارتکاب نمود باری لطف انسان
رفع مترصد جواب میباشد هرچند بوم الله را زود تر فرستادن بهتر است
٣٥ والدعا **میرزا اسعد الدین محمد وزیر خراسان نوشته** همیشه دست عزت دراز

از پایه قدر سامی قرین باد شوق دریافت صحبت عدیم البدل یار دو از
بلع زبان خامه و ادای فی البال فزون از خیال گنجیدن گنجایدن در بیان
اگر در این باب لطافتی زرود مسموع و خجالت تقصیر و تهاون مرتفع
خواهد بود همین جواب فرصت سپاهیشه که در هنگامی که دست و دل با هم
آشنا هستند نتایج خاطر را بنظر اصلاح طبع بلند رسانند چون این معنی
کمتر میسر می شود لاجرم خجالت میکشد و دو سه فقره در چین سه روز روی داده
بنظر اصلاح خواهد رسید **میرزا محمد امین را در خود دیدن شعر** برادر گرامی میرزا ۴۰
امینی سلامت بوده از بیکاره در کیف حفظ حفیظ شان توقع چنان بود که
تریاکمان کیفیت مواصلت را و شجاعت شمشیر سلامی حبل [illegible] آقا
بوده شان آئی در زیر سر مسور سایر اخوان آن عمل نموده تحویر نسیان نموده
حال این محتاج غایت الهی آنکه چنین ذره هم انظار خورشید در حال
بال افشان میگردد از تابش مهر عاطفت در زمره چاره بیشمار گرام ارم
نظیر رخصت یافته ملتزم رکاب نصرت انتساب سیاه شد
بالفعل در حضرت قدیر نحمه غضنفر خان یافته شد این دو کلمه تاریخ ۱۵ ربیع الاول

سنه ۱۰۹۰ در بلده طیبه اشرف صورت تمیق یافت بحمد الله که یاران
و دوستان همگی بسلامت هستند در توقف گنجی وجهی بخاطر نرسید سالم الرا
روانه خواهد نمود **میرزا صادق ولد خود در باب قضیه محمد صالح ولد شاه امین** ۳۷
سعر گزین معمور آباد بحر دیعی نفس شریف که بوشه بیولایت و اجله
برق تا زنزل ظلمت باد صورت حصار بندبدل که مجمع و تمکن
راهزنان آلام و محن است نزول نموده و بندهای علایق بطن یاوف از هم
گشوده این خانه را از خار اغیار رفته و بر بستر اطمینان خفته است و دکان
این موده که این منزل دلنشین با شراکت آن و این از زو بوده انتقال از و
محال و دخول بیگانه در دو خالی از دایره احتمال است عاقل را تمعنیت
که اگر بر دار دین اغذیه چاره و مایعه و صادرین خصت یابد دکان عوض
دافعه بکرو در راه دخول و خروج بسته آمد توقف درین الکس سرا دشوار
دکار دکان این خان بسیار اضطرار آراست و بعد از تمعن حصول
در بر خروج و دخول آینده کان و رونده کان گشوده و تحویر تردد ایشان
و بیکانگان نموده زیرا که در دولتخانه این عیار شناس خوش و دوست تمعنت

امیرخان تن در داده رخصت دخول ابد کاخ محول تمیز او ساخته و از
دقیقه یاب و کاردان از خوردن فریب و از ارتکاب غلط بر کنار بوده خوشحال
و ندانسته که تجار آشنایی شعار اغذیه که در لباس حق شناسی داخل این
دیار میکردند بعد از استقرار در منزل حوصله و سرای معده که باشش خو گرمی
باهم بیچو شدند و در تمیز و تشخیص نفع و ضر خود میکوشیدند و لباسی
تازه و پیرایه مجدد میپوشیدند درین حال این عیار شناس صاحب تمیز از
دست کسی که دریافت از نیل تشخیص بسته و ناخن گره گشای وقوف
در عقده سر در کم آن شکسته است و میداند که پیچه این ازدواج کدام
و حاصل داد و ستد ایشان را چه نام است داخل احزاب اخلاط صالحه
میشوند یا بعنف و بعادت طالعیه مواد فاسده میکردند داد و ستد ایشان
با صاحب جمع مصوره دل و دو کیسه خرج یا تحلیل بچه نوع خواهد بود و از سر
و سرا سر ایشان در خیابان عروق و شرایین و رگ چهار سوق و بازار جای
امعا و چار سوی گبد و میدانگاه دل و پشت بام حمام دماغ چه رد خواهد
بود هر گاه او از تهمت زده شعور نباشد نزدیک از صلاح دور از حال

ان

١٠٦

این شم بنفز دست قدرتش از کار رو بار خویش بسته و دم شمشیر دشمن نگارش
از کشیدن فسان شکسته بشن دیگر بکدام ... و بکدام زور بازو دفع کرده
از دیگری تواند نمود و باب خلاص چهره گرفتاری عنبری موا گشوده هماا
همه پرور غفلت و بیخبری را گشاده است معضلات این تعشق نظر بکرده دیگری
مر نگار دو خود را در عداد گوسفندان این مسلخ در آرد اگر چشم از روی
از دوستان در موج خیز این دریا طوفان معمور و غریق گردد چشم خود را از آن
دریا بر کران ... ماند و کمین در میان پیدا شته قرین تاسف و تحسر و فرسوده
احزان و تکدر میگردد و هر کس خود را درین کشتی طوفان رسیده و دیده
میداند که دست از خود برداشتن لنگر انداختن و گشودن دیده ... بادبان
افراختن است بیداردلان نجوی ساکن شده ام سانه در باکناره ... چار
حوادث و چار بازار حوالی عناصر برشته اند و با وجود ... غنی در
آلام گرد ملال از صمیمه خود در فشه و شنیدیها بر چشم تمامی را خیر کعبه ... وبخته
اصحاب
٣٨ دعای عاقبت بخیری از هر کس سفیه کتاب اسپند جد ... فرستادن و سلوکی
لولوی یعنی درج لبریز گوهر رقیمه شریفه ابلغ البلغا و افصح الفصحا فلان

بالجمله با نسخه که ارسال داشته بود شرح قلب مستهام نمود چنین نقل حال
و توزع حال از زبان‌ها تبع بود که فراخور حوصله‌اش حوالی تحریر یابد لابد بمحوی
ما لا یدرک کله لا یترک کله بدین مختصر اکتفا نمود و سایر شروح و احوال
محول بنسخه جامعه فهم فهیم است بعرض خواهد رسانید تا اوان دریافت ملاقات
سامی که ان شاء الله تعالی بدوستکامی مرزوق‌ها دجور نشیان نخواهند
نمود امام افادت و افاضت و شریعت پروری مستدام باد **میرزا یوسف**
برادر خود نوشته مرا که منت عزیزتر از یوسف‌های چه احتیاج که کرم ۳۹
سراغ بازار بحمد الله که زندگی تازه از مژده زندگانی آن نور چشم و دل
حاصل شد و تشنجات متعاقب و شکر بسیار بقدوم رسید **ع** مرا بحکمت
پیراهنی مضایقه نیست **باقاضی ورشا همیز قزوینی نوشته** برادران روحانی در پناه ۴۰
آله بوده باشند مدتی است که از احوال خیر مآل خبری ندارد احوال اینجا
آنکه هر چند وقت سامع مطلب را هزار هوس گردیده تا از آنکه تقدم فرصت سامع شده
و بعد از کشف استار و تحقیق انظار که بر عواقب آن اطلاع حاصل شود
حال تقش صاحب حمایی میکرد و مفصل این مجمل آنکه مدتی حسن ظنی

بمحقق

بمحقق طوسی داشت دل موسس پیشه را مایل مطالعه افکار السن ساحر
ساختن آن دیگیان مجال بنظر امعان رسیده معایب ظاهره آن جا بجا دکر
که بچگونه پسندیدگی نظار کیان آراستگی داشت در جزو چند که اگر آزاده
الهی بدان تعلق نشد بنظر اصلاح خواهد رسید در قید تحریر کشیده ارجمند
که جرات بر رد سخنان این نوع مردمان حاصل شد زمان در اظهار قلم در رنگ
هر گونه تحقیق از حکما سخن بر اکرد و چنین حکمت را معانی شعریه ما نور و شعرا را
حکمت موزون میدانند بعضی از غلوه عشم اختصاص بکار آن دو بزرگان
همه توقع آنکه آن برادران بسنه حاصل داد و دوستدار زمگی را از تفصیل مطالب
ملک الشعرا میرزا صائب نوشته هر چند شناسایی رگ‌ها قوت برکار خود ۳۱
سوار است لیکن تا قوت را پیاده از معدن بر می آرد و بر لب دریا وقف
روشنست که رسیدن چون هر ماده به سوار چنین رسیدن لنگ است را ک
ابر شش را هوار فدکه این سخن آنکه بغواصی طبعت گوهری چند از بحر قوت
برآمده با آنکه بچگانگی تصرف بجا نقشی بران چکیده و سحاب فیض ازان
آبروی فهمیدگی شود در سلک نظم کشیده شده لیکن بر احوری

زاد از انبساط طبعیت آن استاد سخن این قماش ایام می‌تواند رسید
شفقت نموده بخلعت جواب سرافراز فرمایند **کتابتی که بقاضی قرشی**
و واعظ الاسلامی نوشته هرچند همت از مراتب هیچ مدانیم اما بقدر رسیدم اندام
کو زیرین قفسه وجه مصوب معلوم چراغ مراد از درخشیدن آن جهانی
بهاری چنان روشن میگردد که خلوت دل از دود شمع خانه برادران
رود حاضر فلان و فلان حاصل میشود محاصل مکتوب آن بدل نعمت عدیم البدل
ملاقات خوانم نیز منت دارم و از آن گلستان انجمن گلهای کام رامی چیدم للّه الحمد
که با وجود کم بضاعتی و توقف مرکز در قمار دوستی آن دو یگانه نرد
دو یک نیز باخته وار داد اختلاط مکوز جریده سری دل را باخته کار دل کله
فراوان و راه پایان از رونق شعورستان تنگ‌تر است آیینه که
ستم‌ها **برمیرزا محمد سعید شهرزاده خود نوشته** فرزند مدار اضیام ضیا مرحمت پناه جناب نا سور
دوری بکلیحط اختلاط آن فرزند مدام می‌ستاید لیکن عدم عیب خیال العزیز
که بدل نعمت عدیم البدل حضور جسمانیست مل این تریاکی صحبت گشته
از خمار عدم دریافت باده حضور بر می‌آرد سخن با ماش ارد بار کردم جهان دو

بذوق پسندیدگی بعزی دانسته دریافت فرزندی السعید سعید شده جلوی
دود رکیب مثل شهر طبق عرض میکنم صد سخن گویم اگر این
معنی را خدا است هست مطلوم کی زین گفتگو حق شایست همیشه اخرد احد
عدد هرچند پیش شمار گرچه خرد و جند آنها بر دو نقش و احد است
کتابتی که بمیرزا محمد سعید شهرزاده خود در باب قضیه والده انشا نمودم عزیز من سعید
من یفوز السعید سعید فی الدارین انشاء الله تعالی در شادی خوش وقت
خواهش بود مرادت قضیه ماکوار انچه بخواد و لا رجود و با مایر پیشمان
کوار اتوام کردم جراینکه لحنت در تسلیه خود گویم که بحمد الله حرمان شما
خلقی دارد این سخن بعد از است شعور از دعاهای آن بود و که کاخ وجود بسته
بنیان و بنای آن بر توضیح آب روان بعضی نفس حصن نست و بعد از آن
تسکین خاطر اضطراب آلود که جز خود کسی ندارد که آتش بر آتش تابی پاشد
انتها مینماید که خواهش بقای جاوید در نظر دوم دو چند رجال از روی
محال و مشارکت با خدای متعال است ما للتراب و رب الارباب
این سخن با آنکه در حرف آن نور چشم است دل و نهاد مرا آنکه دیگر

براتش و بهر حال بحمد الله تعالی تا حال از آسیب مکروهات دیگر از وجود همواره رشحات
پیوسته در اعلام صحت احوال خود داری نخواهند نمود کتابتی که به میرزا سعد الدین
۴۵ وزیر خراسان نوشته شده مضمون صدق مشحون شناسایان از هم ز صفحه دل خوانده ام
مؤنث اظهار این معنی را که در یافت صحبت گرامی جناب مقدس القاب
فلان القاب به درجه‌ای به وجه چه غایت کفایت نموده محتاج آن نساخته که
تشبث به ذیل عبارات مشروحه نموده منت استعارات و تشبیهات تحمیلات بر
لباب مقالات کشید زبان خامه بلاغت نگار در طی محبت نامجات بال
انموذجی از واردات غیبیه قدیمه و جدیده این اخلاص کیش شیرین بیان
شده بود هر چند قبل از اظهار رسانیدن اصلاح نظر دقیقه یاب آن در
شناس ضرور بود اما از بس تنوع که کمال راه یافته پریشانی اوراق شیرازه خاطرا
خجلت زده تخجلت افزود چنان در نظر دارد که تمامی عرایس سواد مشتبهات
به زیور رد و قبول آن محک عیار خطا و صواب که نقاد نغمات شعر نقود
دریافت در وارسیده اند انشاء الله تعالی اگر توفیق یاری کند به مقصد ربیع
خواهش مژده صحت ذات شریف بدل نعمت عدیم البدل تلافی است

۴۶ پیوسته با علام آن منت خواهند نهاد والسلام میرزا سعد الدین محمد نیز دولت
بی نفاق و سعد بهم ایتلاف و اتفاق آشنای روحانی و صدیق
روحانی تحصیل متمنیات شتی و مطالب دارین متمتع باشند لله الحمد
از نسیم عنایات خالق بعنایات مهربان استشمام می‌شود که زمان
مدار بخت غنوده نزدیک رسیده و در صبح شب تیره روزی دمیده
بشارت رب آنکه با علام مژده صحت مزاج که معجون مجرب شربت اسهال
نظرت است نغمه واردات غیبیه مهبط آن دل فیض منزل است اسعد
انموذجی تحفگی دوستان گوش آرا و اختصاص هستند هر وارد روفی
۴۷ خواهش بحصول آنها ایضا به انشاء او نوشته شده بحصول آن ما رب دارین
موفق باشند الحمد لله که جار دیوار قالب عنصری و پیکر هیولائی
به ثبت بی الطاف ربانی از صدمه سیلاب حوادث امنیت دارد لکن
بسبب کم مرادی چهره بسمای چهر آئی که ملازم مخلص نموده از گریه سیلاب
عرق خجلت این منت اگر زمان قضا از حجاب نفته از هر عهده پاس دوستی
نخواهد برآمد شادمان خاطر دوستان شهر دل نوازنده والله الموفق

فالامر کله لله ترقب آنکه مژده صحت ذات شریف چمن خوش شوق گرداند

بعالیجاه صفی قلیخان بیگلربیگی تبریز نوشته شده از فیض ورود نوازشنامچه ٣٨

جناب مقدس القاب مبادی آداب خانی عالیشانی رفیع القدر والمکان

منبع الجود والاحسانی طبعه الله الی ما تمنا که هم چشم همسر این نو (سفیست)

دیدار ابتعاش حاکی از کمان چیت لاخس روشن گشت و چون مشتمل بر مژده (صحت)

ذات کامله البرکات بود شکر منعم حقیقی تقدیم رسید امید که بزودی (روده)

دولت و صحت مکمل باشند چنین خاطر فاتر و ضمیر کسیر رسیدن مژده (شده)

سلامتی حال سعادت اشتمال مسرت آمود مستبشر است ترقب آنکه چهره مسرت

بخش شکر دیده باشند آفتاب اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع (باد)

رقعه بعضی صحت شعار در نجات در باب بخشش دیباچه که بجهة دلیلی نوشته شده (شاه الله سرد نیز نوشته اند) ٣٩

چنین معلومست که هر کس همت ظاهر روشن نجات میباشد از اعراض (ظاهر)

سوق صحبت حکم معنی مستندل و نقل کم رسیده از خامه سریع جولان

صبح ارکت قلم مضمار دیباچه معلوم عرق مدار حکت و رسیدن آن

بسمع اصلاح موقوف است که دماغ اختلاط ایشان رسیده بر وقت

و ایران آ... باید در حضور خانه ... شود (margin note)

فرصت باید تشریف آرند والدعا بابو القاسم خان بیگلربیگی قلمرو نوشته شده (بر سعادت)

دولت و اقبال نجم بوده ارکید کادین غدر غادرین مصون و محروس

باشند الحمدلله که درین قحط مردمی و تنگی صاحبدلی که غنچه دلها پژمرده

و گلهای انبساط افسرده است برق التفات درخشید و چمن دوستی از ابر

قلم چکیده چند درخشید این التفات روی نموده و عقد خاطر مصاحب

خامه معجز بیان گشوده اما بر طریقه اهل زمان وقوع آن از غرابت

خالی نیست که در عالم رو پا روی نموده چون معلوم شد هنوز سلسله

مروت برجا و گلهای انسانیت از نسیم وجود این گلزار گرفته (در باب)

شود و ما بانیت لازم دانسته زمان بعد از التفات گشاید و جود در (در ورود)

و سلامی جواب منسوب بعض شد الشاد تقدیم بکام دوستان گشت (شد)

صاحبا بخانه امور شما امیر است هر روز بیت از علم (مجالس تحت)

آموخته فرا گوشی را در دو داه بخیک سنگ زده صحت امحال استیلا بنشت

ترقب آنکه با علام صحت ذات ستوده صفات چمن دوستان نازه

یاد آوری که خانه التفات مآل خصاص سیدا دجهه اثبات امر طلب شود

فیض مورد ارزانی فرموده بود امید که جناب مقدس الهی بوعدهٔ صادق حاجتهای ما
فسحت عمر ایشان را نهایت وفا کرده بر عمر و دولت و سعادت و کامرانی دارین
و برخورداری ایشان برکت فرمایاد در جواب نامهٔ علیخان رقعه بیگلربیگی تبریز
نوشته معروض رقیمهٔ کریمه بدل نعمت عدیم البدل مرتب سامی گرامی که در ٥١
جاری خدام والا مقام بخدمان جلالت پناه خامهٔ قاصر بیان شرح عزی
از عشاران بلند و دستگاهی و خوشوقتی آن مخدوم مراسم مردمی و برادری را
معمول ارواب عطیات مواهب بسته صحبت امید که معمور حصول
گردد خبر سلامتی ذات فرخنده صفات مرضیه السجایات نوشته اید
غایت زهر حرمان خدمت می تواند بود تعیین لطف عمیم درین باب تجویز
ساباله نخواهد بود امید که روز بروز بشیر ارشاد مر بقیه اوج سریری باشند
محمد و آله الامجاد بمیرزا سعدالدین محمد نوشته شد موفق اعلی گردد ٥٢
سنین و شهور بعین حصول موجبات مرادات آن دریافته حقایق و معارف
نزدیک و دور و خواهان صحایف نقصان و کمال جمهور را بفضل و کرم عمیم ما
دار الخشیده بینت که جمعی را که آئینهٔ ضمیر محک عیار اهلیت هر کس بوده

بش

114

بر احتیاج پشتبان ساینده عرفی و اشاره مشیر بنا سند نقیضهٔ مقتضای
آشنای عالم ارواح که الارواح جنود مجنده ناص بر اثبات و اختلاف
السنه را که در تحت خصوصیات اجسام است دران در حکمی مشاهده
هر یک از لباب کمال را دیدن دانسته و رابطهٔ اختلاط در بساط دامن
باعث بر تشبث این کلام آنکه زمام الامل و بقیه الاماثل سیده تحیی
بالقاب در طلوع احسان معانی رونق دستان کار دار اشتیاق اقران
بر کنار است و بعد از ادراک سعادت ملاقات کیفیت احوال ایشان
از نشانه سخنان عجایب نشان ظاهر میگردد و ولد جلیل الشان مضمون
الولد سر ابیه جلیل و نبیه مشاهده و نازنین بعقامات محتاج آن
نخواهد بود که مخلص در مقام تعریف و تعارفش در آنها بتحقیق رسانیدن
رقیمه الوداد لازم دانست تو سیله این کلمه اظهار سلامتی نمائید مانند ٥٣
اطناب نمود به سلامت باشند عالیجاه علیخان رقعه بیگلربیگی در
آذربایجان نوشته شد خواص ایشان چمن اوراق گلستان جلال است
انداز نظیر روای زلال ظهر فراح دوران پرداز و دهن فارمه غواص بحر

ز تنوع ولا و تنوع چمن و خانست بکدام اطمینان گلدسته مضمونی رنگین
سیاران بهارستان فهمیدگی توان بست و بچه آسودگی در قعر این دریا طالبان
از پی تحصیل گوهر معانی که شایسته نیران اندیشه شکل پسندان تواند
نشست قافله سالاران اندیشه را در هر قدمی راهزنها از تفرقه خاطر
در کمین و ساقیان مقال را زهر مرارت حال بعین زهر ذخیره در ساغر رنگین است نقد عمر را
نشمرده بهای ساعتی داده که انجمن در گرد کسادی پنهانست و ما
زندگانی را صرف اتمام چنین نموده که مایه‌اش نقصان و خسرانست با این
حال حسان در صدد آن درآمد که جواهر الفاظ و معانی کلام معجز نظام فلان را
که بدان سرمایه اطمینان و ابتهاج اندوخته و طبیعت مغموم را طراوت نشاط
و خوشدلی اندوخته بحر فهمان شکسته زیره طبیعت در تیه تکرار و بی تعاقب
گذارد و با وجود فهمیدگی و تمیز از معنی شرم ندارد و همین معنی عذر است حوالت
که طریق اطناب نپیموده و حرفی بجز شکرها داور آورده نسبت مسیر را
مسکوت ماند امید که همیشه پرسند دولت و عزت بکام دوستان گلگشت
و خوشدل و خندان باشند ایضاً بعالیجاه رالر مغزشر در ربیع سال قبل

ابن

انسانیت و بوی از گلشن آشنایی چمن جسم معشوق و عاشق نمی آمد
و غنچه درین باغ مانند دل وانا از تماشای بهشت و مبدا و ضایع روزگار
نمیگشاید از پرده غیب بخرق عادت امری غریب روی نمود و کارداران
نسیم اعجوبه کاری از شمیم قمیص یوسف بر در بیت الاحزان گشود و چشم دل امید
پریزادان هفت کرده معانی روشن و دوزخ نغمه قلب حزین
از ملاحظه حور و غلمان الفاظ زمین رشک گلشن گشت چشم دل ساکنان بیت
قدمگاه خانه التفات یعنی مکتوب عنایت اسلوب بطریق نظر
دافع رنج گلعذاران نگارستان گردید و نسخه بر الساعه نوازش تحفه
که عزت حقه گوهر است مفرح یاقوتی قلب حزین شد این کیمیا محو
و اثبات اندوه و شادمانی که انجامش بحسن عاقبت خیری و عنوانش
چمن ابتدای جوانیت روزه داران اشتیاق را از سواد مداد و بیاض قرطاس
شب عید و روز نوروز نمود و حواس و قوی بقدوم این فیض نزول چنین
نعت معظم مرسل کامی داشته زبان بشکر الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
گشودند امید که همیشه حرکات افلاک بر مراد و هواخواهان دولت در ریاض

خرم و شاد باشند حال این خیرخواه بلا اشتباه آنکه بر کنار از روان عمر
گذران شغلی نشست و شور و آواخ چندین ساله ثوب خلقان عار بر این
جهان پیما باشد و هر روز بگمان آنکه شاید موجب بهبود نشاء باقی تواند شد
نقد بازمانده از کیسه حیات را چون سایر اوقات بی مصرف صرف
نشود کاری برای خود میسر نشد و چون گوی بازیچه اطفال بصدد منع و رد کودکان
همان بسوی ایشان بازگشت می‌نماید که نامور هستها که تجربه عجیب انسان
انبساط بهر است رجوع میدارد و بفحوای العادة کالطبیعة الثانیه دست ازین
دامان سعی بکمال نمیدارد و دانسته فریب این دزد مساع فرصت خورده
که گاهی در لباس حکمت و فرزانی در پرده مجاز رو حقیقت جلوه گر است خورده
شیر روزی می آرد و چون طفل بی سواد که از صورت کتاب مصور خوشدل
باشد اوراق شب و روز را برای دل از اوضاع غریب چه صورت رودی
نماید می شمارد امید که خدای عز و جل توفیق تحصیل امور دینی
که بکار نشاید آمد کرامت کند و نماند و العالی جاه را که امروز بصدد بیان ف
همین جودت طبع دقیقه یاب ایشان مانست اگر و باب محفوظ دارد

رقعه بعزیزی نوشته در حینی که از فقدان ابر بهاری باوجود غنچگی هزار
دستان گلستان عیش این بینوا میبود و در خارستان خلش خاطر چمن
شعله آرام نداشت نسیم اشتیاق از گلشن التفات آن نوبهار گلشن وفا
رسید و مژده سلامتی ذات شریف نامه شراب رنگانی و دماغ آشفته را
رسانید امید که ملاقات عزیز بآن جسمی میسر گردد و عزیز من پریشانهای عرض
نه دران مرتبه است که بحدود پرداخته گردیده آب روان عمر گذران تحول
جریان روانداشته که آنچه بهبود نشاء آن دران تحصیل کردد کماهی

بشخصی نوشته جریان آب زندگانی دوستان شمع احیای اسماعیل
مشتاقان رسیدن خبر صحت متوالی موجب آنست آن می‌باشد تو شیع
و فوران آن بمر علی مر الدهور و الازمان مأمول خردمندانست هیچ چون
تضاعف اعداد در تزاید باد درین روزها که مکتوب ناطق و جهتمند صادق الرسان آن
احمدخان احرام خدمت بسته بود خیال بخاطر رسید که چندی از زادگان طبیعت
زیور اصلاح آن ماشطه عرایس سخن رسیده واردات عشقیه آنچه بخاطر رسیده
بنشر رسید تحفگی دوستان اختصاص خواهند داشت

بصاحبی نوشته

انهار رای شریف آنکه جناب مقدس الهی زوجات را محکوم حکم
ازواج بمقتضای وللرجال علیهن درجة نموده فرمان واجب الاذعان بر ان
نفاذ یافته که رجال نیز نسبت بآن طایفه که بحکم الهی محکوم فرمان
ازواج اند مراعات حقوق واجبه نمایند و با وجود امتثال العزیز
بسلسله جلیله علیه علویه بعید نیست تا که واجب النفقه خود را در چاه فراموشان
انداخته بهیچ وجه در فکر نفقه واجبه ایشان نباشد قطع نظر از رعایت فرمان واجب
الاذعان شرع شریف در مذهب مروت نیز تدارک حال بیچاره که عمر
از ایشان کسی نداشته بغایت بعید می نماید سایر محبتی بر غیر دارد نسبت
کسی بعید باشد الهادی وضع سلوک نماید التماس تدارک حال ایشان
نموده چنان خواهد نمود که از سعادت انجناب بظهور رسید و احوال
سلامتی را نیز اعلام خواهد نمود عالیجاه علیخان بیگلربیگی و سردار نوشته شد
عمری بود که سیاه خیمه نشینان قوم و کوش عشق لیلی نژادان معانی که در حجرات
آب حیات روشنی دم انسان چشمه در پرده سواد نشسته مدارک تقاضای دیدار گم گردیده
بی بهره وقت محجبان طعان که اعتزال و کناره گیران قفل انزوا نشین دنیا که در

ام سعادت انجام حسن انجاز عهد آراسته از نفحت شیرین کامی نسیمه
روی برگ گل سوری از افق اغصان دقیقه‌های چشم زن دلبری رسیده
و نکهت فوایح روایح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام مواسات
مستطاب معلی القاب فلک جناب قدسی آب ممالی آداب عالیجاه
امیرالامراء العظام قدوة الکبراء الفخام ضاعف الله ظلال جلاله
العالی را که از نوافح الکلام مخرفین دشمند رسانیدند و آنچه از استماع آن فرق
در دل محبت قرین بدین نیسابیانه رسید و چند و بیاد آنش بشارت
و تحسین شنید در رسیدن مژده صحت متوالی و متواتر و سبب دوام
ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار رتقی مسلم تعالی بود

[illegible]
[illegible] معظم شهر [illegible] ربیع [illegible] غایب
ما بین اوراق زهی ۱۲۷۲ سنه

[illegible]

۱۲۸ ورق